



- ☀️ ۳۲ درس هایی از تاریخ
- ☀️ ۱۱ مبانی تئوریک استراتژی اقدام عملی... ۱۱
- ☀️ ۴ به مناسبت صدمین شماره نشر
- ☀️ ۴ پرسش و پاسخ پانزدهم
- ☀️ ۱۹ اقبال «پیام - آوری»... ۱۹
- ☀️ ۳۰ شریعتی در آئینه اقبال
- ☀️ ۵ کدامین عاشورا
- ☀️ ۴۹ بعثت شناسی
- ☀️ ۲ درس هایی از نهج البلاغه
- ☀️ ۱ اعماق جامعه ایران در حال جوشیدن است
- ☀️ ۱ باز این چه شورش است
- ☀️ ۱ آسیب شناسی جنبش دی ماه
- ☀️ ۱ علل و دلایل شکست انقلاب پنجاه و هفت
- ☀️ ۱ سخنی با مخاطبین آشنا
- ☀️ ۳ الفبای پیشگامی
- ☀️ ۱ جنبش زنان در مسیر رهایی
- ☀️ ۱ دلایل کاهش مطالبات جنبش دانشجویی
- ☀️ ۳۶ بحث هایی در رابطه با دموکراسی و آزادی

«اعماق جامعه ایران» در حال «جوشیدن» است

جنبش عظیم اعتراضی و فراگیر و خودجوش و خودانگیخته افقی و عمودی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران که از خیزش تظاهرات آکسیون شده روز پنجشنبه ۹۶/۱۰/۷ در مشهد استارت خورد و در اندک مدتی بیش از ۹۰ شهر ایران را درنوردید، به مدت ۸ روز توسط پیوند دو شعار «نان و آزادی» توانست دوام پیدا کند، چراکه برعکس جنبش سبز سال ۸۸ که با شعار «رأی من کو؟» در عرصه «جنبش دادخواهانه افقی» و تکیه بر استراتژی اصلاح رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از درون، توسط رهبری و مدیریت جناح‌های درونی خود حاکمیت شروع گردید و در ادامه اعتلای آن در اشکال مختلف «جنبش اعتراضی» و «جنبش خیابانی» و «جنبش آکسیونی» تنها به صورت تک مؤلفه‌ای «افقی» (جنبش دادخواهانه اعتراضی) تا پایان ادامه پیدا کرد و هرگز آن «جنبش دادخواهانه افقی» سبز نتوانست به «جنبش مطالباتی یا عمودی» جامعه ایران، یا شعار «نان» اتحاد و اتصال پیدا کند؛ که البته همین خلاء بین «جنبش دادخواهانه و جنبش مطالباتی» یا بین دو شعار «نان و آزادی» عامل شکست و پاشنه آشیل جنبش سبز گردید، چراکه این خلاء «شعاری و برنامه‌ای» باعث گردید تا برعکس ادعای رهبری جنبش سبز، «جنبش دادخواهانه یا جنبش اعتراضی یا جنبش خیابانی» سال ۸۸ نتواند به «جنبش اعتصابی کارگران و کارمندان» استحاله پیدا کند، ولی در «جنبش عظیم اعتراضی دی ماه ۹۶» که با شعار «نه به گرانی» (و یا شعار «تورم و گرانی / پاسخگوش شمائید») در عرصه مبارزه عمودی آغاز گردید، در اندک مدتی با طرح شعار «مرگ بر دیکتاتور»، «جنبش مطالباتی عمودی» برای «نان»، جامعه ایران در پیوند تنگاتنگ با «جنبش اعتراضی افقی یا سیاسی» برای «آزادی و نفی استبداد و دیکتاتوری» قرار گرفت؛ و همین پیوند سریع بین دو شعار «نان و آزادی» در عرصه میدانی، توسط کنشگران اصلی این جنبش باعث گردید تا با پیوند دو فرایند «افقی و عمودی»، «مبارزه اقتصادی و سیاسی» علاوه بر اینکه این جنبش به صورت عرضی توانست در بیش از ۹۰ شهر ایران فراگیر بشود، خود این امر عاملی گردید تا جنبش فراگیر و خودجوش اعتراضی دی ماه ۹۶ برای مدت ۸ روز، «بدون رهبری و بدون سازماندهی و بدون برنامه و به صورت خودانگیخته، تنها با تکیه مطلق بر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی جهت ارتباط ادامه پیدا کند.»

باری، همین محصور شدن جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در «فرایند نفی‌ایی» و «عدم ورود به فرایند ایجابی» باعث گردید تا این جنبش عظیم اعتراضی شعار «مبارزه با فقر و گرسنگی» را (که خود مولد استحاله «جنبش اعتراضی» به «جنبش آکسیونی» می‌باشد) جایگزین شعار «مبارزه برای عدالت اجتماعی» (که خود مولد استحاله «جنبش اعتراضی» به «جنبش اعتصابی» می‌باشد) بکند. در نتیجه در این رابطه بود که شعار «مبارزه با دیکتاتور» (مبارک، بن علی، نوبت سیدعلی) جایگزین شعار «مبارزه برای دستیابی به دموکراسی» شد.

بی‌شک در این رابطه، جنبش عظیم اعتراضی دی ماه ۹۶ اگر (مانند تمامی انقلابات و تحولات دیگر بشر در عصر سرمایه‌داری و جهانی شدن استثمار در سه شکل استثمار ملت از ملت و استثمار طبقه از ملت و استثمار طبقه از طبقه) می‌توانست دوام پیدا کند، قطعاً و جزماً در «فرایند ایجابی» خلاء رهبری خودجوش و فقدان سازماندهی موازی خودانگیخته و ضعف مدیریت و برنامه‌ریزی درون ذات می‌توانست ترمیم گردد.

۲ - «پراکندگی شعارها» که از شعارهای مترقیانه

در این چارچوب بود که به لحاظ «جامعه‌شناسی انقلاب»، جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران توانست مانند تمامی تحولات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بزرگ جوامع بشری (در فرایند پساجهانی شدن مناسبات سرمایه‌داری) از انقلاب کبیر فرانسه (که سرآغاز ظهور تحول سیاسی - اجتماعی جوامع بشری در عصر جهانی شدن سرمایه‌داری بود) تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه (که مولد نظم جدید جهان دو اردوگاهی در قرن بیستم شد)، در پروسس اعتلای خود دارای این مشخصات ساختاری بشود:

۱ - هم «مبارزه عمودی» یا مبارزه برابری‌طلبانه و هم «مبارزه افقی» یا مبارزه



مبارزه با دیکتاتوری و فقر و تورم و گرسنگی و فساد چند لایه‌ای و سیستمی و ساختاری غارتگران حاکم گرفته (عزا عزا است امروز، روز عزاست امروز / زندگی کارگر رو به فناست امروز - یک اختلاس کم بشه / مشکل ما حل میشه - ما بندگان الله / غارت شدید با الله - ایران شده دزدخانه / توی جهان نمونه - آخوند سرمایه‌دار / پول مرا پس بیار) تا عبور از جریان‌های رنگارنگ اصلاح‌طلب درون نظام (اصلاح‌گرا، اصول‌گرا - دیگر تمام شد ماجرا) و تا به چالش کشیدن کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (حکومت زور نمی‌خواهیم / پلیس مزدور نمی‌خواهیم - فراندم، فراندم / این است شعار مردم - دزد غارت می‌کند / رژیم حمایت می‌کند) و تا شعارهای ارتجاعی و شوینیستی و سلطنت‌طلبانه و تفرقه‌افکنانه (ما آریائی هستیم / عرب نمی‌پرستیم - رضاشاه روحت شاد، ما انقلاب کردیم / چه اشتباهی کردیم) ادامه داشت.

پر پیداست که خود این «پراکندگی و تفرقه در شعارهای جنبش عظیم و فراگیر و اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مولود و سنتز فقر شرایط ذهنی و نظری و تئوریک مبارزه و تحول اجتماعی در جامعه امروز ایران می‌باشد»، البته قابل پذیرش نیست که جامعه‌ای که در سال ۱۹۰۵ اولین انقلاب دموکراتیک در آسیا به انجام رسانیده است و بزرگترین حرکت ضد استعماری و رهائی‌بخش و مترقیانه در مرحله پساجنگ بین‌الملل دوم (توسط نهضت ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق) رهبری کرده است، امروز حتی در عرصه شعارهای جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ این همه پراکندگی، تفرقه، فقر نظری و تئوریک و عملی وجود داشته باشد. بطوریکه در این رابطه اگر شعارهای «خیزش هفتم دی ماه ۹۶» با «خیزش چهارم خرداد سال ۷۱ منطقه طلاب مردم مشهد» مقایسه نمائیم، می‌توانیم به ضرس قاطع دآوری کنیم که در عرصه شعارهای جنبش اعتراضی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران هیچگونه تحول کیفی صورت نگرفته است؛ و البته متهم اصلی این امر «پیشگام جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد، نه اعماق اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران یا جنبش‌های پیشرو این اردوگاه»، چراکه «کار نظری و تئوریک و تعالی شرایط ذهنی تحول اجتماعی، وظیفه پیشگام است نه خود مستضعفین ایران و یا جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.»

فراموش نکنیم که رشد و تعالی شرایط ذهنی تحولات اجتماعی (برعکس شرایط عینی که امری ضروری می‌باشد) امری انتخابی است که باید توسط پیشگام حاصل بشود؛ و ای کاش کالبد شکافی مستمر این جنبش بزرگ و فراگیر بتواند برای پیشگام، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، حاصل این پیام باشد که در جامعه امروز ایران فقر شرایط ذهنی و نظری، تئوریک حرکت تحول‌خواهانه اردوگاه بزرگ

مستضعفین ایران تا کجا عمیق و فراگیر و سرطانی و ریشه دوانده است و لذا مبارزه با این فقر شرایط ذهنی و نظری و تئوریک حرکت تحول‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، باید در سرلوحه وظایف جنبش پیشگامان مستضعفین ایران قرار بگیرد؛ و به جای کف زدن‌ها تماشاگرایانه و قهرمان‌سازی از بازیگران میدانی، بهتر است به آسیب‌شناسی و کالبد شکافی همه جانبه اینگونه جنبش‌های اعتراضی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بپردازیم. تا این حقیقت برای پیشگامان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران روشن شود که با این گسل‌های عمیق در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اگر صد بار دیگر هم این آتشفشان فعال بشود، باز سرانجامی جز رکود نخواهد داشت.

شعار امروز جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در فرایند پساجنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باید این باشد: «پیش بسوی انتقال خودآگاهی و سازمان‌گری افقی جهت رشد شرایط ذهنی حرکت تحول‌خواهانه در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.»

۳ - «فقدان سازماندهی و سازمان‌گری افقی در فضای واقعی»: این خلاء سازماندهی و سازمان‌گری در فضای واقعی (نه فضای مجازی) جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تا آنجا فراگیر و همه جانبه بود که «تنها عامل و محور و بستر ارتباطات و فراخوانی بین کنشگران جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ در بیش از ۹۰ شهر ایران، فقط و فقط فضای مجازی بود»؛ و خارج از فضای مجازی هیچگونه ریسمان ارتباطی یا سازماندهی واقعی میدانی بین کنشگران این جنبش وجود نداشت و البته آگاهی به این خلاء جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ بیش از جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، دستگاه چند لایه‌ای امنیتی و سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم واقف بود، چراکه دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی و سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی (با اینکه شیخ حسن روحانی در جریان انتخابات دولت دوازده و عده داده بود که هرگز انگشتش بر روی شاسی فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی که بیش از ۴۷ میلیون کاربر در داخل کشور دارند، نمی‌رود) پس از به چالش کشیده شدن موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی توسط جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ در اولین مرحله جهت «سرکوب نرم» این جنبش عظیم و فراگیر، به فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی و در رأس آنها فیلترینگ دو شبکه اجتماعی تلگرام و اینستاگرام اقدام کردند؛ و بدین ترتیب بود که «با فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی توسط دستگاه‌های چندلایه‌ای امنیتی و سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی همراه با کند کردن سرعت اینترنت باعث قطع بند تسبیح ارتباطات کنشگران جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ گردید». بطوریکه به یکباره قطع این بند تسبیح مانند آبی گردید که بر شعله‌های فروزان جنبش اعتراضی دی



ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران ریخته شد؛ و این یکی دیگر از درس‌های بزرگی است که جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی دی ماه ۹۶ به جنبش پیشگامان مستضعفین ایران آموخت تا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به این اصل خودآگاهی پیدا کنند که هر چند «فضای مجازی» می‌تواند به عنوان «فرصت بزرگ» جهت خودآگاهی بخشی و سازمان‌گری و فراخوانی و هدایت‌گری گروه‌های اجتماعی مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به کار گرفته شود؛ و آنچنانکه در جنبش دموکراسی‌خواهانه بهار عربی فرصت فضای مجازی توانست استارت جنبش دموکراسی‌طلبانه را در بیش از ۱۰ کشور عربی به صدا در آورد، با همه این احوال اگر سازمان‌گری در عرصه فضای مجازی، در خلاء سازمان‌گری و سازماندهی در فضای واقعی صورت بگیرد، بی‌شک این فرصت برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بدل به تهدید می‌شود؛ که البته اوج این فاجعه آنجا بود که رژیم مطلقه فقهاتی یا دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی و سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای پیش از و بیش از جریان‌های سیاسی سه مؤلفه‌ای «پیشگام و پیشاهنگ و پیشرو»، جنبش سیاسی ایران به این خلاء مطلع و آگاهی داشت و در شرایطی که جریان‌های برون مرزی جنبش سیاسی ایران تلاش می‌کردند تا توسط سگینال‌های تابع خود به سازمان‌گری و سازماندهی و رهبری و هدایت این جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بپردازند، رژیم مطلقه فقهاتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی و سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای توسط قطع این سیگنال‌ها، رشته‌های آنها را پنبه کرد.

در این رابطه برای فهم بیشتر این خلاء توسط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، مجبوریم به طرح مقایسه مصادقی دو برخورد رژیم مطلقه فقهاتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی و سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای در رابطه با سرکوب دو جنبش دادخواهانه و اعتراضی سبز در سال ۸۸ و جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ بپردازیم. داوری ما در خصوص «تفاوت مکانیزم سرکوب این دو جنبش توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی و سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای» در این است که حزب پادگانی خامنه‌ای جهت سرکوب جنبش سبز در سال ۸۸ و قیام جنبش دانشجویی در تیرماه سال ۷۸ از شیوه «سرکوب خشن سخت‌افزاری» استفاده کرد، در صورتی که دستگاه‌های چند لایه سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای در سرکوب جنبش عظیم و اعتراضی دی ماه ۹۶ از «مکانیزم سرکوب نرم» استفاده نمودند. البته طرح این داوری توسط ما به معنای نادیده گرفتن کشتار بیش از ۲۵ نفر و زخمی شدن ده‌ها نفر و دستگیری هزاران نفر در جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب

پادگانی خامنه‌ای نیست. بلکه برعکس اگر عظمت و بزرگی و فراگیری جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ که در طول ۸ روز در بیش از ۹۰ شهر ایران شعله‌ور گردیدند، در مقایسه با جنبش اعتراضی و دادخواهانه سبز در سال ۸۸ و قیام جنبش دانشجویی در تیرماه ۷۸ قرار دهیم (که محدود به تهران و حداکثر چند مرکز استان به صورت محدود بود) می‌توانیم به جوهر این داوری پی ببریم که عظمت و بزرگی جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران چه در عرصه افقی (فراگیری جغرافیائی آن) و چه در عرصه عمودی توسط پیوند دو جنبش «نان و آزادی» اصلاً و ابداً قابل مقایسه با جنبش سبز در سال ۸۸ و قیام دانشجویی در تیرماه ۷۸ نیست؛ بنابراین سؤال سترگی که در این رابطه و در اینجا قابل طرح است اینکه، چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یا دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای در سرکوب قیام جنبش دانشجویی تیرماه ۷۸ و سرکوب جنبش اعتراضی و دادخواهانه سبز سال ۸۸ از «مکانیزم سرکوب خشن سخت‌افزاری» استفاده کرد، اما همین حزب پادگانی خامنه‌ای و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جهت سرکوب جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی دی ماه ۹۶ از «مکانیزم سرکوب نرم» استفاده کردند؟

در پاسخ به این سؤال سترگ و مهم ممکن است گفته شود تفاوت به خاطر حمایت بین‌المللی و برون مرزی از این جنبش بوده است و یا گفته شود که به خاطر حمایت هم‌انگ جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی از اصول‌گرا تا به اصطلاح اصلاح‌طلب و اعتدالی (از دفاع و قیاحانه سیدمحمد خاتمی تا شیخ حسن روحانی کهنه کارترین مهره امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تا دیگر مهره‌های به اصطلاح جناح اصول‌گرا) از سرکوب این جنبش فراگیر و عظیم اعتراضی بوده است؛ و یا تفاوت مکانیزم سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای معلول ضعف ساختاری دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف بکنیم و یا تفاوت مکانیزم سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای معلول تصمیم حزب پادگانی خامنه‌ای جهت کاهش هزینه در ریزش نیروها و شکاف در جناح‌های درونی حاکمیت تعریف کنیم که در سرکوب خشن و سخت‌افزاری جنبش اعتراضی و دادخواهانه سال ۸۸، حزب پادگانی خامنه‌ای مجبور به پرداخت آن هزینه گزاف گردید که علی‌الوفا ادامه دارد؛ و یا تفاوت مکانیزم سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای در فراهم بودن شرایط عینی و مادی جامعه ایران جهت اشتعال فراگیر این جنبش اعتراضی تعریف نمائیم؛ و یا تفاوت مکانیزم سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای در پتانسیل مقاومت سازمان‌یافته جنبش اعتراضی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دی ماه ۹۶ تحلیل کنیم.

البته داوری ما در اینجا در خصوص تفاوت مکانیزم حزب پادگانی



خامنه‌ای در «سرکوب نرم» جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، خلاف همه این تحلیل‌ها می‌باشد، چراکه معتقدیم که عامل اصلی اتخاذ تاکتیک «سرکوب نرم»، دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای «تنها در چارچوب تحلیل آنها از ضعف ساختاری جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران شکل گرفته است»، چراکه بی‌شک تحلیل دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای از جنبش فراگیر و عظیم اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بر این مبانی قرار داشته دارد:

الف - این جنبش بر عکس جنبش سبز سال ۸۸ و قیام جنبش دانشجویی در تیرماه سال ۷۸ «فاقد رهبری» می‌باشد.

ب - این جنبش بر عکس جنبش سبز سال ۸۸ و جنبش تیرماه دانشجویی سال ۷۸ «فاقد حداقل سازماندهی در فضای عینی و واقعی» هستند.

ج - این جنبش جهت ارتباط و سازماندهی، «تکیه مطلق بر فضای مجازی و سیگنال‌های ماهواره‌ای برون مرزی دارند.»

د - این جنبش بر عکس جنبش سبز سال ۸۸ و جنبش دانشجویی تیرماه ۷۸ «هیچگونه نمایند ه و حامی در بالائی‌های قدرت ندارند.»

ه - این جنبش بر عکس دو جنبش سال ۸۸ و ۷۸ «تنها دارای خواستگاه در قاعده و پائینی‌های جامعه ایران می‌باشند، نه در بدنه و بالائی‌های قدرت.»

ز - «این جنبش در مسیر اعتلای خود با عبور از جناح‌های درونی حکومت و استراتژی اصلاح از درون رژیم مطلقه فقاهتی، کل موجودیت رژیم مطلقه فقاهتی را به چالش گرفته است. لذا همین چالش کل موجودیت رژیم فقاهتی باعث پیوند تمامی جناح‌های درونی حاکمیت جهت سرکوب آن می‌باشد.»

ح - این جنبش «فاقد برنامه و استراتژی کوتاهمدت و میانمدت و درازمدت و سازماندهی و رهبری می‌باشد». بنابراین شرایط برای خشونت‌گرایی آن فراهم می‌باشد.

در چارچوب این تحلیل رژیم مطلقه فقاهتی حاکم از جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بود که تکیه بر «سرکوب نرم» این جنبش، جایگزین «سرکوب سخت‌افزاری و خشن» جنبش سبز سال ۸۸ و جنبش دانشجویی تیرماه سال ۷۸ گردید.

باری، در چارچوب سرکوب نرم این جنبش بود که حزب پادگانی خامنه‌ای بر این محور تکیه کرد:

اولاً توسط فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی (به صورت مشخص تلگرام و اینستاگرام) تنها عامل ارتباطی و فراخوان و هدایت‌گر جنبش اعتراضی

دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را به چالش کشید.

ثانیاً جهت مقابله با بیشتر شدن شکاف درونی نظام مطلقه فقاهتی و اوج‌گیری جنگ جناح‌های درونی نظام در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود (برعکس سال ۸۸) گرچه استارت اولیه تظاهرات روز پنجشنبه ۹۶/۱۰/۷ در مشهد بر علیه دولت شیخ حسن روحانی (کهنه کارترین مهره امنیتی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) از طرف علم الهدی (امام جمعه و نماینده خامنه‌ای در مشهد) و جریان علی‌رئیس (داماد علم الهدی و متولی آستان قدس رضوی) زده شد، اما از بعد از اخطار اسحاق جهانگیری (معاون اول شیخ حسن روحانی) به علم الهدی (که شروع این قیام با شما بود، اما اعتلای آن بر علیه شما و کل رژیم خواهد بود) و از بعد از استحال تظاهرات مشهد به «اکسیون ضد گرانی و ضد دیکتاتوری رژیم مطلقه فقاهتی حاکم» حتی علم الهدی و رئیس هم همراه با همه جناح به اصطلاح اصول‌گرا به مخالفت با این جنبش اعتراضی پرداختند و هم صدا با سیدمحمد خاتمی (که کنشگران این جنبش را فرصت‌طلب و عوامل آشوب تعریف کرد)، علم مبارزه و سرکوب این جنبش فراگیر اعتراضی را بلند کردند.

ثالثاً جهت ایجاد وحدت درونی جناح‌های رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش کردند تا با «عمده کردن شعار به چالش کشیدن کل نظام مطلقه فقاهتی» و شعار «عبور از جناح‌های درونی حکومت» (کنشگران این جنبش) و «پر رنگ کردن موج‌سواری جریان‌های برانداز برون مرزی طرفدار سیاست رژیم چنج امپریالیسم آمریکای» و «حمایت فرصت‌طلبانه بوق‌های تبلیغاتی سرمایه‌داری جهانی از این جنبش»، جهت سرکوب مهندسی شده و همه جانبه این جنبش بسترسازی نمایند.

یادمان باشد که در رد و محکوم کردن این جنبش اعتراضی، جناح رنگارنگ به اصطلاح اصلاح‌طلب درونی حکومت از سیدمحمد خاتمی تا شیخ حسن روحانی و دیگر اعوان و انصار آنها از جریان‌های جناح به اصطلاح اصول‌گرای درون رژیم فقاهتی حاکم سبقت گرفتند و دلیل این امر همان است که جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب درون رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، در رنگ‌های مختلف بنفش و سفید و سبز آن، شیشه عمر خود را در موجودیت همین رژیم مطلقه فقاهتی و همین قانون اساسی ولایت‌محور رژیم مطلقه فقاهتی و تاریخ مشعش و طلایی دهه اول حکومت خمینی تعریف کرده‌اند؛ و بی‌شک در رویکرد جناح درونی به اصطلاح اصلاح‌طلب رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، هر گونه شعاری که موجودیت این رژیم و این قانون اساسی و دوران طلایی ده ساله خمینی را به چالش بکشد و «استراتژی اصلاح از درون نظام مطلقه فقاهتی توسط جناح‌های درونی قدرت مردود شمارد، باید بشدت سرکوب شود.»



رابعاً حزب پادگانی خامنه‌ای جهت «سرکوب مهندسی شده و نرم» جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی دی ماه ۹۶ تلاش کردند توسط پر رنگ کردن حاشیه بر متن این جنبش اعتراضی، محرک اولیه موتور این جنبش (به جای تبلیغات جریان محمود احمدی نژاد و جریان علی رئیسی و علم الهدی در مشهد) به ارتجاع منطقه (اعم از عربستان سعودی و بارزانی در کردستان) و امپریالیسم آمریکا و جریان‌های برون مرزی تابع «استراتژی رژیم پنج آمریکا» (مثل مجاهدین خلق) منتسب سازند؛ و البته توسط این تبلیغات سوء بر علیه این جنبش، حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کردند تا علاوه بر بسترسازی جهت وحدت درونی، بازتاب بین‌المللی این جنبش فراگیر را بر علیه سیاست‌های ضد انسانی و ضد آزادی حکومت خود، سترون نماید.

خامساً حزب پادگانی خامنه‌ای توسط تبلیغات شبانه روزی بوق‌های تبلیغی خود، از رادیو تلویزیون گرفته تا منابر و مداحان و نمازهای جمعه و جماعت نهادینه شده حکومتی، جهت دادن «آدرس اشتباهی» در تعریف جوهر عدالت‌خواهانه این جنبش به جامعه ایران، کوشیدند تا با بزرگ کردن موضوعاتی مثل آتش زدن پرچم در دورود استان لرستان و یا موضوع ماشین آتش‌نشانی و آتش زدن مساجد و حسینیه‌ها (که همه در چارچوب «تخریب خشونت توسط حکومت بر این جنبش» برای بسترسازی سرکوب آن انجام می‌گرفت)، پیوند توده‌های مردم ایران را با این جنبش فراگیر به چالش بکشند.

سادساً حزب پادگانی خامنه‌ای برای سرکوب مهندسی شده این جنبش تلاش کردند تا توسط پروژه حمله به پایگاه نظامی قه‌دریجان و توسط به خشونت کشاندن این جنبش، در صورتی که «پروژه سرکوب نرم» حزب پادگانی خامنه‌ای در مهار این جنبش جواب ندهد، جهت تکیه بر «پروژه سوپاپ اطمینان» رژیم مطلقه فقه‌ای که همان «سرکوب سخت‌افزاری و خشن» (مانند سال ۸۸ و تیرماه سال ۷۸) می‌باشد، بسترسازی نمایند.

فراموش نکنیم که حزب پادگانی خامنه‌ای جهت بسترسازی برای «سرکوب سخت‌افزاری و خشن» سال ۸۸ جنبش سبز، ابتدا تلاش کردند (تا از بعد اعلام جنگ خامنه‌ای در نماز روز جمعه ۸۸/۳/۲۹ بر علیه جنبش سبز و هدیه کردن دست‌های معلول خود به امام زمان و ذبح کردن هاشمی رفسنجانی در پای محمود احمدی نژاد در آن نماز) ابتدا توسط «هدایت مکانیکی این جنبش به خشونت، بستر جهت توجیه تبلیغاتی خود برای حمله ماشین سرکوب چند لایه‌ای حزب پادگانی خامنه‌ای و برپائی کهریزک‌ها فراهم سازند. البته خامنه‌ای این تاکتیک و این سیاست سرکوب سخت‌افزاری و خشن را از سلف خودش خمینی آموخته است، چرا که خمینی در جهت قلع و قمع جریان‌های جنبش سیاسی ایران از سال ۵۸ توسط پروژه‌های دست‌ساز و مهندسی شده

خود مثل خیمه شب‌بازی اشغال سفارت آمریکا در ۴۴۴ روز که از ۱۳ آبان ۵۸ آغاز شد و کودتای فرهنگی بهار ۵۹ که به مدت سه سال تحت مدیریت حسین حاجی فرج دباغ معروف به عبدالکریم سروش ادامه پیدا کرد و پروژه قانون قصاص سیدمحمد بهشتی که بسترساز اعلام توبه نامه مهدی بازرگان در تلویزیون و اعلام ارتداد جبهه ملی و اعلام کفر استخوان‌های دکتر محمد مصدق توسط خمینی گردید و پروژه حذف بازرگان و بنی صدر و لیبرال‌ها از صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت در درون حاکمیت مطلقه فقه‌ای خود و پروژه جنگ ۸ ساله خمینی با صدام حسین که توسط دخالت در امور منطقه و شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» در نمازهای جمعه با زبان عربی و حمایت از جریان‌های برانداز شیعه در عراق بر پا گردید و پروژه به خشونت‌گرایی کشاندن سازمان مجاهدین خلق، بسترسازی جهت تار و مار کردن ماشین سرکوب سخت‌افزاری و خشن خود از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا نسل‌کشی سیاسی زندانیان در تابستان ۶۷ کرد، آنچنانکه در این رابطه خمینی با جنبش سیاسی ایران کاری کرد که «نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان» و در لحظه فوتش با قلبی آرام و مطمئن کل صورت حساب جنبش سیاسی در داخل ایران را پاک کرد و رفت.

۴ - عدم پیوند و استحاله جنبش فراگیر اعتراضی دی ماه ۹۶ در مسیر اعتلائی خود به «جنبش اعتصابی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران: البته مشکل عدم پیوند و استحاله «جنبش اعتراضی» دی ماه ۹۶ به «جنبش اعتصابی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فقط مشمول جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ نمی‌شود، بلکه در طول ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، پیوسته جنبش اجتماعی ایران از این مشکل در رنج بوده است و جز در دو مرحله نهضت ملی کردن صنعت نفت به رهبری دکتر محمد مصدق و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ (از بعد از سرکوب خونین ۱۷ شهریور سال ۵۷ رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) به رهبری جنبش کارگران صنعت نفت ایران، «جنبش اعتراضی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران هرگز نتوانسته است به «جنبش اعتصابی» کارگران و کارمندان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران پیوند پیدا کند.

در نتیجه همین «خندق بین دو جنبش اعتراضی و جنبش اعتصابی» پیوسته پاشنه آشیل و بسترساز شرایط برای سرکوب جنبش‌های اعتراضی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، توسط رژیم‌های توتالیتر حاکم و در ادامه آن شکست و به رکود این جنبش‌ها، بوده است. بطوریکه اگر بخواهیم در اینجا در رابطه با فونکسیون این عدم پیوند بین دو «جنبش اعتراضی» و «جنبش اعتصابی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در تاریخ گذشته حرکت تحول‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعیین مصداق بکنیم، باید بگوئیم که آنچنانکه عامل



شکست جنبش سبز در سال ۸۸ عدم پیوند بین «جنبش اعتراضی» با «جنبش اعتصابی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بوده است، علت شکست قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران باز همین عدم پیوند بین «جنبش اعتراضی» و «جنبش اعتصابی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بوده است و قبل از آن علت شکست جنبش پیشاهنگی در سه مؤلفه چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی آن، از کودتای ۲۸ مرداد الی الان، به علت عدم توان جنبش پیشاهنگی سه مؤلفه‌ای ایران در ایجاد پیوند با «جنبش اعتصابی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بوده است.

قابل ذکر است که باور ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که علت عدم توانایی جنبش سیاسی ایران در پیوند دادن دو «جنبش اعتراضی» و «جنبش اعتصابی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عدم فهم این حقیقت می‌باشد که «در اقتصاد سرمایه‌داری نفتی و رانتی ایران، تنها و تنها سر پل اتصال جنبش اعتراضی به جنبش اعتصابی، حضور فعال و همه جنبش کارگران صنعت نفت ایران می‌باشد»؛ و البته دکتر محمد مصدق در نهضت ملی کردن صنعت نفت به خوبی به این حقیقت واقف بود و همین آگاهی او به این حقیقت بود که بستر ساز پیروزی او گردید. بنابراین داوری نهایی ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که تا زمانیکه «جنبش کارگران صنعت نفت ایران در اقتصاد سرمایه‌داری رانتی و نفتی حاکم، به صورت فعال وارد مبارزه اعتراضی و اعتصابی نشوند، نه تنها جنبش اعتصابی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران گرفتار شکست می‌شوند، بلکه مهمتر از آن امکان پیوند بین دو جنبش اعتراضی و جنبش اعتصابی، اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وجود ندارد». بدین جهت فونکسیون پیوند دو «جنبش اعتراضی و اعتصابی» در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران عبارتند از اینکه:

اولاً مبارزه چه در «شکل افقی یا دموکراسی‌طلبانه» باشد و چه در «شکل عمودی یا برابری‌طلبانه» آن صورت بگیرد، در چارچوب «پیوند دو جنبش اعتراضی و اعتصابی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، این جنبش‌ها می‌توانند پروسس درازمدت پیدا کنند. یادمان باشد که رمز موفقیت «مبارزات افقی و عمودی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تنها و تنها در پروسس درازمدت شدن آنها نهفته است. لذا داوری ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که «هر گونه مبارزه کوتاه‌مدت افقی و عمودی در جامعه ایران محتوم به شکست و رکود خواهد بود»؛ و در این رابطه است که رژیم‌های توتالیتر حاکم چه در گذشته و چه در حال جهت شکست «مبارزات افقی و عمودی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران پیوسته تلاش کرده‌اند تا با کوتاه‌مدت کردن پروسس این جنبش‌ها، آنها را سترون و عقیم کنند.

ثانیاً پیوند دو «جنبش اعتراضی و اعتصابی» در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باعث می‌گردد تا مبارزه درازمدت جنبش عام اجتماعی در دو «شکل افقی و عمودی» آن صورت علنی پیدا کنند، چراکه برعکس «جنبش پیشاهنگی» (در سه مؤلفه آن) که توسط تشکیلات هرمی و مبارزه عمودی مجبور به مبارزه غیر علنی می‌باشند، در عرصه «جنبش اعتصابی» کارگران و کارمندان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران «مبارزه افقی» از عرصه تشکیلات مخفی یا «مبارزه جنبش‌های خیابانی» وارد زندگی عادی و روزمره مردم ایران می‌شود.

برای نمونه آن زمانی که یک میلیون معلم ایرانی توسط جنبش معلمان ایران وارد «جنبش اعتصابی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌شوند، تمامی خانواده‌های ایرانی در شهر و روستا بالاجبار وارد چرخه «مبارزه اعتراضی و اعتصابی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌گردند، بنابراین خصیصه مهم «جنبش اعتصابی» این است که باعث می‌گردد تا در عرصه «جنبش اعتصابی» برعکس «جنبش‌های خیابانی» و «جنبش‌های صرف اعتراضی» و «جنبش‌های آکسیونی»، مبارزه از عرصه خیابان‌ها وارد زندگی روزمره توده‌های کارگر و کارمند اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود. به عبارت دیگر اصلی‌ترین فونکسیون «جنبش اعتصابی» کارگران و کارمندان ایران این است که مبارزه را از سطح خیابان‌ها وارد اعماق جوشان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌کنند. در نتیجه همین انتقال مبارزه از عرصه خیابان‌ها به اعماق جوشان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بود که از بعد ۱۷ شهریور ۵۷ که کارگران صنعت نفت ایران در پیوند با جنبش ضد استبدادی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، «جنبش اعتصابی» خود را با رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی از سر گرفتند، سولیوان سفیر آمریکا به ملاقات شاه رفت و به او اعلام کرد که به علت پیوند «جنبش اعتصابی» تحت هژمونی کارگران صنعت نفت ایران، دیگر امکان بقای رژیم پهلوی در ایران وجود ندارد و در همان جلسه بود که سولیوان به شاه اعلام کرد که «دستور است که شما فوراً کشور را ترک کنید.»

ثالثاً تنها در عرصه پروسس پیوند «جنبش اعتصابی» به «جنبش اعتراضی» است که بسترها جهت ظهور رهبری درون‌جوش جنبش عام اجتماعی افقی و عمودی فراهم می‌گردد، چراکه برعکس «جنبش‌های اعتراضی» یا «جنبش‌های خیابانی» یا «جنبش‌های آکسیونی»، «جنبش‌های اعتصابی» هرگز نمی‌تواند به صورت پراکنده و مدیریت نشده و سازمان نیافته تکوین پیدا نمایند و همین ضرورت‌ها است که بستر ساز «ظهور رهبری درون‌جوش و خودانگیخته جنبش‌های عام اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌شوند.»



۵ - عدم پیوند افشار میانی یا طبقه متوسط شهری به جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶: قابل ذکر است که برعکس جنبش اعتراضی سبز سال ۸۸ (که مهمترین ماهیت طبقاتی جنبش سبز در سال ۸۸ برگشت پیدا می‌کرد به حمایت و پشتیبانی افشار میانی و طبقه متوسط شهری از آن جنبش) مهمترین مشخصه طبقاتی جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ عدم حمایت همه جانبه افشار میانی یا طبقه متوسط شهری جامعه ایران از این جنبش عظیم و فراگیر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بود؛ که البته این خصیصه طبقاتی جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ باعث ظهور خودویژگی‌هایی گردیده است که این خودویژگی‌های طبقاتی جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ در مقایسه با خودویژگی‌های طبقاتی جنبش سبز سال ۸۸ عبارتند از:

الف - «عبور از استراتژی اصلاح‌گرایانه توسط جناح‌های درونی حکومت در رنگ‌های مختلف سبز و بنفش و سفید و غیره» که در این خصوص به ضرس قاطع می‌توان داور کرد که در طول ۸ روز عمر جنبش فراگیر و عظیم اعتراضی دی ماه ۹۶ «حتی یک شعار هم در حمایت از جناح‌های رنگارنگ به اصطلاح اصلاح‌طلب درون نظام مطلقه فقاهتی حاکم داده نشد» بطوریکه برعکس آن، شعارهای جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ عبارت بودند از «اصلاح‌گرا، اصول‌گرا / دیگر تمام شد ماجرا - ما تماشاگر نمی‌خواهیم / رأی ما را پس دهید - سوریه را رها کنید / فکری به حال ما کنید - ملت گدائی می‌کند / آخوند خدائی می‌کند - عزا عزا است امروز، روز عزا است امروز / حقوق ملت ما، زیر عباس است امروز - تورم، گرانی / پاسخگویش شمائید - دزد غارت می‌کند / رژیم حمایت می‌کند - رفرندام، رفراندم / این است شعار مردم و غیره» که جوهر همه این شعارها به چالش گرفتن موجودیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم و عبور از جناح‌های درونی نظام حاکم و عبور از استراتژی اصلاح‌گرایانه توسط جناح‌های اصلاح‌طلب درون حکومت، از طریق صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقاهتی و در چارچوب قانون اساسی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم می‌باشند، چرا که مثلاً با شعار «رفراندام» کنشگران این جنبش اعتراضی، قانون اساسی رژیم مطلقه فقاهتی را به چالش کشیدند و چالش قانون اساسی رژیم مطلقه فقاهتی توسط شعار «رفراندام» از خودویژگی‌های برجسته جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ بود.

فراموش نکنیم که مانیفست برنامه میرحسین موسوی به عنوان لیدر جنبش سبز در سال ۸۸ بر سه پایه قرار داشت: «قانون اساسی، بازگشت به دوران طلایی دهه حکومت خمینی، تکیه بر استراتژی اصلاح از درون» که البته در جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ هر سه میانی نظری مانیفست اندیشه میرحسین موسوی یا جنبش اعتراضی سبز سال ۸۸ به چالش کشیده شد. یادمان باشد که تا ۱۶ آذر سال ۹۶

شعار جنبش اجتماعی ایران و در رأس آنها جنبش دانشجویی ایران «یا حسین، میرحسین بود.»

باری، با استارت جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ «خط قرمز بر جنبش‌های رنگارنگ طرفدار استراتژی اصلاح از درون نظام و از طریق صندوق‌های رأی و در چارچوب قانون اساسی رژیم مطلقه فقاهتی کشیده شد»؛ و به همین دلیل جریان‌های رنگارنگ به اصطلاح اصلاح‌طلب درون نظام در طول ۸ روز قیام دی ماه ۸۶ جنبش اعتراضی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، منهای اینکه هیچگونه تلاشی جهت هدایت‌گری این جنبش عظیم نکردند، در نفی این جنبش از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

ب - تکیه بر شعار محوری «نه به گرانی» (شعار «تورم و گرانی / پاسخگویش شمائید»، شعار «بیک اختلاس کم بشه / مشکل ما حل میشه») جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ در مقایسه با شعار محوری «رأی من کو؟» جنبش سبز در سال ۸۸ مضمون و جوهر دو گانه طبقاتی این دو جنبش را به نمایش می‌گذارد.

ج - تفاوت ساختاری اعتلای جنبش سبز با اعتلای جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶: به این ترتیب که جنبش سبز در مرکز و پایتخت کشور تکوین پیدا کرد و در همین پایتخت هم محدود و محصور ماند و گرفتار سرکوب مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای و در نتیجه شکست و رکود شد، در صورتی که برعکس جنبش سبز سال ۸۸، جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ از بیرون از پایتخت (در مشهد در روز پنج شنبه مورخ ۹۶/۱۰/۷) استارت خورد و در اندک مدتی مانند یک سونامی عظیم بیش از ۹۰ شهر بزرگ و کوچک، از جمله تهران را در هم نوردید، بطوریکه در این رابطه می‌توان به ضرس قاطع داور کرد که شعله اعتلای جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در شهرهای کوچکی مثل ایذه و دورود و قهدریجان و غیره، عمیق‌تر و همه جانبه‌تر از شهرهای بزرگی مثل تهران بود؛ که خود این امر دلالت بر این حقیقت می‌کند که «اعماق جامعه ایران در حال جوشیدن می‌باشد»؛ و باز در این رابطه است که برعکس جنبش سبز سال ۸۸ که هر چه زمان می‌گذشت کوره آن سردتر می‌شد، در جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، در طول ۸ روز عمر آن، هر چه زمان می‌گذشت اعتلای آن شعله‌ورتر از گذشته می‌گردید.

د - در مقایسه با جنبش سبز سال ۸۸ که آشخور اولیه تکوین آن انتخابات دولت دهم و کودتای حزب پادگانی خامنه‌ای بر علیه میرحسین موسوی و جناح اصلاح‌طلب درون رژیم مطلقه فقاهتی بود، آشخور اولیه تکوین جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ جنبش مالباختگانی بود که با شعار «آخوند سرمایه‌دار - پول مرا پس بیا» غارت بیش از



۲۰ میلیون نفر مردم ایران، توسط صندوق‌ها و بانک‌های وابسته به جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی که یک سوم کل نقدینگی کشور را در دست دارند، به چالش کشیده شد. البته خیزش هفتم دی ماه ۹۶ مردم مشهد «بر علیه تورم و گرانی و گرسنگی» به یکباره «جنبش مالباختگان غارت شده را» بدل به «جنگ مبارزه با فقر و گرسنگی و گرانی کرد.»

۶ - خودبزرگی سنی از دیگر مشخصه‌های جنبش فراگیر و عظیم اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد، چرا که طبق آمارهای خود دستگاه چند لایه‌ای سرکوبگر حزب پادگانی خامنه‌ای، «سن کنشگران جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ بین ۱۷ تا ۲۵ سال بوده است». در صورتی که سن اکثریت کنشگران اصلی جنبش سبز سال ۸۸ بین ۲۵ تا ۴۰ سال بوده است که خود این امر با تفاوت به فاصله ۹ ساله بین جنبش سبز سال ۸۸ و جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ بیانگر این حقیقت می‌باشد که کنشگران جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ نسل سوم بعد از انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران می‌باشند که در سایه ۳۹ سال حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی، امروز تنها دستاوردی که از ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌بینند، عبارت است از: بیکاری و تورم و رکود و اعتیاد و اختلاس‌های نجومی و فسادهای چند لایه‌ای سیستمی درون ساختاری و جامعه‌ای با ۵۰ میلیون نفر زیر خط فقر و یک میلیون، هفتصد هزار نفر کودک کار و سالانه بیش از ۳۰ میلیارد دلار واردات قاچاق توسط جریان‌های درونی نظام که در رأس آنها اولترا قدرت سپاه قرار دارد و بیش از ۴ میلیون معتاد و سالانه بیش از ۱۵۰ هزار طلاق رسمی و بیش از ۴۰۰ خودکشی رسمی اعلام شده توسط رژیم و روزانه بیش از ۱۶ هزار پرونده قضائی و بیش از ۱۳۵ هزار زندان رسمی اعلام شده توسط دستگاه قضائی رژیم و بیش از ۱۸ میلیون نفر حاشیه‌نشین کلان شهرهای ایران و بیش از ۱۲ میلیون نفر بیکار رسمی اعلام شده توسط دستگاه‌های آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، همراه با میلیون‌ها نفر کارتن‌خواب و گورخواب و غیره، بنابراین تنها دستاوردی است که انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران نصیب این نسل سوم کرده است، تاریک بودن انتهای تونل زندگی در آینده کور برای آنهاست.

بدین ترتیب جنبش عظیم و فراگیر هشت روزه دی ماه سال ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، فریاد اعتراض نسل سوم بعد از انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران در برابر این همه بی‌عدالتی می‌باشد. لذا در این رابطه است که دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بخوبی می‌دانند که برعکس قیام تیر ماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران و برعکس جنبش اعتراضی سبز سال ۸۸ که سرکوب همه جانبه دستگاه چند لایه‌ای سرکوبگر حزب پادگانی

خامنه‌ای، توانست آن دو جنبش اعتراضی را به رکود بکشاند، سرکوب قیام فراگیر و عظیم جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران هر چند به صورت موقت هم که بتوانند خاموش کنند، اما «این جنبش به رکود نسلی گرفتار نخواهد شد» چرا که شرایط برای بازتولید همه جانبه هم به صورت عینی و هم به صورت ذهنی فراهم می‌باشد. لذا هر چند دستگاه‌های «تبلیغاتی گویلیزی» رژیم مطلقه فقهاتی به شکل‌های مختلف می‌کوشند، محرک جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، از شرایط مادی و ذهنی جامعه ایران جدا کنند و مانند تمامی قدرت‌های ارتجاعی تاریخ به دخالت‌های خارجی حواله دهند، با همه این احوال خود سرمداران این رژیم مطلقه فقهاتی خوب دریافته‌اند که برعکس تمامی جنبش‌های قبلی ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جنبش فراگیر و عظیم دی ماه ۹۶ «سنتر دیالکتیکی شرایط مادی جامعه ایران در ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد» و جنبش فوق سرمداران رژیم توتالیتر و مطلقه فقهاتی حاکم را به این واقعیت آگاه کرده است که «اعماق درون جامعه ایران در حال جوشیدن می‌باشند»؛ و گسل‌های زیرین اقتصادی نظام سرمایه‌داری فرو پاشیده و متلاشی رانتی و نفتی حاکم امروز فعال شده‌اند و همین فعال شدن گسل‌های زیرین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، بستر ساز ظهور سونامی‌های پی در پی و همه جانبه بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است. به همین دلیل کمترین فونکسیون و دستاورد تاریخی جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران عبارتند از:

اولاً دستگاه حاکمیت مطلقه فقهاتی و جناح‌های درونی این رژیم دریافتند که جامعه ایران و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وارد فرایند جدید «عبور از کل نظام مطلقه فقهاتی و قانون اساسی این رژیم و جنگ زرگری جناح‌های درونی قدرت و استراتژی اصلاح از درون این رژیم توتالیتر شده‌اند.»

ثانیاً جنبش عظیم اعتراضی فوق این پیام بزرگ به همه نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی انقلاب ایران داد که «انقلاب و حرکت تحول‌خواهانه در جامعه ایران مانند ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، هرگز مولود منحصر به فرد حرکت یک طبقه نیست، بلکه تنها این کل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران هستند که با به حرکت در آمدن آن، امکان تحول عمیق و فراگیر در جامعه ایران به صورت افقی و عمودی ممکن می‌سازند». بنابراین تمامی رویکردهائی که امروز با مطلق کردن مکانیکی یک گروه اجتماعی خاص و یا یک طبقه خاص از اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌خواهند به صورت مکانیکی موتور حرکت تحول‌خواهانه افقی و عمودی جامعه ایران را روشن نمایند، به جای «راه اشتباه رفتن»

(معتقدین به استراتژی اصلاح از درون نظام) گرفتار «راه اشتباه» شده‌اند. به عبارت دیگر جنبش عظیم و فراگیر دی ماه ۹۶ این درس را به همه نظریه‌پردازان پیشاهنگی و پیشرونی و پیشگامی جامعه ایران داد که تا جنگل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به حرکت درنیاید، امکان حرکت تحول‌خواهانه و همه‌جانبه افقی و عمودی در جامعه ایران وجود ندارد.

ثالثاً سومین دستاورد ماندگار جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی افقی و عمودی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران این است که تا زمانی که دو اردوگاه مبارزه برای «نان و آزادی» در عرصه جنبش بزرگ اردوگاه مستضعفین ایران به هم پیوند نخورند، امکان به حرکت در آمدن جنگل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وجود ندارد. لذا در جنبش هشت روزه اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، شعار «مرگ بر دیکتاتور» که نماد مبارزه افقی یا آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد از همان جایگاه و ارزش و اهمیتی برخوردار بود که شعار «ملت گدائی می‌کند، آقا خدائی می‌کند» که نماد مبارزه عمودی و ضد توری و ضد فقر و عدالت‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.

رابعاً چهارمین دستاورد ماندگار جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران این است که، اعتقاد به رهبری بیرون جنبشی توده‌ها و تکیه کردن بر جریان‌های پیشاهنگی در سه مؤلفه مختلف چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایی لنینیستی جنبش سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور جهت پرکردن خلاء رهبری جنبش عظیم و فراگیر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (آنچنانکه در انقلاب مشروطیت اول و دوم و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ اردوگاه بزرگ مستضعفین تجربه کردیم) یک ساده لوحی است، چراکه تجربه گذشته تاریخ حرکت تحول‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نشان داده است که «رهبری جنبش‌های افقی و عمودی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» باید در عرصه پروسس مبارزه درونی این اردوگاه از درون خود این جنبش‌ها به صورت دینامیزم (نه مکانیکی مانند خمینی در سال ۵۷) ظهور پیدا کند؛ و این بزرگترین درسی بود که نظریه‌پرداز جامعه‌شناسی انقلاب و آموزگار کبیرمان شریعتی در سال ۵۱ به ما آموزش داد که وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران رهبری جنبش‌های افقی و عمودی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (آنچنانکه نظریه‌پردازان سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی چریک‌گرا و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی می‌پندارند) نیست، بلکه وظیفه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، عبارتند از: هدایت‌گری، سازمان‌گری، نظریه‌پردازی یا تئوری‌پردازی» که سنتز عملی این وظایف در حرکت

اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران «ایجاد خودآگاهی» همه‌جانبه می‌باشد.

بنابراین در این رابطه بود که دیدیم که به موازات اعتلای جنبش عظیم و فراگیر و اعتراضی و افقی و عمودی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، جریان‌های پیشاهنگی سه مؤلفه‌ای چریک‌گرا و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی جنبش سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور به جای آسیب‌شناسی تاریخی خود در برابر خلاء فیزیکی و مدیریتی خود در این جنبش عظیم، به جنگ درونی خود جهت سهم‌خواهی بیشتر در آینده قدرت و موج‌سواری بیشتر پرداختند؛ و با راه انداختن ماشین اطلاعیه‌های روتین خود ادعای پدرخواندگی بر این جنبش خودجوش و خودانگیخته و بدون رهبری و بدون سازماندهی فراگیر اردوگاه بزرگ مستضعفین کردند؛ و در این شرایطی که دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی با دستگیری بیش از ۴۰۰۰ نفر از کنشگران اصلی جنبش عظیم و فراگیر دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، در کهریزک‌های بازتولید شده حزب پادگانی خامنه‌ای زیر شکنجه‌های استخوان‌سوز و مردافکن رژیم مطلقه فقهاتی قرار دارند و دستگاه‌های تبلیغاتی این رژیم از منابر و نمازهای جمعه و جماعت و مداحان تا رادیو تلویزیون رژیم در تلاش هستند تا با زدن برچسب‌های اعتیاد و وابستگی به بیرون از مرزها، هویت شهدای این جنبش بزرگ را هم به چالش بکشند، جریان‌های تابع استراتژی «رژیم پنج امپریالیسم آمریکا» می‌کوشیدند تا از نندهای افتاده برای خود کلاهی تهیه نمایند. حاشا و کلاً از این همه درایت.

خامساً پنجمین دستاورد بزرگ جنبش عظیم اعتراضی عمودی و افقی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دی ماه ۹۶ این است که «خشونت‌گرایی و بالا بردن هزینه مبارزه در عرصه جنبش‌های برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، سم قاتلی است که به صورت مهندسی شده توسط دستگاه چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت بسترسازی برای سرکوب جنبش‌های افقی و عمودی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تزریق می‌گردد». بنابراین آنچنانکه در جریان سرکوب قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی و سرکوب جنبش اعتراضی سبز سال ۸۸ شاهد بودیم، دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر حزب پادگانی خامنه‌ای جهت بسترسازی برای برپایی کهریزک‌ها، پیوسته تلاش می‌کنند تا با آتش زدن پرچم ایران به دست کنشگران و آتش زدن مساجد و حسینیه‌ها و غیره همراه با تحریک عواطف ملی و مذهبی مردم ایران، شرایط برای سرکوب مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای فراهم سازند. به هر حال در این رابطه است که پنجمین دستاورد بزرگ جنبش اعتراضی افقی و عمودی و فراگیر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دی ماه



۹۶ این است که، خشونت‌گرایی کنشگران جنبش‌های بزرگ اردوگاه مستضعفین ایران تنها دستاوردهائی که دارد این است که:

الف - باعث کوتاه کردن عمر اعتلای این جنبش‌ها می‌شود.

ب - باعث بالا بردن هزینه مبارزه برای توده‌ها جهت مشارکت در این جنبش‌ها می‌گردد.

ج - باعث بسترسازی جهت سرکوب مهندسی شده دستگاه‌های چند لایه سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌شود.

د - عامل تحریک عواطف ملی و مذهبی توده‌های اعماق اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌گردد.

باری، در این رابطه است که کنشگران اصلی جنبش‌های افقی و عمودی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باید پیوسته در این رابطه هشیار باشند و از هر گونه «خشونت‌گرایی در حرکت جنبش خویشتن‌داری کنند تا شرایط برای فراگیر شدن و کاهش هزینه مبارزه و درازمدت شدن عمر اعتلای جنبش و مقابله با پروژه‌های مهندسی شده سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی و بسترسازی جهت ظهور رهبری درون‌جوش و سازمان‌گری خودانگیخته و مقابله با نفوذ سوء استفاده‌های خارجی فراهم گردد.

ساده‌تر ششمین دستاورد جنبش عظیم دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران این است که حضور زنان ایران به علت ستم مضاعف تحمیلی اجتماعی و مدنی و سیاسی ۳۹ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حتی در عرصه رهبری جنبش‌های افقی و عمودی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران امری محتوم می‌باشد. آنچنانکه دیدیم که برعکس قیام دانشجویی تیرماه ۷۸ و جنبش سبز سال ۸۸ «نقش زنان ایران به عنوان کنشگران اصلی و میدانی در جنبش اعتراضی افقی و عمودی دی ماه ۹۶ به مراتب عمده‌تر از نقش مردان بودند و زن ایرانی برای اولین بار به عنوان کنشگر اصلی میدان مبارزه به صورت فراگیر در جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران ظاهر شد.»

سابعاً هفتمین دستاورد بزرگ جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران این است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران دریافته‌اند که در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه امروز ایران تا چه اندازه خندق و خلاء عظیمی بین نهادهای مدنی جنبشی پیشرو (نه فقط جنبش‌های پیشاهنگ) مثل جنبش کارگران و جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و جنبش دانشجویی با اعماق اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وجود دارد، بطوریکه شاهد بودیم که با اینکه این جنبش‌ها در طول نه ماهه پیش‌جانبش اعتراضی دی ماه ۹۶ طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی بیش از ده هزار

حرکت مطالبه‌طلبانه نسبت به حقوق معوقه و افزایش حقوق خود در شکل بزرگ و کوچک داشته‌اند، اما وا اسفا، دیدیم که این جنبش‌های پیشرو نتوانستند در جنبش عظیم و فراگیر افقی و عمودی دی ماه ۹۶ با حضور خود، سرپل انتقال جنبش اعتراضی به جنبش اعتصابی در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشوند.

ثامناً هشتمین دستاورد بزرگ جنبش فراگیر و عظیم و افقی و عمودی و اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران این است که، تا زمانیکه جنبش‌های دادخواهانه و جنبش‌های مطالباتی و جنبش‌های اعتراضی در اردوگاه بزرگ مستضعفین وارد فرایند جنبش اعتصابی نشود، سرنوشت محتوم این جنبش‌ها شکست خواهد بود، چرا که تنها عاملی که می‌تواند جنبش‌های دادخواهانه و جنبش‌های مطالباتی و جنبش‌های اعتراضی از عرصه خیابان‌ها وارد زندگی روزمره توده‌های اعماق اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بکند، فقط و فقط جنبش اعتصابی می‌باشد؛ که البته عواملی که باعث استحاله «جنبش‌های دادخواهانه» و «جنبش‌های مطالباتی» و «جنبش‌های اعتراضی» به «جنبش‌های اعتصابی» در عرصه جنبش کارگران و جنبش معلمان و جنبش کارمندان و غیره می‌شوند، بسترسازی جهت درازمدت و فراگیر کردن مبارزه جنبش‌های دادخواهانه و جنبش‌های مطالباتی و جنبش‌های اعتراضی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران توسط:

۱ - مقابله با خشونت‌گرایی درون جنبش.

۲ - بسترسازی جهت ظهور رهبری درون‌جوش این جنبش‌ها.

۳ - مبارزه با آسیب‌آمیزه توسط سازماندهی افقی و موازی (نه عمودی و هرمی).

۴ - پیوند دو مبارزه «نان و آزادی» یا «افقی و عمودی» در اردوگاه بزرگ مستضعفین.

۵ - تکیه بر مبارزه علنی و میدانی و واقعی گروه‌های اجتماعی در عرصه زندگی روزمره خود آنهاست.

پایان



باز این چه شورش است که در خلق ما پیاست؟

ای خلق ما، ای خلق ما، امروز شورش از شما
گر سیل ایران پر شود، خلقان به جنگ همدست شوند
ای شیخ حاکم به نگر، بردی قرار از خلق ما
این خلق در موج و خروش بر پا شده در شهرها
ایران چو رستخیز شده، سونامی طوفان شده
ای رستخیز ناگهان، ای شورش فقر و بلا
ای مرحبا، ای مرحبا، صد مرحبا، صد مرحبا
سیلی روان در شهرها، سیلی دگر آینده‌ها
از خلق ستاره می‌کنی، در حبس انسان می‌کشی
ای ارتجاع، ای ارتجاع، ای جغد شوم خلق ما
ای دین فروش فتنه گر، حیران شدیم در جهل تو
نی نی فتنه در خلق ما، ترفند فقه تو ریاست
ای دیکتاتور، ای دیکتاتور آتش زدی در عود ما
ما انقلابی کرده‌ایم، نه اشتباهی کرده‌ایم
مرد انقلاب، مُرد انقلاب، پیروز باد این انقلاب
هم حبس‌ها را بشکنیم، هم فقرها را برکنیم
ملت گدائی می‌کند، آخوند خدائی می‌کند
مردم بهم پیوسته‌اند، بی‌غیرت‌ها نشسته‌اند
بریز بیرون ای هم وطن، بنگر که در خون می‌روی
دزد غارت می‌کند، رژیم حمایت می‌کند
اسلام پله کرده‌اند، مردم زله کرده‌اند

افتاده در غرقابه‌اید تا خود که داند از شما
موجان دریا را چه غم، تا غم خورند از حمله‌ها
گر برده‌ایم تثبیت تو، تو برده‌ای ناموس ما
جمعی نشستند در کما، خلقی بپا چون رعدها
هر دم تجلی می‌رسد، بر خلق ما بهر لقا
والله نگویم بعد از این هشیار و صفت مرحبا
فریاد تو از بهر نان، شرم و حیا کن غاسقا
فریاد آزادی ببین، در بزم شیخ تزویرها
فریاد بیکاران ببین، آتش شده سوی شما
غارت کنی سرمایه‌ها، دزدی کنی از جیب ما
فقه و ریا را پاره کن، والله خطا والله خطا
کز بهر آزادی و نان، ایران شده زلزال‌ها
یا و ابکش از ظلم خود، با بشکنیم کشتی زجا
بحران تو در تو ببین، ای خلق ایران الصلا
اصلاح‌گران سبز و زرد، خاموش با دان ادعا
بر پا کنیم بار دگر عدل و رهائی با شما
ای نوش کرده نیش را، ای آتش و طوفان بپا
ای موسی عمران بپا، بر آب دریا زن عصا
گاوی خدائی می‌کند، آخر نگوئی تا کجا؟
ایران شده دزدخانه‌ای، چون مست گشتیم از ریا
از پای این زندانیان، بیرون کنید بند فنا



اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دی ماه ۹۶

کنندگان به یکباره به صورت خود جوش با شعار «مرگ بر دیکتاتور» کل موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش کشیدند.

فراموش نکنیم که در فرایند پیش‌جانبش اعتراضی بزرگ و عظیم دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، جامعه ایران ملت‌ب «جنبش مطالباتی معلمان و بازنشستگان و مال باختگان و کارگران و زحمتکشان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بود» و هر چند که جریان پوپولیسیم ستیزه‌گر و غارت‌گر دولت نهم و دهم (جهت مقابله با پروژه حذف این جریان از صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت در درون حاکمیت مطلقه فقهاتی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای) تلاش می‌کردند تا جنبش مطالباتی معلمان و کارگران و بازنشستگان در راستای منافع خود بدل به «جنبش دادخواهانه» بکنند و محمود احمدی‌نژاد با تکیه بر «شعارهای پوپولیستی» جهت بازسازی پایگاه اجتماعی از دست رفته گذشته‌اش، آنچنانکه در صحبت‌های او در بوشهر شاهد بودیم، او با گفتن «اگر کسی رهبری را قبول نداشته باشد آیا باید بمیرد؟» تلاش می‌کرد تا حرکت دادخواهانه خود را بر علیه خانواده لاریجانی (از بعد از موضع‌گیری خامنه‌ای که «احمدی‌نژاد را بچه شیشه شکن تعریف کرد») به دایره رهبری و بیت خامنه‌ای بکشاند، با همه این احوال، جنبش عظیم و بزرگ و فراگیر اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران آنچنان به صورت انفجاری ظهور و عمل کرد که ترفند دادخواهانه و پوپولیستی محمود احمدی‌نژاد و اسفندیار رحیم‌مشائی (تئوریسین

گرچه هنوز چند صباحی بیشتر از دوران اوج و فرود جنبش اعتراضی خودانگیخته و خودجوش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دی ماه ۹۶ نگذشته است و شاید به لحاظ «منطقی» هنوز زود باشد که به آسیب‌شناسی این حادثه بزرگ در تاریخ حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ ساله گذشته اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بپردازیم، چرا که هنوز ابعاد عمیق و همه‌جانبه این بزرگ‌ترین حادثه در طول ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم روشن نشده است؛ و بی‌شک مرور زمان باعث ظهور ابعاد همه‌جانبه این حادثه عظیم در بونه تاریخ جنبش‌های: ۱ - اعتراضی. ۲ - مطالباتی. ۳ - دادخواهانه. ۴ - اعتصابی، اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌گردد.

ولی از آنجائیکه جامعه‌شناسی انقلاب در ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به ما آموزش می‌دهد، از آنجائیکه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر روی گسل‌های فعال انواع ستم‌های مضاعف اعم از: الف - ستم طبقاتی، ب - ستم تبعیض جنسیتی، ج - ستم سیاسی، د - ستم مذهبی، ه - ستم اجتماعی، و - ستم مدنی، ز - ستم قومی و ملی و غیره قرار گرفته است، با عنایت به «حجم عظیم افقی و عمودی» این گسل‌ها فعال و این ستم‌های تو در تو و هزار لایه‌ای زیرساخت اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اعتلای سونامی جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی و دادخواهانه و اعتصابی گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران برای نظریه‌پردازان عرصه جامعه‌شناسی حرکت تحول‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران «غیر قابل پیش‌بینی» می‌باشد و آنچنانکه در جریان «اعتلای جنبش اعتراضی خودانگیخته و خودجوش و فراگیر افقی و عمودی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران شاهد بودیم، این جنبش عظیم از روز پنج‌شنبه مورخ ۹۶/۱۰/۷ ابتدا در مشهد به صورت جنبش مطالباتی و جنبش دادخواهانه استارت زده شد اما در کمترین زمان ممکن این «جنبش مطالباتی و دادخواهانه» که با شعار: «نه به گرانی» و شعار «تورم، گرانی / پاس‌خگوش شمائید» شروع شد، علاوه بر اینکه در «عرصه افقی» در کمتر از سه روز بیش از ۹۰ شهر ایران را در بر گرفت، در «عرصه عمودی» حتی در همان تظاهرات اعتراضی ضد تورم و ضد گرانی مشهد، جوهر اقتصادی و صنفی آن تظاهرات اعتراضی، به یکباره بدل به جوهر سیاسی شد. بطوریکه در همان تظاهرات اعتراضی روز پنج‌شنبه مشهد، تظاهر

این جریان) در جهت استحاله جنبش مطالباتی کارگران و معلمان و بازنشستگان (در فرایند پیشانجمنش اعتراضی دی ماه ۹۶) نتوانست به ثمر بنشیند، چراکه جنبش عظیم اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران با شعار «اصلاح‌گر، اصول‌گرا / دیگر تمام شد ماجرا»، برای اولین بار در تاریخ ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی با «عبور از کل موجودیت این رژیم توتالیتر و دسپات خط قرمز بر بازی جناح‌های درونی حاکمیت در عرصه صفحه بازی شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود کشانید.»

پر پیداست که در این رابطه داوری ما در اینجا بر این امر قرار دارد که جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی افقی و عمودی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، «غرش رعد در آسمان بی ابر ایران نبوده است، بلکه برعکس سومین فرایند اعتلانی پروسس جنبشی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بوده است (بعد از فرایندهای جنبش مطالباتی و جنبش دادخواهانه).»

بی‌شک اگر جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی (افقی و عمودی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) می‌توانست در ادامه اعتلای خود به «جنبش اعتصابی» (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) پیوند پیدا کند، کار تمام بود. لذا در این رابطه است که داوری نهایی ما در باب علت رکود جنبش عظیم اعتراضی (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دی ماه ۹۶) مانند علت شکست جنبش سبز در سال ۸۸ در عدم پیوند جنبش اعتراضی فوق با «جنبش اعتصابی» اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نهفته است.

یادمان باشد که در میان فرایندهای چهارگانه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (فرایند اول: جنبش مطالباتی، فرایند دوم: جنبش دادخواهانه، فرایند سوم: جنبش اعتراضی، فرایند چهارم: جنبش اعتصابی) تنها «جنبش اعتصابی» است که می‌تواند «جنبش اعتراضی» را از سطح خیابان‌ها به عرصه کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و ادارات و مدارس و دانشگاه‌ها و غیره بکشاند و جنبش را از عرصه خیابان‌ها «وارد زندگی مستضعفین» به ستم کشیده شده طبقاتی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، جنسیتی، قومی، ملی، مذهبی و فرهنگی (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران،) بکند. لذا تا زمانی که «جنبش مطالباتی» و «جنبش دادخواهانه» و «جنبش اعتراضی» توسط سرپل «جنبش اعتصابی» در عرصه مبارزه افقی (نه عمودی) وارد زندگی مستضعفین به ستم کشیده شده (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران،) نشود، خود «جنبش‌های خیابانی، مطالباتی، دادخواهانه و اعتراضی» آنچنانکه در ۳۹

سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی تجربه کرده‌ایم، به عنوان «اکسیونیزم» به صورت آفت برای جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشند. بطوریکه در این رابطه در جریان «جنبش دادخواهانه و اعتراضی» سبز سال ۸۸ مشاهده کردیم که در روز ۲۵ خرداد ۸۸ با اینکه طبق گفته قالیباف شهردار وقت تهران بیش از چهار میلیون نفر به خیابان آزادی تهران کشیده شدند، اما از آنجائیکه این جنبش عظیم دادخواهانه و اعتراضی نتوانست به دلیل «ضعف مدیریت رهبری جنبش سبز» به «جنبش اعتصابی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» پیوند پیدا کند، توسط تیغ و داغ و درفش و بگیر و ببند و کهریزک و اوین حزب پادگانی خامنه‌ای تار و مار گردیدند.

از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب تجارب گذشته ۳۹ ساله حاکمیت توتالیتر خود به «ضعف سازماندهی و رهبری و توازن قوای» جنبش‌های چهارگانه مطالباتی و دادخواهانه و اعتراضی و اعتصابی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (در این شرایط تندپیچ و خودویژه پروسس «مبارزه افقی یا دموکراتیک» و «مبارزه عمودی یا برابری طلبانه») آگاهی داشت، بلافاصله در مرحله آغازین حرکت ضد جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش کردند تا با فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی تلگرام و اینستاگرام (که بیش از ۴۷ میلیون کار بر ایرانی در داخل کشور دارند) رابطه میدانی نیروهای کنشگر جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ قطع نمایند که این ترفند سرکوب نرم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین و در غیبت احزاب استخوان‌دار سیاسی مردمی و در غیبت سندیکاها و اتحادیه‌ها و تشکلات مستقل گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و در غیبت مطبوعات آزاد مردمی، به شدت تأثیرگذار شد. آنچنانکه از بعد از تأثیرگذاری عظیم فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی در قطع رابطه بین کنشگران میدانی جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی دی ماه ۹۶ بود که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و دستگاه‌های چند لایه سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای جهت سرکوب میدانی جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ (برعکس جنبش سبز سال ۸۸ که با سرکوب همه جانبه و خشونت‌آمیز توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای به انجام رسید و از این بابت رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای مجبور به پرداخت هزینه‌های گزافی گردید که هنوز به علت حصار سران جنبش سبز و دو شقه شدن بالائی‌های قدرت، در حال پرداخت هزینه می‌باشند) به صورت نرم در سرکوب این جنبش عظیم برخورد کردند. لذا همین امر دلیل اصلی آن گردید



تا سرکوب این جنبش (توسط دستگاه‌های سرکوب چند لایه‌ای حزب پادگانی خامنه‌ای) بیش از ۲۵ کشته و دو هزار دستگیری و زخمی به بار نیاورد.

بی‌شک اگر دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای می‌خواستند جهت سرکوب جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی دی ماه ۹۶ در چارچوب سیاست سرکوب جریان‌های جنبش سیاسی دهه ۶۰ و یا سرکوب جنبش سبز سال ۸۸ و یا سرکوب جنبش دانشجویی تیرماه ۷۸ در بیش از ۹۰ شهر ایران عمل کنند، جوی خون در داخل ایران به راه می‌افتاد. آنچه‌که شاهد بودیم که در دهه ۶۰ (از بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا تابستان ۶۷) به علت عدم تجربه قبلی خمینی در سرکوب جنبش‌ها او برای سرکوب جریان‌های جنبش سیاسی ایران در مدت ۸ سال (از ۳۰ خرداد ۶۰ تا تابستان ۶۷) جوی خون در جامعه ایران به راه انداخت. بطوریکه طبق آمار عفو بین‌المللی تعداد اعدام‌های رسمی اعلام شده در روزنامه‌های رژیم مطلقه فقهتی در شش ماه اول سال ۶۰ در ایران، بیش از دو برابر کل اعدام‌های کشورهای کره زمین در تمام سال ۶۰ بود.

بدین ترتیب است که دومین آفت بزرگ جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی دی ماه ۹۶ (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) «تکیه یکطرفه بر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی به عنوان بستر ارتباط همگانی نیروهای کنشگر میدانی این جنبش در غیبت سازماندهی در فضای واقعی بود.»

باری، در عرصه کالبد شکافی جنبش عظیم اعتراضی دی ماه ۹۶ (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) آنچه که بیش از هر مشخصه‌ای قابل توجه می‌باشد، صورت انفجاری ظهور و فراگیری این جنبش در عرصه افقی و عمودی بود، بطوریکه در این رابطه اگر داوری کنیم که در مقایسه با دیگر جنبش‌های مطالباتی و دادخواهانه و اعتراضی و اعتصابی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در طول ۱۵۰ سال عمر حرکت تحول‌خواهانه این اردوگاه، انفجاری بودن ظهور و فراگیری جنبش اعتراضی دی ماه ۹۶ بی‌بدیل و بی‌مثال می‌باشد، یک داوری غیر واقع‌گرایانه‌ای نکرده‌ایم، چراکه برای مثال در رابطه با مقایسه با جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، جنبش عظیم و فراگیر ضد استبدادی سال ۵۷ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران محصول بیش از ۱۵ ماه مبارزه افقی گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، از حاشیه‌نشینان تا دانشجویان و تا طبقه کارگر ایران بود و پروسه مبارزه ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران در فرایندهای چهار گانه، جنبش مطالباتی و جنبش دادخواهانه

و جنبش اعتراضی و جنبش اعتصابی، ۱۵ ماه طول کشید تا از مرحله جنبش مطالباتی و دادخواهانه گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وارد فرایند سرنگونی و شعار نفی کل موجودیت رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی دوم انجامید؛ اما در رابطه با جنبش فراگیر و عظیم اعتراضی دی ماه سال ۹۶ شاهد بودیم که پروسه اعتلای افقی و عمودی این جنبش عظیم، «حداکثر در سه روز به انجام رسید» و پروسه رادیکالیزه شدن شعارهای این جنبش، در سه روز آغازین ظهور و اعتلای این جنبش از شعار «عزا، عزا است امروز، روز عزاست امروز / حقوق زحمتکشان زیر عباس است امروز» به شعار «ملت گدائی می‌کند / آخوند خدائی می‌کند» و یا از شعار «ملت ما بیدارند / از دزدی‌ها بیزارند» به شعار «اسلام پله کرده‌اند / مردم زله کرده‌اند» و شعار «دزد غارت می‌کند / رژیم حمایت می‌کند» استحاله پیدا کرد.

البته خود این انفجاری بودن پروسه ظهور و اعتلای جنبش اعتراضی دی ماه سال ۹۶ علاوه بر اینکه نمایش دهنده گسل‌های انفجاری ستم‌های چند لایه‌ای طبقاتی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، جنسیتی، مذهبی، قومی، ملی، فرهنگی و غیره (تحمیل شده در ۳۹ سال گذشته توسط رژیم مطلقه فقهتی بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) می‌باشد، به عنوان یک «آفت، معلول حرکت اکیونیزمی و احساساتی و متمیزه و بدون رهبری درون‌جوش و فقدان سازماندهی و فقدان برنامه کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت و فقدان استراتژی و تاکتیک در مبارزه می‌باشد» که متأسفانه این «آفت بزرگ» جنبش‌سوز و سازماندهی‌سوز و مدیریت‌سوز در جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی دی ماه ۹۶ نخستین ورطه هولناکی بود که جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی ۹۶ را گرفتار خود کرد؛ و در این رابطه اوج فاجعه آنجا بود که به علت تزریق از برون مرزها، شعار جریان‌های طرفدار «رژیم پنج» امپریالیسم آمریکا، حتی شعارهای سلطنت‌طلبانه‌ای مثل «ایران که شاه نداره / حساب و کتاب نداره» وارد دیسکورس جنبش عظیم و فراگیر اعتراضی دی ماه ۹۶ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران شده بود.

ادامه دارد



مقاله و تحلیل شکست انقلاب فوری استبدادی سال ۵۷ در ایران

برای مثال در سال میلادی گذشته (۲۰۱۷) که مدت یک قرن از دو انقلاب فوری و اکتبر سال ۱۹۱۷ روسیه می‌گذشت، با اینکه امروزه در شرایطی تاریخی قرار داریم که هر دو انقلاب فوری و اکتبر ۱۹۱۷ روسیه شکست خورده‌اند، اما «پیشگامان» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نباید به خود اجازه دهند که آسیب‌شناسی دو انقلاب فوری و به خصوص اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، مرور تاریخی و نیش قبر گذشته تفسیر کنند؛ و چنین بیندارند که آسیب‌شناسی مکرر انقلابات شکست خورده سال ۱۹۱۷ روسیه نمی‌تواند برای پیشگامان مستضعفین ایران درس‌آموز و هدایت‌گر باشد، برعکس «پیشگامان» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید بر این اصل ایمان داشته باشند که در عرصه حرکت تحول‌خواهانه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جوامع بشری (به خصوص از بعد از ظهور مناسبات سرمایه‌داری که باعث گردید تا جوامع بشری در ظرف جهانی واحدی قرار گیرند) منهای «قانونمندی کنکریّت و مشخص و خودویژگی‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و تاریخی و سیاسی جوامع» همه تحولات اجتماعی و اقتصادی و تاریخی و فرهنگی و سیاسی جوامع بشر در عصر جهانی شده سرمایه‌داری اگر به صورت «دینامیک» (نه مکانیکی و حرکت از بیرون) در عرصه «دینامیسم تاریخی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آن جوامع» انجام بگیرند، «دارای قانونمندی عام مشترک نیز می‌باشند.»

بنابراین در این رابطه است که «وظیفه

با فرا رسیدن ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۹۶، ۳۹ سال از ظهور و شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران می‌گذرد. بدون تردید در برابر هر سالگردی که نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بتواند بی‌تفاوت عبور کند، هرگز نمی‌تواند در برابر ۲۲ بهمن ماه، سالگرد انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بی‌تفاوت عبور نماید.

پر واضح است که آسیب‌شناسی مکرر آن «انقلاب شکست خورده ضد استبدادی مردم ایران» برای نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، صرفاً مرور تاریخی بر حوادث گذشته تاریخ ایران نیست، بلکه بالعکس، هدف «درس‌آموزی برای هدایت‌گری و سازمان‌گری و تئوری‌پردازی حرکت افقی (دموکراتیک) و حرکت عمودی (برابری‌طلبانه) گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.

بی‌شک این یک حقیقت انکارناپذیر است که هر چه به لحاظ «زمانی» از تحولات اجتماعی - تاریخی و انقلابات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مدرن جوامع بشری فاصله بگیریم، شرایط جهت آسیب‌شناسی و درس‌آموزی از آن تحولات و انقلابات بیشتر فراهم می‌گردد؛ و دلیل این امر همان است که انقلابات و تحولات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مدرن جوامع بشری مانند غنچه‌های گل هستند که در پروسه زمان این غنچه گل رفته رفته باز می‌شوند و به موازات شکفتن و باز شدن آن‌ها آنچه که در درون به صورت بالقوه داشته‌اند، صورت فعلیت و عینیت برونی به خود می‌گیرند؛ و در نتیجه به مرور زمان در فرایند افولی پسااشکوفائی این گل‌ها رفته رفته پژمرده می‌گردند و خشک می‌شوند و از آن تخمک و تخمدان‌هائی جهت تکثیر بهتر و تکامل یافته‌تر بعدی باقی می‌مانند؛ و البته گل یا گل‌های بعدی «مولود و سنتز ظهور و افول مستقیم گل‌های قبلی می‌باشند.»

طبیعی است که آفت‌شناسی یا آسیب‌شناسی مکرر گل‌های قبلی می‌توانند در حرکت هدایت‌گرانه و تکامل‌بخش علمی عالمان علوم متمر تمر باشند. البته بر این امر واقفیم که «قانونمندی پدیده‌های طبیعی با قانونمندی پدیده‌های انسانی - اجتماعی یکسان نیستند» و هدف ما در اینجا از طرح مثال غنچه و گل، در جهت تقریب به ذهن ساختن موضوع برای مخاطب است تا بتوانیم در این رابطه به این داوری بپردازیم که «زمان» خود یکی از عوامل بسترساز شناخت کامل‌تر از تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی جوامع بشری می‌باشد.

پیشگامان» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران این است که در برابر تحولات تاریخی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جوامع بشری، به خصوص جامعه ایران «بی‌تفاوت عبور نکنند و پیوسته تلاش کنند تا با آسیب‌شناسی مستمر و مکرر تحولات تاریخی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جوامع مختلف بشری (در دوران مختلف سرمایه‌داری جهانی اعم از سرمایه‌داری تجاری و سرمایه‌داری صنعتی و مالی و امپریالیسم و غیره) بتوانند به تئوری عام و تئوری خاص و تئوری مشخص تحولات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه خود دست پیدا کنند.»

پر پیداست که آسیب‌شناسی تحولات تاریخی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران (به خصوص در ۱۵۰ سال گذشته تاریخ حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران که سه تحول بزرگ انقلاب مشروطیت سال ۱۲۸۵ و نهضت ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق در سال ۱۳۳۰ و انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ پشت سر گذاشته‌اند) برای «پیشگامان» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به عنوان یک مسئولیت اجتماعی و سیاسی مستمر می‌باشد. لذا هرگز پیشگامان مستضعفین ایران نباید در برابر سالگرد این تحولات به صورت بی‌تفاوت و یا با مرور تاریخی و ذکر خاطره از گذشته و تجلیل و یا نفی مکانیکی برای خالی نبودن عریضه عبور کنند بلکه بالعکس «پیشگامان» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آنجائیکه برعکس «رویکرد ولانتاریستی یا اراده‌گرایانه استراتژی پیشاهنگی (در سه شکل چریک‌گرایانه مدرن یا تحزب‌گرایانه حزب طراز نوین لنینیستی یا ارتش خلقی مائوئیستی) معتقدند که تحولات اجتماعی و تاریخی و سیاسی و اقتصادی جوامع بشری (من جمله جامعه ایران) زائیده سنتز دینامیزم دیالکتیکی تاریخی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی همان جامعه می‌باشند.»

بی‌تردید فهم مستمر علمی تحولات گذشته می‌تواند ما را «مسلح به قانونمندی علمی این تحولات در حال و آینده بکنند» تا در راستای «رویکرد تغییر‌گرایانه» (نه تفسیر‌گرایانه ارسطویی و کانتی) پیشگامان مستضعفین ایران این قانونمندی‌ها بتوانند به عنوان «تئوری عام و خاص و مشخص در خدمت استراتژی مشخص تغییر دهنده تکاملی جامعه ایران درآیند.»

فراموش نکنیم که «پیشگامان» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید منهای تئوری‌های عام ایدئولوژیک و جهان‌بینی (که

وظیفه این تئوری‌های عام ایدئولوژیک و جهان‌بینی، «تبیین و تفسیر معنوی از جهان بی‌نهایت» و «تعیین رابطه تغییر دهنده پیشگام با جهان و جامعه و خودش» می‌باشد) و تئوری‌های خاص اقتصاد سیاسی به تئوری‌های مشخص استراتژی خاص، تغییر دهنده تکاملی جامعه ایران مسلح بشوند؛ و تا زمانیکه «پیشگامان» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به این سه دسته از تئوری‌ها مسلح نشوند، بی‌تردید گرفتار بحران و بن‌بست و شکست در «عرصه حرکت عمودی و افقی» درازمدت و میان‌مدت و کوتاه‌مدت جامعه خود خواهند شد.

البته در میان این سه دسته از تئوری‌ها، مهم‌تر از همه «تئوری‌های مشخص استراتژی تغییر دهنده جامعه ایران می‌باشند» که برای فهم این مهم کافی است که تنها در جامعه امروز خودمان «فرایندهای استراتژی سازمان مجاهدین خلق» در طول بیش از نیم قرن تاریخ گذشته این سازمان (از سال ۴۴ الی الان) مورد بازشناسی تئوریک و علمی قرار دهیم، چراکه منهای یک تاریخ فدا و ایثار و مقاومت و پر هزینه و از خودگذشتگی که این سازمان از آغاز تا امروز داشته است، به علت «عدم انطباق» استراتژی چریک‌گرایی یا ارتش خلقی و یا مبارزه مسلحانه پیشاهنگی وارداتی این سازمان از آغاز تا امروز با جامعه ایران، از آنجائیکه رهبری این سازمان (چه در فرایند رهبری بنیانگذاران اولیه به خصوص بعد از ضربه اول شهریور ۵۰ و چه در فرایند رهبری شهید رضا رضائی و چه در فرایند رهبری اپورتونیستی محمدتقی شهرام و چه در فرایند رهبری بلامنازع مسعود رجوی از سال ۵۷ تا به امروز) هرگز حاضر نشده‌اند تا به صورت جدی استراتژی انطباقی و وارداتی و مکانیکی چریک‌گرایی مدرن یا ارتش خلقی این سازمان به چالش بکشند، در نتیجه همین کوتاهی رهبری این سازمان در فرایندهای مختلف استراتژی مسلحانه پیشاهنگی باعث گردیده است تا در طول بیش از نیم قرن گذشته، پیوسته این جریان پیشاهنگی (مانند دیگر جریان‌های پیشاهنگی سه مؤلفه‌ای ایران) از چاله‌ای در آیند و به چاهی دیگر سقوط کنند. آنچنانکه دیدیم که حتی در دو مرحله بازشناسی یا تحول ایدئولوژیک یا به اصطلاح «انقلاب ایدئولوژیک» سال‌های (۵۲ تا ۵۵) و (۶۴ تا الی الان) این سازمان به علت اینکه:

اولاً این تحولات ایدئولوژیک درون سازمانی مجاهدین خلق بیش از آنکه آبشخور ایدئولوژیک و تئوری‌های عام و خاص



و مشخص داشته باشند، تلاشی جهت «حل بحران‌های درون تشکیلاتی» به صورت مکانیکی و غیر دیالکتیکی و تزریق شده از بالا، در چارچوب تشکیلات هرمی بوده است.

ثانیاً هرگز در عرصه آسیب‌شناسی و بازشناسی «جهت‌بازسازی» بحران‌ها و بن‌بست‌های تشکیلاتی این جریان، استراتژی انطباقی و وارداتی و مکانیکی چریک‌گرایی مدرن یا ارتش خلقی مائونیستی یا حتی تحزب‌گرایانه حزب طراز نوین پیشاهنگی لنینیستی که در طول بیش از نیم قرن گذشته (از سال ۴۴ تا به امروز) عامل اصلی همه بحران‌ها سیاسی و تشکیلاتی این جریان بوده است، به صورت جدی مورد بازشناسی و آسیب‌شناسی جهت بازسازی استراتژی و ایدئولوژی و تشکیلاتی این سازمان قرار نگرفته است؛ و دلیل آنهم این است که رهبری این سازمان در فرایندهای مختلف حرکت استراتژی مسلحانه انطباقی و وارداتی خود، «به جای اینکه سرمایه‌های حرکت و مبارزه و تشکیلات این سازمان در دستاوردهای تئوریک عام و خاص و مشخص خود (در عرصه ایدئولوژی و اقتصاد سیاسی و استراتژی خاص و حتی سازماندهی تشکیلاتی) تعریف نماید، پیوسته تمامی سرمایه‌های خود را در تعداد شهداء و زندانیان و آواره‌های خود تعریف کرده‌اند» و این امر اوج فاجعه می‌باشد، چراکه علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا پیوسته در جهت افزایش این سرمایه‌های هزینه‌بر تکیه بشود و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا به علت «گفتمان مسلط شدن استراتژی مسلحانه و چریک‌گرایی و ارتش خلقی و پیشاهنگی در جامعه ایران» در فرایندهای مختلف این استراتژی، تمامی استراتژی‌های دیگر پیشگامی و پیشروئی به شکست بیانجامد و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا شرایط برای سرکوب همه جانبه خشونت‌گرایانه رژیم‌های توتالیتر حاکم بر ایران چه در دوران پهلوی و چه در طول ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقاهتی فراهم بشود و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا به علت بالا رفتن هزینه مبارزه با رژیم‌های توتالیتر حاکم بر جامعه ایران، چه در رژیم کودتائی پهلوی و چه در رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، شرایط برای ورود همه جانبه گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در مبارزه سخت‌تر گردد و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا «رویکرد احساسی و حماسی و شورانگیز» به جای «رویکرد خردگرایانه و تئوریک» بر حرکت عمودی و افقی حاکم گردد.

علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا «سانترالیسم و بوروکراسی

و دسپاتیسم» در تشکیلات جایگزین «دموکراسی تشکیلاتی» بشود خود این امر باعث می‌گردد تا «شکست‌های پی در پی، خود به صورت پیروزی تحلیل نمائیم». آنچنانکه دیدیم که چه در ضربه شهریور ۵۰ و چه در شکست «حمله معروف به نیکسون» در سال ۵۱ و چه در ضربه «تحولات اپورتونیستی» محمدتقی شاهرام در سال‌های ۵۲ تا ۵۵ و چه در «شکست اعلام قیام مسلحانه پسا ۳۰ خرداد ۶۰» و چه در «شکست ائتلاف با صدام حسین» از سال ۶۵ تا سال ۸۱ و چه در «شکست حمله فروغ جاویدان» در تابستان ۶۷ و چه در «شکست تکوین ارتش آزادی‌بخش» از سال ۶۶ تا سال ۸۲ و چه در «شکست پروژه انقلاب ایدئولوژیک» از «پروژه طلاق همسران» گرفته تا «پروژه امام زمان» و «پروژه عبور از تنگه» و «تسویه حساب‌ها یا تصفیه‌های درون تشکیلاتی» و «مبارزه به اصطلاح با فردیت و جنسیت و لیبرالیسم در تشکیلات» و بالاخره چه با فرودیت و جنسیت و لیبرالیسم در تشکیلات» و بالاخره چه در «شکست پروژه بازی کردن با تضادهای بین‌المللی» برای رسیدن به «قدرت» از طریق «آلترناتیو کردن خود به عنوان تنها آلترناتیو رژیم توتالیتر و مطلقه فقاهتی حاکم» و بسترسازی سرنگونی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم توسط حمله نظامی جهان سرمایه‌داری و ناتو و ارتش امپریالیسم آمریکا مانند قذافی در لیبی و صدام حسین در عراق و خانواده اسد در سوریه و طالبان در افغانستان و غیره، این جریان پیشاهنگ پیوسته با تکیه بر آمار شهدا و زندانیان و آواره‌های خود، به عنوان یک گنجینه می‌کوشند تا:

اولاً «بحران‌های فرایندهای مختلف استراتژی خود» را در چارچوب حماسه تاریخی و مذهبی گذشته مثل «عاشورای امام حسین» (البته در چارچوب تفسیر چریک‌گرایانه و قیام مسلحانه خود از عاشورای امام حسین) مخفی سازند.

ادامه دارد



سخنی با مخاطبین آشنا

و پراکسیس اجتماعی و سیاسی دست پیدا کنند، بی‌شک در عرصه افقی آن جامعه هم نخواهند توانست به دستاوردهای علمی دموکراسی در عرصه سازمان‌گری اجتماعی و سیاسی دست پیدا کنند.

در نتیجه همین امر باعث می‌شود تا «در چنین جوامعی که قاعده جامعه از تجربه دموکراسی عمودی جنبش سیاسی خود (در سه عرصه پیشاهنگی و پیشروئی و پیشگامی) برخوردار نیستند، نتوانند به دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی مستقیم یا دموکراسی تطبیقی و یا دموکراسی فعال تکوین یافته از پائین دست پیدا کنند». البته مهمترین آفت برای دموکراسی در چنین جوامعی عبارت است از اینکه:

اولاً دموکراسی صورت غیر مستقیم دارد.

ثانیاً دموکراسی به صورت تزریقی تکوین یافته از بالا به پائین می‌باشد.

ثالثاً دموکراسی صورت ناپایدار خواهد داشت.

بنابراین، در این رابطه است که در طول ۱۵۰ سال عمر حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران، جامعه ایران حتی برای برهه‌ای از زمان هم نتوانسته است به «دموکراسی پایدار یا دموکراسی مشارکتی و یا دموکراسی مستقیم و یا دموکراسی شورائی و یا دموکراسی تکوین یافته از پائین دست پیدا کند» و حتی در دوران نزدیک به عمر دو ساله دولت دکتر محمد مصدق هم که برای اولین بار جامعه ایران به صورت رسمی تجربه «دموکراسی

یکی از سنت‌های حسنه آرمان مستضعفین سال‌های ۵۸ و ۵۹ این بود که به صورت دوره‌ای در شماره‌های مختلف، تحت عنوان «سخنی با هواداران» به دیالوگ و گفتگو با هواداران (سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران) می‌پرداخت و در آن سلسله مقالات (سخنی با هواداران) تلاش می‌شد تا (با سرپل قرار دادن آرمان مستضعفین) توسط گپ و گفتگو، دریچه‌ای با هواداران غیر تشکیلاتی (که امکان تماس ارگانیک با آنها نبود) به صورت دو طرفه باز شود.

البته اگر «دموکراسی» در یک تشکیلات محدود به گزارش و گزارش‌دهی نکنیم و اگر سانترالیسم دموکراتیک در چارچوب صرف سانترالیسم تعریف ننمائیم و «دموکراسی در تشکیلات (به جای اینکه مانند تشکل‌های هرمی از سانترالیسم شروع به تعریف کنیم) از پائین به بالا تعریف نمائیم» و اصل «رهبری جمعی» در تشکل‌های عمودی در چارچوب «دموکراسی تکوین یافته از پائین» تعریف نمائیم نه بالعکس که همان «سانترالیسم مطلق و عامل بوروکراسی شدن تشکیلات سیاسی می‌شود»، بی‌شک از مهمترین وظایف «تشکل‌های موازی (نه تشکل هرمی) تجربه دموکراسی به صورت درون تشکیلاتی می‌باشد» چرا که یکی از عواملی که باعث «رادیکالیزه شدن یا دموکراتیزه دموکراسی» در یک جامعه می‌شود پروسس تکوین دموکراسی به صورت تنگاتنگ در دو عرصه «افقی و عمودی» در آن جامعه می‌باشد.

که البته مقصود از عرصه «دموکراسی افقی» دموکراسی تکوین یافته از پائین در جامعه توسط نهادهای مردمی و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد و مقصود از عرصه «دموکراسی عمودی» دموکراسی در عرصه درونی تشکل‌های جنبش‌های پیشگام یا پیشاهنگ و یا پیشرو می‌باشد که به صورت «درون تشکیلاتی» این نهادها در شکل عمودی، «دموکراسی» را در درون تشکیلات خود تجربه می‌نمایند.

پر واضح است که «تجربه دموکراسی عمودی» در عرصه تشکل‌های پیشگام یا پیشاهنگ و یا پیشرو جنبش سیاسی هر جامعه‌ای، سرمایه اولیه آن جامعه در عرصه «دموکراسی افقی» یا «سازمان‌گری جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین» می‌باشد؛ به عبارت دیگر تا زمانیکه در عرصه جنبش سیاسی، یک جریان (در چارچوب سه مؤلفه مختلف جریان‌های عمودی پیشرو و پیشگام و پیشاهنگ) نتواند به تجربه دموکراتیک درون تشکیلاتی در عرصه سازمان‌گری

مدرن» (مولود انقلاب کبیر فرانسه را) با مدل پارلماناریستی آزمایش می‌کرد، به علت اینکه دموکراسی دولت مصدق هم به صورت تزییقی از بالا بر جامعه ایران تزییق شده بود، در نتیجه، در دوران دولت مصدق هم دموکراسی نتوانست در جامعه ایران نهادینه بشود و شکل دموکراسی پایدار یا دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی شورائی و یا دموکراسی مستقیم و فعال و تطبیقی و جنبشی تکوین یافته از پائین پیدا کند.

بنابراین همین امر باعث گردید تا در برابر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هیچگونه مقاومت مردمی (از پائین جامعه به صورت خود جوش) خودانگیخته صورت نگیرد؛ زیرا دموکراسی وقتی که در غیبت «جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین» در یک جامعه به صورت وارداتی یا تزییقی یا فرمایشی حاصل بشود، هرگز نمی‌تواند به دموکراسی پایدار در آن جامعه بدل گردد. لذا طبیعی است که در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، مردم صورت متمیزه داشته باشند، چراکه «جامعه تنها و تنها در یک بستر به صورت دینامیک سازماندهی می‌شوند و آن فقط سازماندهی افقی در عرصه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین» است و غیر از اینگونه سازماندهی دینامیک که از مسیر زندگی توده‌ها عبور می‌کند، هر گونه سازماندهی دیگر توده‌ها نه تنها شکل «افقی» ندارد، بلکه فاقد جوهر دینامیک می‌باشند و دارای صورتی و ماهیتی «مکانیکی» می‌گردند و بی‌شک بزرگترین عوارض «سازماندهی عمودی و مکانیکی» این است که برعکس «سازماندهی دینامیک افقی»، هرگز آن «سازماندهی عمودی و مکانیکی» نمی‌تواند به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین بیانجامد.

همچنین هرگز آن «سازماندهی عمودی و مکانیکی و تکوین یافته از بالا به پائین یا سازماندهی هرمی توده‌ها» (در غیبت جامعه مدنی دینامیک جنبشی تکوین یافته از پائین) نمی‌تواند به دموکراسی پایدار یا دموکراسی مستقیم یا دموکراسی شورائی یا دموکراسی فعال یا دموکراسی تطبیقی بیانجامد. آنچنانکه دیدیم که بزرگترین سازماندهی عمودی تاریخ بشر توسط استراتژی ارتش خلقی مائو در کشور چین، از آنجائیکه آن «سازماندهی عمودی مائو» (در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین به صورت دینامیک) در چارچوب استراتژی پیشاهنگ یا حزب طراز نوین لنینیستی شکل گرفته بود، نه تنها این سازماندهی ارتش خلقی مائوئیستی و حزب کمونیست مولود آن ارتش خلقی نتوانست

برای جامعه چین یک مثقال دموکراسی به همراه بیاورد، بلکه خود این سازماندهی و حزب کمونیست و ارتش خلقی مائوئیستی در چین عامل نابود کننده همان سوسیالیست دولتی بوروکراسی مائوئیستی در چین نیز گردید. بطوریکه امروز «سرمایه‌داری حاکم بر چین تحت هدایت حزب حاکم کمونیست چین در عرصه بین‌المللی و داخلی در برابر سرمایه‌داری جهانی پیشافرورپاشی بلوک شرق صورت تهاجمی و هارتر دارد.»

همچنین به دلیل غیبت همین دموکراسی در تشکیلات ۵۰ ساله مجاهدین خلق است که باعث گردیده است تا این تشکیلات در فرایندهای مختلف خود، از آغاز الی الان، با این همه فداکاری و کشته و شهید و زندانی و دربردی، حتی نتوانسته است در طول ۵۰ سال گذشته، یک مثقال سازماندهی جنبشی در راستای جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین برای جامعه ایران به ارمغان بیاورد. آنچنانکه امروز کار این سازمان به آنجا رسیده است که بعد از ۵۰ سال مبارزه، چشم به بازی با جناح‌های درونی امپریالیسم آمریکا دوخته است تا به نیابت از آن سازمان - مانند لیبی و عراق و افغانستان - به ایران حمله کنند و بیابان‌های سوخته را تحویل مجاهدین خلق بدهند تا آنها پس از سوار شدن بر قدرت بادآورده - مانند مالکی در عراق - برای مردم ایران دموکراسی به ارمغان بیاورند.

بنابراین «تا زمانیکه نهادهای مردمی در یک جامعه به صورت دموکراتیک در عرصه شوراها و جنبش‌ها و نهادهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و جامعه مدنی از پائین تکوین پیدا نکنند، توده‌ها نمی‌توانند به صورت ارگانیزه یا سازماندهی شده و به صورت غیر متمیزه حرکت کنند». به هر جهت، «لازمه سازماندهی افقی در یک جامعه به شکل پایدار، انتقال سازماندهی از جریان‌های جنبش سیاسی در اشکال مختلف پیشاهنگی و پیشگامی و پیشرونی می‌باشد و تا زمانیکه یک جامعه از چنین سرمایه‌های اولیه عمودی برخوردار نباشند، نمی‌توانند حتی در عرصه اقتصادی در اشکال اتحادیه‌ها و سندیکائی صنفی هم به سازماندهی پایدار دست پیدا کنند.»

نکته مهمی که در این رابطه باید به آن عنایت و توجه ویژه بشود اینک، در جوامعی که توده‌های قاعده آن جوامع توانسته‌اند از آفت متمیزه شدن نجات پیدا کنند و به سازماندهی دست پیدا کنند، جوهر و شکل سازماندهی آن جوامع متأثر از جوهر و شکل سازماندهی انتقالی از جنبش‌های عمودی جریان‌های جنبش سیاسی به عرصه



باری، در این رابطه است که «تجربه دموکراتیک درون تشکیلاتی در عرصه سازماندهی عمودی جریان‌های جنبش سیاسی هر جامعه در سه مؤلفه پیشگامی و پیشاهنگی و پیشرونی، جزء ضروریات حیات دموکراتیک در آن جامعه می‌باشد؛ و قطعاً از این اصل می‌توان نتیجه گرفت که جامعه‌ای که نتواند از تجربه دموکراسی عمودی جریان‌های سه گانه پیشگامی و پیشاهنگی و پیشرونی خود بهره‌مند گردد، بی‌شک نخواهد توانست به تجربه دموکراسی مستقیم و مشارکتی و تکوین یافته از پائین دست پیدا کند.»

همین امر باعث گردیده تا از سال ۵۸ که حرکت سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران شکل برونی پیدا کرد، برای این جریان مکانیزم پراکسیس دموکراتیک درون تشکیلاتی در عرصه سازماندهی و مدیریت درون تشکیلاتی به عنوان یک سؤال همیشگی و یک رکن رکین تشکیلاتی مطرح باشد، چرا که از همان آغاز برای ما روشن بود که تفاوت تشکیلاتی دموکراتیک عمودی یا موازی با یک تشکیلاتی دسپاتیزم هر می در همین جوهر تجربه دموکراسی درون تشکیلاتی نهفته است؛ یعنی تشکیلاتی هر می در یک جامعه که بزرگترین آفت سازماندهی توده‌ها می‌باشند و بزرگترین عامل نفی کننده جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین هستند، همچنین بزرگترین عاملی که در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران باعث ایجاد خندق بین جریان‌های جنبش سیاسی و توده‌های قاعده جامعه ایران شده است، همه بدون استثناء مولود فقدان دموکراسی درون تشکیلاتی و رابطه یک طرفه بالا به پائین می‌باشند.

ادامه دارد

قاعده جامعه بوده است. برای مثال حتی امروز که بیش از ۶۷ سال از انقلاب چین می‌گذرد، «جوهر سازماندهی قاعده جامعه» در چین با «جوهر سازماندهی قاعده جامعه» در هند متفاوت می‌باشد و دلیل این امر همان است که جوهر اولیه سازماندهی توده‌ها در چین همان «جوهر سازماندهی ارتش خلقی مائوئیستی، یا رویکرد پیشاهنگی حزب طراز نوین لنینیستی در چارچوب سازماندهی هر می استوار بر سانترالیسم و بوروکراسی حزبی و تکوین یافته از بالا به پائین می‌باشد». در صورتی که «جوهر سازماندهی توده‌های مردم در هند در چارچوب همان دموکراسی بورژوازی جامعه هند می‌باشد» و لذا همین امر باعث گردیده است تا در اعتصاب عمومی دوم سپتامبر سال ۲۰۱۶ هند، حدود ۱۸۰ میلیون نفر کارگر و زحمتکش اردوگاه بزرگ مستضعفین هند به صورت سازماندهی شده شرکت کنند و بدین ترتیب بود که اعتصاب و تظاهرات عمومی ۱۸۰ میلیون نفری دوم سپتامبر ۲۰۱۶ در هند، بزرگترین تظاهرات تاریخ بشر بوده است، قابل ذکر است که در هند دموکراسی لیبرالی یا دموکراسی بورژوائی حاکم می‌باشد نه دموکراسی سوسیالیستی؛ و از جمعیت یک میلیارد و دویست میلیون نفر هندی، ۶۰۰ میلیون نفر کارگر هستند.

پر پیداست که به علت جمعیت افزون‌تر چین از هند، از سال ۱۹۴۹ که سال انقلاب چین می‌باشد تا به امروز در چین (برعکس هند) حتی اعتصاب و تظاهرات خودجوش ده میلیون نفر کارگری هم شکل نگرفته است. طبیعی است که علت و دلیل این امر بازگشت پیدا می‌کند به تفاوت در جوهر سازماندهی (افقی در هند و عمودی در چین) در قاعده دو جامعه هند و چین (نه به فقدان سازماندهی توده‌ها)، در رابطه با همین تفاوت در جوهر سازماندهی توده‌ها در یک جامعه است که می‌توانیم سازماندهی توده‌ها را به دو شکل «دموکراتیک و غیر دموکراتیک» تقسیم نمائیم که تفاوت کمی بین دو نوع سازماندهی «دموکراتیک و غیر دموکراتیک» در یک جامعه بازگشت پیدا می‌کند به دو نوع پروسس تکوین سازماندهی در شکل «سازماندهی تکوین یافته از پائین» و «سازماندهی تزریق شده از بالا» می‌باشد. البته لازمه سازماندهی توده‌ها از پائین، وجود دموکراسی و تجربه دموکراتیک در عرصه سازماندهی می‌باشد که از طریق پیوند دو حرکت افقی (توده‌ها) و عمودی (پیشگام) یا انتقال تجربه دموکراتیک سازماندهی از جریان‌های جنبش سیاسی جامعه به قاعده جامعه حاصل می‌شود.



الفبای «پیشگامی» در دیسکورس «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران»



ترم «کارگر» در جامعه امروز ایران پردازند و مانند نظریه‌پردازان سوسیالیست کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا ترم «کارگر» را منحصر به «پرولتاریای صنعتی» نکنند، بلکه برعکس ترم «کارگر» را مشمول تمامی کسانی بکنند «که از طریق فروش نیروی کار خود (اعم ذهنی و بدنی) در نظام سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران مجبور به زندگی و تأمین معیشت می‌باشند.»

بدین ترتیب است که پیشگام یا پیشگامان برای کسب تحلیل مشخص از اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به عنوان عامل تغییر در جامعه امروز ایران جدای از اینکه باید اعتقاد داشته باشند که اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت یک گروه بزرگ و یکدست اجتماعی نیستند و دارای لایه‌های مختلف هستند که یکی از این لایه‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران «طبقه کارگر» به معنای اعم آن می‌باشند که خود «طبقه کارگر» با بازتعریف ترم «کارگر» در جامعه امروز ایران دارای لایه‌های مختلفی می‌باشند که از پرولتاریای صنعتی تا معلمان و پرستاران و دستفروشان و غیره ادامه پیدا می‌کنند، زیرا همه اینها جهت تأمین معیشت و زندگی در نظام سرمایه‌داری حاکم بر جامعه امروز ایران، نیازمند به فروش نیروی کار خود می‌باشند.

البته خود این بازتعریف ترم «کارگر» توسط پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران منهای اینکه باعث کسب تحلیل مشخص پیشگام از اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌گردد، شرایط جهت برخورد با «بحران طبقاتی» در جامعه امروز ایران فراهم می‌سازد، چراکه یکی از بحران‌های نظام سرمایه‌داری ایران «بحران طبقاتی» می‌باشد که از زمان شکست

۸ - هشتمین مشخصه پیشگامی در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران اینکه، پیشگام باید بداند که نه چند قدم بیشتر از مردم فاصله بگیرد و نه پشت سر مردم راه برود، چراکه فاصله زیاد پیشگام از مردم آنچنانکه در استراتژی پیشاهنگی دهه ۴۰ و ۵۰ در جامعه ایران تجربه کردیم باعث «سکتاریست پیشگام» می‌شود و در صورتی که پیشگام پشت سر مردم راه برود باعث ظهور هیولای «پوپولیسم» می‌گردد. آنچنانکه در دولت نهم و دهم رژیم مطلقه فقهاتی مردم ایران هیولای پوپولیسم را در تاریخ سیاسی خود تجربه کردند.

بنابراین برای اینکه پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران گرفتار دو ورطه هولناک «سکتاریست پیشاهنگی» و «پوپولیسم ارتجاعی» نشوند، باید در عرصه اعتقاد به استراتژی تغییر از کانال دینامیزم درونی و تحول از پائین به بالا، رسالت خودشان را با اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در پیوند اردوگاه با جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تعریف نکنند، بلکه برعکس پیشگام یا پیشگامان باید رسالت خودشان را در پیوند جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تعریف نمایند.

لذا تنها از این مسیر است که امکان رهائی پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از دو ورطه «سکتاریست» و «پوپولیسم» فراهم می‌گردد؛ و شرایط دستیابی پیشگام یا پیشگامان به «پراکسیس» که نیازمند به «تنوری» می‌باشد، به جای «پراگماتیست» که نیازمند به «تنوری» نیست فراهم می‌گردد. در این رابطه یادمان باشد که برای پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «تنوری بازتولید واقعیت در فکر است» و تنها با این رویکرد به «تنوری» است که «پراکسیس» می‌تواند به صورت سنتز این تنوری، جایگزین پراگماتیست بشود؛ که به صورت خود به خودی و خارج از دایره بازتولید تنوری در عرصه عمل‌زدگی حاصل می‌شود و توسط دستیابی پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به «پراکسیس مولود تنوری است که باعث می‌گردد تا پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه رسالت آگاهی‌بخش خود با اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، از چه باید کردها شروع کنند نه از چه نباید کردها.»

۹ - نهمین مشخصه پیشگامی در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران اینکه، پیشگام یا پیشگامان باید عنایت داشته باشند که «فاعل دگرگونی در جامعه امروز ایران، اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد، نه جنبش صرف کارگری و در همین رابطه پیشگام باید توجه داشته باشد که اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران یک گروه واحد نیستند بلکه برعکس دارای لایه‌های مختلفی می‌باشند که از طبقه کارگر تا حاشیه‌نشینان کلان شهرها و زحمتکشان روستائی ادامه پیدا می‌کنند». بنابراین برای اینکه پیشگام یا پیشگامان بتوانند به تحلیل مشخصی از اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دست پیدا کنند، باید قبل از هر چیز به باز تعریف



پروژه رفرفرم و اصلاحات ارضی شاه - کندی در دهه ۴۰ با ظهور سونامی حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران تکوین پیدا کرده‌اند، دلیل این امر همان است که در جامعه امروز ایران به لحاظ کمی، جمعیت حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران بیش از ۱۹ میلیون نفر می‌باشد در صورتی که جمعیت کل طبقه کارگر صنعتی و خدماتی ایران بیش از ۱۴ میلیون نفر نمی‌باشند. پس پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید بر این باور باشند که تمامی گروه‌های اجتماعی که توسط نظام سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران و رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۹ سال گذشته توسط ستم طبقاتی و ستم جنسیتی و ستم سیاسی و ستم اجتماعی و ستم قومیتی و ملی و ستم مذهبی و عقیدتی و ایدئولوژیکی و غیره به ضعف کشیده شده‌اند، جزء اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشند و فاعل هر گونه تغییر افقی (دموکراتیک) یا تغییر عمودی (سوسیالیستی) در جامعه ایران، همین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشند و از آنجائیکه در طول ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جامعه ایران به انواع مختلف ستم‌ها به ضعف کشیده شده‌اند، همین امر باعث گردیده است تا اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران یک‌دست و واحد نباشند، بلکه به صورت لایه‌های مختلفی می‌باشند که تنها یک لایه از اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران «طبقه کارگر ایران» هستند و طبقه کارگر در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (برعکس رویکرد سوسیالیسم کلاسیک قرن نوزدهم اروپا) فقط مشمول پرولتاریای صنعتی نمی‌شوند، بلکه تمامی نیروهای کار یدی و کار ذهنی که از طریق فروش نیروی کار یدی و ذهنی خود در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مجبور به تأمین معیشت و زندگی بوده و هستند، جزء طبقه کارگر ایرانی به حساب می‌آیند.

همین بازتعریف از طبقه ایران باعث گردیده است که در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران علاوه بر اینکه خود اردوگاه به صورت لایه لایه باشند، لایه طبقه کارگر ایران خود نیز دارای لایه‌های مختلفی می‌باشند. بطوریکه در طبقه کارگر ایران از لایه «پرولتاریای صنعتی» تا لایه «کارگران ساختمانی» تا لایه «کارگران معلم» تا لایه «کارگران کارمند و پرستار» تا لایه «کارگران بازنشسته و دست‌فروشان» و بالاخره تا لایه «کارگران بیکاری» که آماده فروش نیروی کار خود می‌باشند (اما به علت رکود فراگیر اقتصادی شرایط برای جذب آنها در بازار کار فراهم نمی‌باشند) ادامه دارند.

در همین رابطه است که پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در فرایند مبارزه افقی یا مبارزه دموکراتیک

جهت به حرکت در آوردن کل اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، همچنین برای برخورد مشخص و تحلیل مشخص و عنایت به شرایط مشخص، ابتدا قبل از هر چیز مجبور به آرایش ستم‌های تحمیل شده در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی بر جامعه ایران می‌باشند و سپس در چارچوب این آرایش ستم‌ها، به آرایش لایه‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بپردازند.

بدین ترتیب است که در مقایسه بین دو مبارزه افقی (دموکراتیک) و مبارزه عمودی (سوسیالیستی)، بر حسب آرایش ستم‌های تحمیلی از جانب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، در عرصه مبارزه افقی (دموکراتیک)، زنان ایران در نوک پیکان این آرایش قرار می‌گیرند در صورتی که در مبارزه عمودی (سوسیالیستی)، این طبقه کارگر ایران هستند که در نوک پیکان آن آرایش مبارزه عمودی (سوسیالیستی) قرار می‌گیرند. دلیل این امر هم روشن است، چراکه در ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی، بیشترین ستمی که بر گروه‌های مختلف ایران وارد شده است، بر گروه بزرگ اجتماعی زنان ایران وارد شده است؛ که انواع مختلف این ستم‌ها، اعم از ستم جنسیتی، ستم اجتماعی، ستم سیاسی، ستم قضائی و حقوقی، ستم مدنی، ستم ایدئولوژیکی، ستم طبقاتی و استثمار و غیره می‌باشند که بر زنان مظلوم ایران به صورت مضاعف از طرف رژیم مطلقه فقهاتی تحمیل شده است؛ و همین امر باعث گردیده است تا در عرصه مبارزه افقی (دموکراتیک)، جامعه زنان و جنبش زنان ایران در نوک پیکان مبارزه دموکراتیک قرار دارند.

بطوریکه در این رابطه می‌توان دآوری کرد که هر گونه مبارزه دموکراتیک در جامعه ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی که جنبش مطالباتی زنان ایران در نوک پیکان آن قرار نداشته باشند، نه تنها محکوم به شکست محتوم خواهند شد، بلکه به لحاظ مضمونی اصلاً جنبشی ارتجاعی خواهند بود. بطوریکه در این رابطه می‌توانیم دآوری کنیم که رهبری و هژمونی مبارزه دموکراتیک در جامعه ایران «باید در دست زنان ایران باشد» و همین امر مسئولیت پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه مبارزه افقی (دموکراتیک) بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی صد چندان می‌کند. البته در عرصه مبارزه عمودی (سوسیالیستی) یا مبارزه برای برابری در جامعه ایران در ۳۹ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی قضیه فرق می‌کند، چراکه در عرصه مبارزه سوسیالیستی یا مبارزه برای برابری این طبقه کارگر ایران اعم از زن و مرد هستند که به علت اینکه جهت تأمین معیشت و زندگی مجبور به فروش نیروی کار خود در بازار سرمایه‌داری می‌باشند مورد استثمار طبقاتی قرار نیز می‌گیرند، به همین دلیل



در مبارزه عمودی (برابری خواهانه یا سوسیالیستی) این طبقه کارگر ایران هستند که در نوک پیکان مبارزه عمودی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران قرار می‌گیرند.

۱۰ - دهمین مشخصه پیشگامی در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران اینکه، پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در تبیین استراتژی حرکت خود چه به صورت درازمدت و چه به صورت کوتاه‌مدت:

اولاً باید به صورت دو مؤلفه‌ای مبارزه خود را تبیین نمایند که مؤلفه اول مبارزه مطرح شده، مبارزه دموکراتیک یا مبارزه دموکراسی طلبانه و آزادی خواهانه می‌باشد و مؤلفه دوم مبارزه سوسیالیستی یا برابری طلبانه است.

ثانیاً در عرصه تبیین و تدوین استراتژی و حتی تاکتیک هرگز نباید هر کدام از این دو شاخه مبارزه در پای دیگری ذبح و قربانی گردد؛ یعنی در رویکرد پیشگامی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران که همان رویکرد دموکراسی - سوسیالیستی اقبال و شریعتی می‌باشد «دموکراسی و سوسیالیسم تفکیک‌ناپذیر می‌باشند و اصلاً پیشگام باید «سوسیالیسم» را در چارچوب «دموکراسی» معنی کنند، آنچنانکه او موظف است تا دموکراسی را در چارچوب سوسیالیسم تعریف نماید؛ یعنی در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، اصلاً «سوسیالیسم عبارت است از گسترش دموکراسی از سطح به عمق جامعه» و به همین دلیل در رویکرد دموکراسی - سوسیالیستی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، دموکراسی سوسیالیستی به عنوان یک نظام اجتماعی می‌باشد، نه نظام صرف سیاسی و در همین رابطه است که در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران دموکراسی به سه مؤلفه:

الف - دموکراسی سیاسی،

ب - دموکراسی اقتصادی،

ج - دموکراسی معرفتی تقسیم می‌شوند.

آنچنانکه در این رویکرد در تعریف «سوسیالیسم که عبارت است از اجتماعی کردن اقتصاد و سیاست و معرفت»، مانند دموکراسی، سوسیالیسم به سه مؤلفه تقسیم می‌گردد.

لذا در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که گسترش «عمودی» دموکراسی، سوسیالیسم نامیده می‌شود و شاید بهتر آن باشد که بگوئیم که «سوسیالیسم» در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران عبارت است از «دموکراتیزه کردن دموکراسی.»

بنابراین به همین دلیل است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، علت شکست سوسیالیسم «حزب - دولت»‌ها یا سوسیالیسم‌های نیابتی قرن بیستم در جهان همین «تفکیک بین سوسیالیسم و دموکراسی بوده است». به همین دلیل از آنجائیکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به جای «سوسیالیسم نیابتی» یا «سوسیالیسم حزب - دولت»‌ها، معتقد به «سوسیالیسم طبقه‌ای» است و به جای «دموکراسی غیر مستقیم» و «دموکراسی نمایندگی» و «دموکراسی پارلمنتاریستی»، معتقد به «دموکراسی مستقیم» یا «دموکراسی شورائی» یا «دموکراسی مشارکتی» می‌باشند، همین امر باعث می‌گردد تا آنچنانکه در رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی تجربه کردیم، «آزادی اجتماعی بدون دموکراسی می‌تواند حاصل شود، اما آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی در یک جامعه بدون دموکراسی سوسیالیستی دست نیافتنی می‌باشند.»

ثالثاً پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید باور داشته باشند که یکی از وظایف اساسی آنها پیوند بین دو مبارزه آزادی خواهانه و برابری طلبانه در اردوگاه بزرگ مستضعفین می‌باشد؛ و این مهم به انجام نمی‌رسد مگر اینکه در تعریف «سوسیالیسم و دموکراسی» در چارچوب مدل دموکراسی - سوسیالیستی، هر دو را در پیوند با یکدیگر تعریف کنیم؛ و بین این دو مؤلفه دیوار چین ایجاد نکنیم.

رابعاً پیشگام برعکس توده‌ها پیش از آنکه انقلابی باشد یا انقلابی بشود باید رادیکال باشد؛ و برای اینکه رادیکال باشند، باید در عرصه تئوری آلترناتیو داشته باشند و از آلترناتیو تئوریک خودشان دفاع کنند؛ که البته در عرصه تدوین استراتژی و حتی تاکتیک، تکیه هم زمان بر دو شعار «نان و آزادی» یا «دموکراسی و سوسیالیسم» از حساسیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.

بنابراین اعتقاد به تقدم یا تأخر دو مؤلفه «آزادی و برابری» یا «دموکراسی و سوسیالیسم» می‌تواند در عرصه تئوری ویرانگر بشود.

پایان



«جنبش زنان ایران» در مسیر «رهائی»

روز ۸ مارس یا روز جهانی زن می‌تواند برای جنبش زنان ایران تعلیم دهنده این درس بزرگ باشد که اگر جنبش زنان ایران می‌خواهند در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران قدرت پیدا کند، باید: اولاً دامنه جنبش خود را گسترده‌تر کنند.

ثانیاً هزینه شرکت در اعتراضات برای زنان ایرانی پائین بیاورند، زیرا لازمه فراگیر کردن جنبش آن است که هزینه شرکت در مبارزه بطور سرانه پائین بیاوریم، آنچنانکه روزا لوکزامبورگ می‌گوید: «حتی در بطن حرکت‌های انقلابی نباید از مردم عادی انتظار داشته باشیم که از همان آغاز به صورت انقلابی به میدان بیایند. بلکه برعکس. انتظار ما باید بر این امر قرار داشته باشد که آنها با خواسته‌های کوچک و مطالبات کوچکشان، به میدان بیایند. منتها با آمدنشان حرکت بزرگ را دامن بزنند.»

ثالثاً علاوه بر سازمان‌گری و فراخوانی در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی، حرکت در عرصه واقعی به صورت عناقلمانی‌های مدنی» پیش ببرند.

رابعاً باید این فرهنگ را از ذهنمان بیرون کنیم که گویا «اگر آدم اسلحه در دست بگیرد، انقلابی‌تر است.»

خامساً نباید قدرت حاکمیت را نه مطلق بکنیم و نه آنچه که هست به صورت اراده‌گرایانه، نادیده بگیریم. چراکه در شرایط فعلی در قیاس با قدرت جنبش‌های داخلی، «قدرت حاکمیت در سازمان یافتگی‌ترش نسبت به جنبش‌ها می‌باشد، لذا همین قدرت سازمان یافتگی حکومت باعث ایجاد اراده متمرکز برای آنها شده است.»

سادساً جنبش زنان ایران باید بدانند که «نقطه قوت جنبش زنان در دامنه توده‌ای آنها است» زیرا

بنابراین «روز ۸ مارس برای زنان ایران یادآور مبارزه علیه ستم جنسیتی است»، روز ۸ مارس هر سال برای زنان ایرانی یادآور مبارزات زن تاریخی، برای رفع ستم جنسیتی و نابرابری حقوقی با مردان است. روز ۸ مارس برای زن ایرانی یادآور مبارزات زنان ایران از شهریور ۲۰ الی الان، جهت دستیابی به مطالبات عمومی اکثریت زنان نیروی کار ایران که عبارت است از:

الف - مبارزه علیه بیکاری، ب - مبارزه برای دستمزد مناسب، ج - مبارزه برای کسب حق تشکل، د - مبارزه برای ایمنی محیط‌های کار، ه - مبارزه برای ممنوعیت کار کودکان، و - مبارزه برای قانون کار مناسب، ز - مبارزه برای دستمزد برابر، می‌باشد.

روز ۸ مارس برای زنان ایران یادآور این حقیقت است که زنان ایران هرگز نمی‌توانند از مبارزات سیاسی اجتماعی مردم ایران برای استقرار نظام دموکراسی - سوسیالیستی جدا باشند. چراکه دسترسی زنان ایرانی به حقوق‌شان در یک حکومت غیر دموکراتیک و استبدادی امری نامتصور و غیر ممکن می‌باشد. روز ۸ مارس برای مردم ایران یادآور این حقیقت است که «لازمه رسیدن به توسعه و پیشرفت پایدار در کشور ایران بدون مشارکت همه جانبه زنان ایران ناممکن می‌باشد». روز ۸ مارس برای جنبش زنان ایران یادآور این حقیقت است که «زنان ایران بدون اینکه بتوانند هم خودشان را سازمان دهند و هم به شاخه‌های دیگر جنبش‌های مدنی که متعهد به حقوق آنان هستند، تکیه کنند، به تنهایی نمی‌توانند از ستم‌های مضاعف جنسیتی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی نجات پیدا کنند.»

روز ۸ مارس برای جنبش کارگری ایران یادآور این حقیقت است که «زنان ایران خود بخش بزرگی از نیروی کار امروز جامعه ایران می‌باشند و در عرصه کار، مطالبات و منافع یکسانی با عموم کارگران دارند». لذا وجود این فصل مشترک بیش از هر عامل دیگری جنبش کارگری و جنبش زنان ایران را بهم پیوند می‌دهد. روز ۸ مارس روز جهانی زن برای زنان ایران یادآور این حقیقت می‌باشد که رمز رهائی زنان ایران برای رفع ستم جنسیتی و برای کسب حقوق برابر با مردان، «در مبارزات دموکراتیک زنان ایران (برای برخورداری از حقوق سیاسی - اجتماعی و رفع ستم تبعیضی جنسیتی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی)، در چارچوب جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین نهفته است». روز ۸ مارس یا روز جهانی زن برای آن بخش از زنان ایران که نیروی کار جامعه ایران می‌باشند، یادآور این حقیقت است که جنبش کارگران می‌توانند به عنوان بزرگترین حامی جنبش زنان ایران در راستای مبارزات دموکراتیک کل جامعه ایران، باشند.

آنچنانکه مهاتما گاندی می‌گفت: «همه را نمی‌شود کشت و همه را نمی‌شود زندان کرد و همه را نمی‌شود خاموش و خفه کرد.»

ثامناً باید از همه تاکتیک‌های شناخته شده اعم از: الف - اعتصاب. ب - تحصن. ج - تظاهرات. د - بایکوت. ه - کمپین‌ها و از همه مهمتر سازمان‌گری و فراخوانی در شبکه‌های اجتماعی و غیره، جهت فراگیر کردن جنبش زنان ایران استفاده بشود.

روز ۸ مارس یا روز جهانی زن حامل درس‌های بزرگی برای جنبش زنان ایران و جنبش‌های دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد که این درس‌ها عبارتند از اینکه:

۱ - باید از طرح شعارهایی که باعث جدائی جنبش زنان ایران از شاخه‌های دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌شود، بشدت ممانعت ورزید. چرا که رمز موفقیت جنبش زنان ایران تنها در گرو سازمان‌گری درونی و اتحاد با شاخه‌های دیگر جنبش می‌باشد. علیهذا، اگر در این رابطه شعارهای جنبش زنان ایران نتواند باعث اتحاد بین شاخه‌های جنبش اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود، مردود می‌باشد.

۲ - دومین درسی که جنبش زنان ایران باید در دستور کار خود قرار دهند، اینکه برای تعیین تاکتیک در خصوص مبارزه زنان ایران، باید دینامیسم درونی حرکت زنان ایران را در نظر بگیریم؛ و جنبش زنان ایران تا زمانیکه نتوانند به کشف دینامیسم درونی حرکت زنان ایران دست پیدا کنند، اتخاذ هر گونه تاکتیکی، جنبه مکانیکی و وارداتی پیدا خواهد کرد.

۳ - درس سومی که جنبش زنان ایران باید در دستور کار خود قرار دهند اینک «اتخاذ تاکتیک توسط جنبش زنان ایران، باید با مسئله زمان و مکان ارتباط داشته باشد». لذا معلوم نیست که شعاری که امروز جنبش زنان ایران می‌دهند، برای فردای زنان ایران درست باشد، در نتیجه جنبش زنان ایران باید توجه داشته باشند که نباید بر پایه خواسته‌های موضعی زنان حرکت بکنند، بلکه در تعیین شعار باید به این حقیقت تکیه بشود که آیا زنان ایران در ابعاد توده‌ای می‌توانند حول این شعارها و خواسته‌ها جمع و متحد شوند؟

۴ - درس چهارمی که جنبش زنان ایران باید به آن توجه کند اینک «زنان کارگر و زنان نیروی کار در جامعه ایران همه انهایی شامل می‌شوند که از طریق فروش نیروی کار خویش زندگی می‌کنند»، بنابراین «حتی معلمان زن که با فروش نیروی کار خود زندگی می‌کنند، در جامعه امروز ایران جزء زنان کارگر به حساب می‌آیند». لذا در این رابطه است که «هر گونه تعریف

غلط از تعیین زن کارگر باعث سکتاریست جنبش زنان ایران می‌شود.»

۵ - پنجمین درسی که جنبش زنان ایران در این رابطه باید به آن عنایت بکنند، دیالکتیک مبارزه این است که تا حرکات مردم تداوم پیدا می‌کند، تضادها و تناقض‌ها در درون حاکمیت و بالائی‌های قدرت رشد می‌نمایند و جنگ درونی جناح‌های حکومت شعله‌ور می‌گردد، آنچنانکه در فرایند دیگر همین افزایش تضاد و تناقض در درون حاکمیت، باعث تداوم حرکات مردم می‌گردد. علی‌ایحاله، به همین دلیل رمز موفقیت جنبش زنان ایران در این شرایط در آن است که «بتواند استقلال خود را در خصوص جنگ جناح‌های درون حکومت، حفظ کند». چراکه به هر حال جناح‌های درونی حکومت، جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود، نیازمند به پارگیری از مردم و جنبش‌ها هستند. لذا در این رابطه است که جنبش زنان ایران می‌تواند بستری مناسب جهت نفوذ حرکت جناح‌های درونی حکومت باشد؛ و لقمه‌ای مناسب برای حلقوم این جناح‌ها گردد.

۶ - ششمین درسی که جنبش زنان ایران باید به آن عنایت کنند اینک «تنها توده عظیم زنان ایران هستند که در کنار توده عظیم مردان ایران می‌توانند امروز به عنوان فاعل دگرگونی‌های بزرگ و تاریخی در جامعه ایران باشند». لذا در این رابطه است که جنبش زنان ایران باید تمامی سمت‌گیری تاکتیکی و استراتژی خودش را در رابطه با پیوند با توده عظیم زنان ایران اتخاذ نماید. چشم داشتن به اصحاب قدرت و بالائی‌های قدرت کاری ساده لوحانه می‌باشد، باید استراتژی خود را در چارچوب دستیابی به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین تعریف کنیم، نه در کادر جنبش‌های تزریق شده حکومتی.

۷ - هفتمین درسی که جنبش زنان ایران در تعیین تاکتیک و شعارهای خود باید به آن توجه داشته باشند اینک «اگر مبارزه برای نان با مبارزه برای آزادی گره بخورد و اکثریت زنان ایران که جهت حفظ معاش و زندگی‌شان خواهان مبارزه هستند، بتوانند با آنهایی که خواهان آزادی بیشتر هستند بیوندند، تحولات بزرگ در ایران اتفاق می‌افتد.»

پایان

علل و دلایل کاهش مطالبات جنبش دانشجویی ایران

اما در میان آن پشکین‌های پلید غربال شده دهه ۶۰، جنبش دانشجویی به آهستگی تصمیم گرفت تا مانند قفتوس از دل خاکستر کودتای فرهنگی دهه ۶۰ توسط رژیم مطلقه فقهاتی شراره آتش خویش را برای مردم ایران به نمایش بگذارد.

بنابراین در فرایند ششم فرقه‌گرایی جنبش دانشجویی ایران به علت غیبت جنبش دانشجویی، «فرقه‌گرایی در عرصه تشکیلات بدلی زرد دست‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی، ظهور پیدا کرد. بطوریکه هر جریان و فرقه می‌کوشیدند تا با توسل به فردی یا جمعی در حاکمیت، چتر مذهبی به حرکت خود بدهند و همین امر باعث گردید تا برخلاف سناریوی از پیش تعیین شده دستگاه کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی و در رأس آنها حسین حاجی فرج دباغ - عبدالکریم سروش - (ضلع سوم مثلث شوم و سیاه جهانی ضد شریعتی: ۱- سید حسین نصر، ۲- داریوش شایگان، ۳- حسین حاجی فرج دباغ) که فکر می‌کردند، تشکیلات دست‌ساز دو گانه‌شان (۱- تحکیم وحدت، ۲- انجمن‌های اسلامی) تا آخر می‌توانند بدون شکاف به پیش بروند و به عنوان بازوی سرکوب جنبش دانشجویی بازتولید شده در خدمت دستگاه‌های امنیتی رژیم درآیند، در ابتدا همین تشکیلات زرد دست‌ساز حکومتی دچار تفرقه و تشتت شد و همین فرقه‌گرایی درون تشکیلات زرد حکومتی دست‌ساز دستگاه کودتای سیاه فرهنگی باعث گردید تا شرایطی جدید جهت بازتولید جنبش اپوزیسیون دانشجویی، از دل این شکاف‌ها بوجود بیاید. آنچنانکه دیدیم که قیام تیرماه ۷۸ مولود همین شکاف در نیروهای تشکیلات زرد تحکیم وحدت تحت عنوان‌های شاخه دانشگاه شیراز و دانشگاه علامه طباطبائی و غیره بود.

علی ایحال همین تفرقه‌گرایی دانشجویی در غیاب جنبش دانشجویی در فرایند ششم باعث

۵ - فرایند پنجم فرقه‌گرایانه جنبش دانشجویی ایران از ۲۲ بهمن ۵۷ تا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ ادامه داشت، در این فرایند گرچه با ظهور و حاکمیت روحانیت و خمینی بر انقلاب ضد استبدادی ۵۷ جریانی جدید در عرض جریان‌های فرقه‌گرایانه جنبش دانشجویی ایران به وجود آمده بود و این جریان چهار اسبه از طرف تمامی نهادهای حکومت فقهاتی حاکم حمایت و ساپورت می‌شدند، با همه این تعاریف، جنبش دانشجویی کپی‌برداری همزمان از چهار فرایند قبلی خود در عرصه فرقه‌گرایی بود. بطوریکه اگر دآوری کنیم که در فرایند پنجم اصلاً جنبش دانشجویی ایران به صورت مطلق بدل به فرقه‌های سیاسی چریک‌گرا و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی در سه مؤلفه مذهبی و غیر مذهبی و ملی شده بودند، دآوری گزافی نکرده‌ایم، چراکه در فرایند پنجم اصلاً جنبش دانشجویی نیست شد و بدل به فرقه‌های رنگارنگ برونی گردید؛ و همین فرقه‌گرایی افراطی فرایند پنجم بود که بستر جهت کودتای سیاه فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی فراهم کرد.

یادمان باشد که رژیم مطلقه فقهاتی در فرایند پنجم، خود آتش بیار معرکه شده بود و توسط سناریوی‌های مثل خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ تحت لوای دانشجویان خط امام، بسترسازی جهت کودتای سیاه فرهنگی بهار ۵۹ رژیم مطلقه فقهاتی می‌کردند.

۶ - فرایند ششم فرقه‌گرایانه جنبش دانشجویی ایران از بعد بازگشایی دانشگاه‌ها در سال ۶۳ تا خرداد ۷۶ بود. در این فرایند از آنجائیکه طبق سناریوی حسین حاجی فرج دباغ تمامی آبشخورهای ذهنی و عینی اپوزیسیون‌ساز جنبش دانشجویی ایران ریشه کن شده بود و تمامی قدرت سازمان‌گری نهادهای دانشجویی در خدمت نهادهای زرد حکومتی از انجمن‌های اسلامی زرد حکومتی گرفته تا تحکیم وحدت قرار داشت و هیچ منفذی ذهنی و عینی برای دگراندیشان اعم از مذهبی و غیر مذهبی و ملی باقی نگذاشته بودند و دانشگاه پادگانی و امنیتی به عنوان یک تریبون در خدمت رژیم مطلقه فقهاتی قرار داشت و تمامی نیروهای گذشته جنبش دانشجویی ایران یا کشته در میدان و یا اسیر زندان‌های و هجرت کرده و خانه بدوش در کشورهای بیگانه می‌گذراندند، دانشگاه در غیبت جنبش دانشجویی دوران فرایند ششم خود را در سال‌های سرکوب و اختناق و سیاه دهه ۶۰ که نه تنها در تاریخ ایران بی‌بدیل می‌باشد بلکه در تاریخ بشر بی‌نظیر بوده است، طی کردند؛ اما جنبش دانشجویی ایران در آن سال‌های سیاه و وحشت و سرکوب و اختناق دهه ۶۰ به خوبی می‌دانستند که باید کارها را از صفر آغاز نمایند چراکه در دانشگاه آن زمان:

در مزارآباد شهر بی‌تپش	وای جفدی هم نمی‌آمد بگوش
خشمناکان بی‌خروش و بی‌فغان	درمندان بی‌فغان و بی‌خروش
مشت‌های آسمان کوب قوی	وا شدند گونه‌گون رسوا شدند
در مزارآباد شهر بی‌تپش	داراها بر چیده خونها شسته‌اند
جای خشم و کین عصیان توده‌ها	پشکین‌های پلیدی رسته‌اند



گردید تا از دل تشکیلات زرد حکومتی دستگاه سپاه کودتای فرهنگی جنبش دانشجویی متولد گردد؛ که با تولد جنبش دانشجویی در خرداد ۷۶ فرایند هفتم فرقه‌گرایی جنبش دانشجویی ایران آغاز شد.

ز - فرایند هفتم فرقه‌گرایی جنبش دانشجویی ایران که از خرداد ۷۶ الی الان ادامه دارد، فرقه‌گرایی جنبش دانشجویی ایران را وارد پارادایم جدیدی کرد، زیرا در فرایند هفتم، برعکس فرایندهای قبلی، دیگر جنبش دانشجویی به عنوان یک جنبش اپوزیسیون نیست، چراکه «تعریف ما از اپوزیسیون مخالفت و مبارزه با حکومت‌های توتالیتر است»، لذا از آنجائیکه در فرایند هفتم جنبش بازتولید شده، این جنبش گرچه نسبت به جناحی از جناح‌های درون حکومت مطلقه فقهاتی موضع و زاویه دارد، اما از آنجائیکه جنبش دانشجویی در این فرایند طولانی بیست ساله فرایند هفتم با رژیم مطلقه فقهاتی، «در کل موضع‌گیری و زاویه ندارد»، در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا فرایند بیست ساله هفتم فرقه‌گرایی جنبش دانشجویی، فرایند غیر اپوزیسیون باشد.

البته یادمان باشد که این داوری ما نسبت به حرکت غالب جنبش دانشجویی ایران می‌باشد وگرنه در رابطه با جریان‌های مغلوب جنبش دانشجویی ایران، به خصوص از بعد از خرداد ۸۸، داوری ما بر این امر قرار دارد که در جنبش دانشجویی در فرایند هفتم جریان‌های مغلوب اپوزیسیون فراوان وجود دارد؛ که البته موظفیم در باب این جریان‌های مغلوب هم آسیب‌شناسی بکنیم.

باری، نخستین خودیژگی غالب جنبش دانشجویی در فرایند هفتم، «غیر اپوزیسیون بودن» این جنبش می‌باشد که توسط آن جنبش دانشجویی ایران در ۲۰ سال گذشته عمر فرایند هفتم خود تلاش کرده است تا با حرکت در شکاف بین جناح‌های درون حکومت حرکت نماید. تا شاید توسط حمایت از جناحی از حکومت، بتواند به مطالبات خود دست پیدا کند؛ که صد البته از آنجائیکه جنبش دانشجویی در این فرایند در «نماد اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی ظاهر نشده است»، همین امر باعث گردیده است تا در چارچوب حرکت در شکاف بین جناح‌های درونی حکومت، جهت دستیابی به مطالبات خود، این جنبش در پروسه زمان، جهت انطباق خود با مطالبات آن جناحی که از آن حمایت می‌نماید، رفته رفته از مطالبات سیاسی خود صرف‌نظر نماید و علم مطالبات سیاسی جناحی از حکومت که از او دفاع می‌کنند، بلند نمایند؛ که این موضوع اوج فاجعه می‌باشد، چراکه در همین رابطه در جریان انتخابات دولت دوازدهم دیدیم که جنبش دانشجویی در حمایت از

شیخ حسن روحانی دیگر مطالباتی جز همان مطالبات شیخ حسن روحانی نداشت.

۱۶ - جنبش دانشجویی برای اینکه بتواند از آسیب‌های فرقه‌گرایی و غیر اپوزیسیونی و رویکرد برون‌گرایی و سازمان‌گری هرمی و یکطرفه مکانیکی نجات پیدا کند، باید تلاش کند تا با «استحاله جنبش فرقه‌گرایانه دانشجویی به جنبش اجتماعی دانشجویی»، این جنبش را در جایگاه تاریخی خود قرار دهد. برای اینکه جنبش دانشجویی در این شرایط بحرانی بتواند «جنبش فرقه‌گرایانه دانشجویی را بدل به جنبش اجتماعی دانشجویی بکنند، باید اقدام به پروژه‌های بکنند که اصول این پروژه عبارتند از:

الف - تغییر مکانیزم هرمی سازمان‌گری تشکیلات درونی خود، از صورت دسپاتیزم و یکطرفه و از بالا به پایین و مکانیکی و غیر دیالکتیکی هرمی، به صورت تشکیلات موازی و غیر متمرکز و دینامیک و دیالکتیکی و دو طرفه افقی. به عبارت دیگر جنبش دانشجویی در عرصه تشکیلات درونی خود باید به این حقیقت واقف شود که «جنبش دانشجویی یک جنبش است نه یک حزب سیاسی یا جریان چریکی و ارتش خلقی و جناحی از درون رژیم مطلقه فقهاتی.»

ب - برای اینکه جنبش دانشجویی ایران بتواند از صورت یک جنبش فرقه‌گرایانه، به یک جنبش دانشجویی اجتماعی استحاله پیدا کند، باید به موازات جداسازی خود از ائتلاف و پیوند و اتحاد با جناح‌های درونی حکومت مطلقه فقهاتی، توسط اعتلای مطالبات سیاسی خود در پیوند با جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، خود را در «جایگاه اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی قرار دهند»؛ و به این حقیقت آگاهی پیدا کنند که تا زمانیکه جنبش دانشجویی ایران در جایگاه اپوزیسیون نسبت به رژیم مطلقه فقهاتی قرار نگیرند، این جنبش نمی‌تواند از موضع فرقه‌گرایانه گذشته خود به جایگاه اجتماعی روی آورد. چراکه آنچنانکه چه‌گوارا می‌گوید: «برای اینکه یک جریان بتواند جنبشی و اجتماعی بشود. وظیفه ندارد تا در صف بایستد. بلکه موظف است تا آن صف را بر هم بزند.»

ج - جنبش دانشجویی ایران اگر می‌خواهد از حالت فرقه‌گرایانه گذشته خود وارد فرایند اجتماعی شدن بشود، باید از حالت انفعالی و دنباله‌روی و برون‌نگری گذشته خود خارج بشود و توسط «برخورد فعال» در عرصه حرکت تحول‌خواهانه اجتماعی، بتواند با پیوند با جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، در چارچوب استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرانه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، حرکت نماید؛ زیرا تا زمانیکه

حرکت جنبش دانشجویی ایران در راستای پیوند با جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین نباشد و در چارچوب استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین حرکت نکند، نمی‌تواند جنبش دانشجویی فرقه‌ای به جنبش دانشجویی اجتماعی بدل گردد.

د - اگر جنبش دانشجویی ایران در این شرایط توسط «تئوری استحاله تشکیلات هرمی به تشکیلات افقی» می‌خواهد به استحاله جنبش دانشجویی از صورت فرقه‌گرایانه به صورت جنبش اجتماعی استحاله نماید، باید عنایت داشته باشند که برای این منظور در عرصه نظری، حتماً باید در عرصه عملی یک مدل ارائه نمایند؛ و بدون ارائه مدل در عرصه عینی و واقعی هرگز توسط تئوری‌های نظری نمی‌توانند کاری به پیش ببرند. لذا در رابطه با ارائه مدل است که جنبش دانشجویی باید قبل از هر چیز، مدل‌های هرمی تشکیلات پیشاهنگی چریکی و ارتش خلقی در طول ۴۶ سال گذشته و تشکیلات تحزب‌گراانه استالینیستی و لنینیستی حزب توده از شهریور ۲۰ الی یومنا هدا به چالش بکشد تا توسط آن بتواند «مدل پیشروئی و مدل جنبشی و مدل اجتماعی» از جنبش دانشجویی امروز ارائه کنند.

ه - برای دستیابی به جنبش دانشجویی اجتماعی، به جای جنبش دانشجویی فرقه‌گرایانه فعلی، جنبش دانشجویی باید بدانند که سازماندهی جنبشی با سازماندهی حزبی تفاوت دارد، چراکه «مبنای سازماندهی جنبشی باید موازی و افقی و علنی و دینامیک و دو طرفه و با عبور از زندگی گروه‌های اجتماعی به صورت دیالکتیکی و در عرصه پراتیک اجتماعی در راستای حرکت تحول‌خواهانه در آن جامعه صورت بگیرد، در صورتی که مبنای سازماندهی حزبی عمودی و هرمی و حرفه‌ای می‌باشد». به عبارت دیگر در سازماندهی جنبشی هدف این است که ماشین تشکیلات توسط پتانسیل دینامیک خود حرکت نماید، در صورتی که در سازماندهی حزبی تلاش آن است که ماشین تشکیلات توسط هل دادن از پشت به حرکت درآوریم.

فراموش نکنیم که در عرصه سازمان‌گری جنبشی و اجتماعی جامعه ایران، مردم ایران در شکل اکثریت توسط انتخاب سیاسی و انتخاب اجتماعی به خودآگاهی طبقاتی و خودآگاهی اجتماعی و خود آگاهی سیاسی دست پیدا می‌کنند، نه توسط آگاهی مجرد و آکادمیکی خارج از زندگی روزمره خود.

و - برای دستیابی به جنبش دانشجویی اجتماعی به جای جنبش فرقه‌گرایانه فعلی دانشجویی ایران، جنبش دانشجویی ایران باید عنایت داشته باشد که به صورت «عکس‌العملی و واکنشی» در

برابر حاکمیت و جنبش سیاسی و مردم عمل نکند چراکه هر گونه برخورد واکنشی و عکس‌العملی جنبش دانشجویی، چه در برابر جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقه‌ای باشد و چه در برابر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باشد و چه در برابر جریان‌ها و احزاب سیاسی جامعه ایران باشد، به هر حال (حرکت عکس‌العملی و واکنشی جنبش دانشجویی) باعث افتادن در ورطه پوپولیسم می‌شود.

بی‌شک آفت پوپولیسم برای جنبش دانشجویی ایران کمتر از آفت تشکیلات هرمی و آفت برون‌نگری و آفت فرقه‌گرایی نیست، چراکه افتادن جنبش دانشجویی در ورطه پوپولیسم باعث می‌گردد تا جنبش دانشجویی گرفتار آفت روزمرگی و پراگماتیسم و گرفتار بی‌برنامگی بشود. برای مثال در چارچوب «رویکرد پوپولیستی»، جنبش دانشجویی ایران موظف می‌شود تا در مطالبات خود، «مبارزه با فقر قرارداد، نه مبارزه با نابرابری‌ها»، فراموش نکنیم که مبارزه با فقر با مبارزه با نابرابری‌های اقتصادی و حقوقی متفاوت می‌باشد. چراکه مبارزه با فقر یک مبارزه غیر سوسیالیستی می‌باشد، در صورتی که مبارزه با نابرابری‌های حقوقی و اقتصادی، یک مبارزه سوسیالیستی است.

پایان

پیوند تنگاتنگ استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبشی

۳۶

با دو مؤلفه

«دموکراسی» و «سوسیالیسم»

که مدافعین حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی بودند و جریان‌های اپوزیسیون در سرتاسر دانشگاه‌های ایران مادیت پیدا کند؛ و این صفت‌بندی بین اپوزیسیون و اپوزیسیون بود که باعث گردید تا اختلاف بیرون از دانشگاه (که از بعد از ۲۲ بهمن همراه با سرکوب اقلیت‌های قومی توسط رژیم مطلقه فقهاتی در جامعه ایران تکوین پیدا کرده بود) به درون دانشگاه‌ها سرازیر گردد.

البته از همان آغاز رژیم مطلقه فقهاتی می‌کوشید تا با پیوند دادن تشکیلات راست درون دانشگاه‌ها مثل انجمن‌های اسلامی یا دانشجویان خط امام یا بعد تحکیم وحدت به نهادهای حکومتی، جهت سازماندهی و تقویت همه جانبه حکومتی آنها بپردازد؛ که سنن فرایندی سناریوی اشغال سفارت آمریکا از نیمه دوم سال ۵۸ شرایط برای کودتای فرهنگی بهار ۵۹ فراهم کرد. هر چند که فرایند کودتای فرهنگی بهار ۵۹ برعکس فرایند سناریوی اشغال سفارت آمریکا (که توسط موسوی خوئینی‌ها استارت خورد) توسط هاشمی رفسنجانی در دانشگاه تبریز استارت آن زده شد و در ادامه آن از دوم اردیبهشت ۵۹ صورت رسمی با سخنرانی خمینی (که اعلام کرد دانشگاه‌های ما باید محیط علم برای تدریس علوم اسلامی بشود) آغاز گردید؛ و با یورش مغول‌وار و همه جانبه رژیم مطلقه فقهاتی به دانشگاه‌ها از دوم اردیبهشت ۵۹ بود که علاوه بر تعطیلی دو ساله دانشگاه‌های ایران و علاوه بر ۳۷ کشته اعلام شده، توسط یورش نظامی به دانشگاه‌ها تحت مدیریت هادی خامنه‌ای و احمد جنتی بود که در ادامه آن توسط شورای انقلاب فرهنگی، تحت هژمونی حسین حاجی فرج دباغ - عبدالکریم

مهمتر از همه این‌ها خواستگاه نیروی پیشرو جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ تا ۵۷ باز همین دانشگاه‌های ایران بودند، بطوریکه در این رابطه می‌توان به ضرس قاطع داوری کرد که اگر بخواهیم نقطه آغازین شروع جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ و ۵۷ مردم ایران مشخص سازیم، باید به اعتراض و تظاهرات خیابانی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر (دانشگاه صنعتی شریف فعلی) اشاره کنیم که در اعتراض به انتقال این دانشگاه به اصفهان تظاهرات اعتراضی خودشان را برای اولین بار از سطح دانشگاه به سطح جامعه کشانیدند و از میدان آزادی تا میدان انقلاب فعلی (میدان ۲۴ اسفند سابق) به صورت روزانه عرصه تظاهرات خود قرار دادند؛ و بدین ترتیب بود که ترس مردم از تظاهرات بر علیه رژیم توتالیتر پهلوی ریخته شد.

بنابراین طبیعی بود که از بعد از شکست انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ رژیم مطلقه فقهاتی که چهار اسبه تلاش می‌کرد تا حاکمیت خود را نهادینه سازد، رفته رفته به موازات پروسه نهادینه کردن حاکمیت ارتجاعی خود بر جامعه انقلابی ایران، بزرگترین مانع حرکت نهادینه‌سازی اش جنبش سیاسی ایران تعریف نماید که به صورت سراسری در سه رویکرد مذهبی و ملی و غیر مذهبی تمامی جامعه ایران را در بر گرفته بود؛ و در ادامه آن بود که این رژیم توتالیتر ثقل و کانون و خواستگاه اصلی جنبش سیاسی ایران را، باز دانشگاه‌های ایران تعریف نماید.

لذا در این رابطه بود که از نیمه دوم سال ۵۸ پروژه سرکوب دانشگاه‌های ایران و بالطبع جنبش سیاسی ایران تحت نظر موسوی خوئینی‌ها دادستان انقلاب و حمایت جناح خط امام از او استارت خورد و خیمه شب‌بازی اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ یکی از سناریوی‌های موسوی خوئینی‌ها و جناح خط امام حامی او در این رابطه بود؛ زیرا جناح موسوی خوئینی‌ها توسط این سناریوی علاوه بر اینکه توانستند به تصفیه لیبرال‌ها تحت هژمونی نهضت آزادی و مهندس مهدی بازرگان و دولت انتقالی در قدرت بپردازند و بستر جهت انتقال حاکمیت در دست روحانیت وابسته به خمینی بکنند و علاوه بر اینکه سناریوی اشغال سفارت آمریکا باعث گردید تا جنبش سیاسی ایران نسبت به شعار ضد امپریالیستی آمریکا، خلع شعار بشوند، از همه مهمتر اینکه این سناریوی باعث گردید تا تحت هژمونی صوری دانشجویان پیرو خط امام، جریان سیاسی حاکم بر دانشگاه‌ها را بر پایه صفت‌بندی نسبت به حکومت و حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی شقه سازند و از آبان ماه ۵۸ بود که صفت‌بندی هولناک راست یا اپوزیسیون



سروش - و جلال الدین فارسی، بیش از ۵۰ هزار دانشجوی از کل ۱۵۰ هزار دانشجوی کشور در آن زمان اخراج شدند و بیش از ۶۰٪ اساتید مجرب دانشگاه‌های ایران تصفیه و خان‌نشین و یا مجبور به ترک وطن شدند؛ و بدین ترتیب بود که با تعطیلی دانشگاه‌ها و سرکوب دانشجویان توسط کودتای فرهنگی بهار ۵۹، شرایط برای سرکوب همه جانبه جنبش سیاسی ایران از نیمه دوم سال ۵۹ فراهم گردید؛ و لذا در همین رابطه بود که از نیمه دوم سال ۵۹ ماشین فتوای ارتداد خمینی بر علیه نیروهای جنبش سیاسی ایران، در سه شاخه ملی و مذهبی و غیر مذهبی به راه افتاد؛ و باز در چارچوب این پروژه بود که خمینی حتی بر استخوان سردار بزرگ ملی تاریخ ایران دکتر محمد مصدق هم رحم نکرد و فرمان تکفیر مصدق را هم صادر کرد.

خروجی همه این عوامل آن شد که از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا فتوای نسل‌کشی سیاسی تابستان ۶۷ خمینی، دانشگاه و جنبش دانشجویی و جنبش سیاسی ایران در زیر ارا به قدرت رژیم توتالیتر مطلقه فقهاتی نابود گردید؛ و نسل‌کشی سیاسی دهه ۶۰ رژیم مطلقه فقهاتی کمترین دستاورد پروژه نهادینه کردن پایه‌های رژیم مطلقه فقهاتی برای مردم ایران بود. در نتیجه از ۱۳ آبان سال ۵۸ تا تابستان سال ۶۷ به موازات در هم پیچیده شدن نسخه دانشگاه‌ها و جنبش دانشجویی ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود که جنبش سیاسی ایران در زیر گیوتین رژیم مطلقه فقهاتی تار و مار گردید.

بنابر این در پاسخ به سؤال دوم باید بگوئیم علت اینکه رژیم مطلقه فقهاتی در سال ۵۸ پس از شکست انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ مردم ایران، پروسه نهادینه کردن رژیم مطلقه خودش را از سرکوب دانشگاه‌های ایران آغاز کرد، به این خاطر بود که:

اولاً رژیم مطلقه فقهاتی می‌دانست که دانشگاه خواستگاه اصلی جنبش سیاسی ایران می‌باشد.

ثانیاً رژیم مطلقه فقهاتی می‌دانست که دانشگاه در آن دوران تنها محیطی بود که در دوران پس از انقلاب ضد استبدادی ۵۷ دانشجویان می‌توانستند در آن «تجربه دموکراسی» بکنند و «همزیستی دموکراتیک» بین جریان‌های جنبش سیاسی ایران به عرصه تجربه و پراتیک درآید.

ثالثاً دانشگاه در آن زمان تنها محیطی بود که «توازن قوا» در آنجا به سود جنبش سیاسی ایران و به ضرر حاکمیت مطلقه فقهاتی بود.

رابعاً دانشگاه تنها بازوی اجرائی برای جنبش سیاسی ایران بود

که در آن زمان توسط ۱۵۰ هزار دانشجوی ایرانی، جنبش سیاسی ایران می‌توانست مبارزه دموکراتیک و آزادی‌خواهانه خود را بر علیه رژیم نو پای مطلقه فقهاتی سراسری و فراگیر نماید.

خامساً در آن شرایط دانشگاه‌های ایران تنها مراکزی بودند که انقلاب ضد استبدادی ۵۷ می‌توانست در عرصه مبارزه دموکراتیک و آزادی‌خواهانه روندی رو به اعتلا پیدا کند؛ و از شکست و بن‌بست و رکود انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران جلوگیری شود.

سادساً رژیم مطلقه فقهاتی به درستی دریافته بود که تا زمانیکه دانشگاه‌ها را خاموش نکند، نخواهد توانست جنبش سیاسی ایران را سرکوب نماید.

بدین خاطر در پاسخ به سؤال اینکه، آیا می‌توان اصلاً به حرکت ۷۶ ساله دانشجویان ایران «جنبش» گفت؟ باید بگوئیم که در رویکرد ما، «جنبش به معنای حرکت است»، البته «حرکت با جوهر و مضمون‌های مختلف». اینکه از زمانیکه با تأسیس دانشگاه‌ها و ظهور دانشجو و دانشجویان در ایران حتی در اوج سرکوب و انسداد سیاسی و اختناق رژیم توتالیتر حاکم بر ایران در طول ۷۶ سال گذشته، «دانشجویان ایران هرگز خاموش نشده‌اند، جای هیچ شک و شبهه‌ای نمی‌باشد». لذا به همین دلیل در گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران در یک قرن گذشته، دانشجویان تنها گروه اجتماعی بوده‌اند که در ۷۶ سال گذشته (از شهریور ۲۰ که جنبش دانشجویی ایران رسماً وارد فعالیت سیاسی و اجتماعی گردید تا به امروز) به علت حرکت بی‌وقفه سیاسی‌شان، نقش پیشرو و موتور محرکه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران داشته‌اند. لذا به این دلیل است که دانشجویان در طول ۷۶ سال گذشته حیات سیاسی خود، پیوسته نه فقط یک «جنبش» بوده‌اند، بلکه مهمتر از آن، یک «جنبش پیشرو» بوده‌اند؛ و همین جایگاه «پیشرو» بودن این جنبش در ۷۶ ساله گذشته باعث شده است تا آفات گریبان‌گیر شده این جنبش، بیش از جنبش‌های دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باشد.

البته باید بر این مطلب بیافزایم که به علت «خواستگاه طیفی» دانشجویان ایران (از روستا تا شهر و از طبقه زحمتکشان شهر و روستا گرفته تا طبقه مرفه بورژوازی) باعث گردیده است تا این گروه اجتماعی (که از سال ۵۷ تا سال ۹۶ رشدی کمی از ۱۵۰ هزار نفر تا چهار و نیم میلیون نفر داشته‌اند):

اولاً هم اکنون به عنوان عامل استارت حرکت دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مطرح باشند.



ثانیاً عاملی جهت پیوند بین شاخه‌های مختلف جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران اعم از جنبش کارگران و جنبش زنان و جنبش معلمان و جنبش کارمندان و جنبش اجتماعی و جنبش حاشیه‌نشینان و غیره باشند.

ثالثاً این خودویژگی جنبش دانشجویی ایران باعث گردیده است تا ظهور و وجود این جنبش در میان جنبش‌های دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باعث فراگیر و سراسری شدن جنبش‌های دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود؛ که برای فهم این حقیقت کافی است که به ذکر چند نمونه تاریخی در این رابطه بپردازیم.

الف - در جریان سراسری و فراگیر شدن جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران توسط دکتر محمد مصدق، هر چند کارگران صنعت نفت آبادان نقش حیاتی داشتند، اما بدون هر گونه شک و تردیدی می‌توان داوری کرد که محوری‌ترین عامل فراگیر و سراسری شدن جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران توسط دکتر محمد مصدق، جنبش دانشجویی ایران بوده است. بطوریکه به ضرس قاطع می‌توان گفت که قطعاً در صورت غیبت جنبش دانشجویی در متن جنبش ملی کردن صنعت نفت، نهضت ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق شکست می‌خورد. یادمان باشد که حمایت اساتید دانشگاه‌ها و جنبش معلمان از جنبش ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق، به تاسی از جنبش دانشجویان ایران بود.

ب- در جنبش پیشاهنگی دهه ۴۰ و ۵۰ (در سه مؤلفه چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی و حزب طراز نوین لنینیستی آن) علاوه بر اینکه بدون استثناء خواستگاه همه این جریان‌های استراتژی پیشاهنگی، جنبش دانشجویی ایران بوده است، بزرگ‌ترین عاملی که باعث فراگیری جنبش پیشاهنگی در دهه ۴۰ و ۵۰ در جامعه ایران گردید، حمایت همه جانبه جنبش دانشجویی ایران از جنبش پیشاهنگی بود.

ج- در خصوص جنبش ارشاد شریعتی (در سال‌های بین ۴۷ تا ۵۱) به خصوص از نیمه دوم سال ۴۹ که جریان شیخ مرتضی مطهری (در اعتراض به حمایت مرحوم همایون و مرحوم میناچی از شریعتی) حسینیه ارشاد را ترک کردند و با جنبش ارشاد شریعتی وارد جنگ همه جانبه شدند، تنها عاملی که باعث گردید تا جنبش ارشاد شریعتی در برابر حرکت ارتجاعی روحانیت حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی شیخ مرتضی مطهری زمین‌گیر و تسلیم نشود، فقط و فقط حمایت استراتژیک جنبش دانشجویی از جنبش ارشاد شریعتی بود. قابل ذکر است که در میان نظریه‌پردازان سیاسی تاریخ ایران، شریعتی تنها نظریه‌پردازی

است که جنبش دانشجویی را به عنوان بازوی استراتژیک حرکت خود مطرح می‌کرد و برای تبیین انقلابی بوده ماهیت دانشجویی، به دو مؤلفه «خواستن و داشتن» دانشجوی تکیه می‌کرد.

د - در جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷ جنبش دانشجویی ایران گرچه در آغاز تکوین آن جنبش نقش اصلی در آغازگری آن جنبش داشتند و در ادامه تظاهرات خیابانی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر (دانشگاه صنعتی شریف فعلی) نسبت به انتقال این دانشگاه به اصفهان بود که حاشیه‌نشینان کلان شهرها و در رأس آنها حاشیه‌نشینان کلان شهر تهران در برابر تخریب خانه‌های آنها توسط شهرداری‌ها به پا خواستند و بالاخره با فرو ریختن ترس مردم ایران جنبش اجتماعی ضد استبدادی سال ۵۶ - ۵۷ جاری و ساری گردید، اما مهمتر از نقش آغازگری جنبش دانشجویی در جریان شکل‌گیری و اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷، عملکرد ۱۵۰ هزار دانشجوی جنبش دانشجویی ایران، جهت سراسری و فراگیر شدن این جنبش می‌باشد. فراموش نکنیم که حتی جنبش کارگری از ۱۷ شهریور ۵۷ به حمایت از جنبش ضد استبدادی مردم ایران وارد گود مبارزه ضد استبدادی شد.

ه - عامل اصلی پیروزی سیدمحمد خاتمی در دوم خرداد ۷۶ در انتخابات دولت هفتم رژیم مطلقه فقهاتی بر اکبر ناطق نوری (کاندیدای حزب پادگانی خامنه‌ای و جناح راست) بدون هیچ‌گونه تردیدی جنبش دانشجویی ایران بود که «سراب را آب پنداشت و مار را در آستین خود پرورش داد». آنچنانکه دیدیم دو سال بعد همین سیدمحمد خاتمی در کنار حزب پادگانی خامنه‌ای و شیخ حسن روحانی دبیر شورای امنیت ملی رژیم فقهاتی و محمدباقر قالیباف فرمانده نیروی انتظامی وقت، در جریان قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ به جان جنبش دانشجویی افتادند و مغول‌وار جهت سرکوب جنبش دانشجویی از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

و - در جریان قیام چهار روزه تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی علاوه بر اینکه این قیام برای اولین بار (در عمر ۲۰ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) نخستین سر پل انتقال شعار «مرگ بر دیکتاتور» به جنبش اجتماعی مردم ایران گردید، توسط این قیام بود که از بعد از شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷، جنبش دانشجویی ایران پس از ۲۰ سال توانست با جنبش اجتماعی ایران پیوند حاصل نماید؛ و البته برعکس سال‌های ۵۶ و ۵۷ حتی رهبری جنبش اجتماعی ضد استبدادی را هم در دست بگیرد.

ادامه دارد



علل و دلایل شکست «استراتژی پیشاهنگی»

در یک قرن گذشته حیات جنبش سیاسی ایران

سیاسی و انحطاط مذهبی و فرهنگی و انحطاط اجتماعی، تاریخی و اقتصادی وجود ندارد. لذا در راستای به حرکت درآوردن دینامیک این موتور بزرگ (جامعه ایران و اردوگاه عظیم مستضعفین ایران) در ۱۵۰ سال گذشته بوده است که پیشقراولان و روشنفکران و نظریه‌پردازان پیشتاز نظری و عملی ایرانی بطور مداوم و خستگی‌ناپذیر تلاش کرده‌اند تا با رویکردهای مختلف و به کارگیری کلیدهای متفاوت، رمز باز شدن قفل حرکت دینامیک موتور بزرگ جامعه ایران (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) را به دست بیاورند.

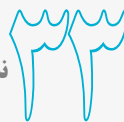
در نتیجه، در این رابطه بوده است که با یک نگاه کلی در طول بیش از ۱۵۰ سال گذشته (عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران) در راستای به حرکت درآوردن (این موتور بزرگ اردوگاه عظیم مستضعفین) جامعه ایران، از طرف این پیشتازان نظری و عملی در یک نگاه کلی «سه استراتژی» مختلف مطرح شده است که عبارتند از:

- ۱ - استراتژی پیشروئی.
- ۲ - استراتژی پیشاهنگی.
- ۳ - استراتژی پیشگامی.

قابل ذکر است که هر سه استراتژی مختلف «پیشروئی» و «پیشاهنگی» و «پیشگامی» در ۱۵۰ سال گذشته، علاوه بر اینکه به لحاظ «شکل اعمال» دارای مؤلفه‌های مختلفی بوده‌اند، به لحاظ «جوهر مضمون» هم در عرصه نظری و هم در عرصه عملی، فرایندهای مختلفی طی کرده‌اند. برای مثال آنچنانکه جنبش‌های پیشرو، از جنبش تنباکو و جنبش اجتماعی (انقلاب اول

گرچه به صورت مکرر در شماره‌های گذشته نشر مستضعفین در خصوص «تفکیک سه مؤلفه‌ای استراتژی پیشاهنگی» (حزب طراز نوین لنینیستی، چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای، ارتش خلقی مائونیستی) و «دو مؤلفه‌ای استراتژی پیشگامی» (حزب‌گرایانه کلاسیک، اقدام عملی سازمان‌گرایانه و حزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین) و «دو مؤلفه‌ای استراتژی پیشروئی» (جنبش‌های افقی دموکراتیک، جنبش‌های عمودی سوسیالیستی) در ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران بحث‌های فراوان تئوریک کرده‌ایم و پیوسته در این رابطه تاکید کرده‌ایم که کلیدواژه فهم استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۱ سال گذشته (از خرداد ۵۵ الی الان) که عبارت است از «اقدام عملی سازمان‌گرایانه و حزب‌گرایانه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین» (در پروسس دو فرایند، سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران که آرمان مستضعفین ارگان عقیدتی - سیاسی فرایند اول بوده است و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران که نشر مستضعفین از خرداد ۸۸ الی الان، به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی فرایند دوم می‌باشد) در گروه فهم تفکیک شده و آرایش یافته سه استراتژی مختلف «پیشاهنگی و پیشروئی و پیشگامی» در ۱۵۰ ساله گذشته حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران می‌باشد، چرا که اگر جنبش‌های مردم ایران در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران را به چهار حلقه (جنبش‌های فرهنگی، جنبش‌های اجتماعی، جنبش‌های اقتصادی و جنبش‌های سیاسی) تقسیم نماییم و در این رابطه بر این باور باشیم که در ۱۵۰ سال گذشته، به خصوص از بعد از شکست ایران (در جنگ‌های ایران و روسیه در دوران حکومت فتحعلی خان قاجار) در نیمه اول قرن نوزدهم، از آنجائیکه این شکست‌ها باعث گردید تا جامعه ایران به انحطاط تمدنی و انحطاط سیاسی و انحطاط تاریخی و انحطاط فرهنگی و مذهبی خود واقف گردد و در راستای انحطاط‌زدائی تمدنی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و تاریخی و مذهبی جامعه ایران بود که نظریه‌پردازان و روشنفکران و پیشقراولان نظری و عملی جامعه ایران دست به کار شدند و هر گروهی از آنها از عباس میرزا و امیرکبیر گرفته تا سیدجمال و سرسلسله جنبان نهضت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی از نیمه دوم قرن نوزدهم تا به امروز تلاش کرده‌اند تا در این مسیر گام بردارند.

پر پیداست که وجه مشترک تمامی جریان‌های فوق در طول بیش از ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران در این بوده است که تمامی آنها معتقد بودند که تنها جامعه بزرگ و اردوگاه عظیم مستضعفین ایران به عنوان موتور بزرگ حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران می‌باشد و تا زمانیکه این موتور بزرگ به صورت دینامیک به حرکت درنیاید، امکان رهائی از انحطاط تمدنی و انحطاط



مشروطیت) و جنبش ستارخان و باقرخان (در فرایند دوم انقلاب مشروطیت پس از به توپ بستن مجلس و استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار) و جنبش‌های سه گانه منطقه‌ای دهه آخر قرن سیزدهم هجری (کوچک‌خان در گیلان و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و کلنل پسیان در خراسان) و غیره، در چارچوب «استراتژی پیشروئی عملی» قابل تفسیر می‌باشند، استراتژی جنبش فرهنگی روشنفکران ایرانی متأثر از انقلاب کبیر فرانسه در نیمه دوم قرن نوزدهم (از میرزا آقاخان کرمانی صاحب کتاب «تاریخ بیداری» گرفته تا صور اسرافیل و فتحعلی آخوندزاده) و جنبش آگاهی‌بخش مذهبی سیدجمال در ایران تنها در کادر «استراتژی پیشروئی نظری» قابل تفسیر هستند؛ و در همین رابطه آنچنانکه استراتژی «چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای» و «ارتش خلقی مائونیستی و تحزب‌گرایانه لنینیستی» در چارچوب «استراتژی پیشاهنگی عملی» قابل تفسیر می‌باشند. استراتژی «جنبش فرهنگی» احمد کسروی و صادق هدایت تا صمد بهرنگی تنها در کادر «استراتژی پیشاهنگی نظری» قابل تفسیر هستند؛ و در ادامه آن، آنچنانکه «جنبش ارشاد شریعتی» (در سال‌های ۴۷ تا ۵۱) و حرکت سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران (در سال‌های ۵۸ تا ۸۸) و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از خرداد ۸۸ الی الان) در چارچوب «استراتژی پیشگامی عملی» قابل تفسیر هستند، استراتژی کانون نشر حقایق اسلامی استاد محمد تقی شریعتی (در دهه ۲۰) تنها در کادر «استراتژی پیشگامی نظری» قابل تفسیر می‌باشند.

حال در این رابطه و بر پایه آرایش و هیرارشی فوق، استراتژی‌های مختلف پیشروان و پیشتازان حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران در ۱۵۰ سال گذشته است که می‌توانیم جایگاه هر کدام از نهضت‌ها و جنبش‌ها و جریان‌های پیشتازی که در راستای انحطاط‌زدائی کردن سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی و اقتصادی و اجتماعی و تاریخی ایران تلاش کرده‌اند مشخص سازیم. برای مثال وقتی که می‌بینیم که فونکسیون نهائی «جنبش فرهنگی» جلال آل‌احمد به علت «تکیه بر سنت‌های گذشته و حمایت بی‌چون و چرا از روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی» (که در طول حیات هزار ساله تاریخی خودشان از قرن چهارم یعنی دوران آل‌بویه تا به امروز پاسدار گذشته‌گرایی و ارتجاع و دگماتیست و عامل اصلی انحطاط مذهبی و فرهنگی جامعه ایران بوده‌اند) اگر نگوییم که «در خدمت انحطاط‌سازی فرهنگی و مذهبی مردم ایران بوده است» به ضرس قاطع می‌توانیم دآوری کنیم که «جنبش فرهنگی جلال آل‌احمد هرگز در خدمت انحطاط‌زدائی فرهنگی و مذهبی جامعه ایران حرکت نکرده است.»

در خصوص «جنبش فرهنگی صادق هدایت» هر چند که او در داستان «بوف کور» (که مانیفست و عصاره تمام اندیشه‌های صادق هدایت می‌باشد) جهت انحطاط‌زدائی تاریخی و تمدنی جامعه ایران معتقد به «بازگشت به دوران طلایی ماقبل اسلام» یعنی دوران کوروش و داریوش و غیره می‌باشد و در «بوف کور» ورود اسلام به ایران به عنوان عامل اصلی انحطاط جامعه ایران مطرح می‌کند و عرب‌ستیزی و اسلام‌ستیزی تشویق می‌نماید، هر چند که ما نه با «تشخیص عامل انحطاط» جامعه ایران و نه با «تجویز نسخه درمان انحطاط‌زدائی» صادق هدایت همدل و هم رأی نیستیم، اما با همه این احوال دآوری ما در باب فونکسیون نهضت فرهنگی صادق هدایت با فونکسیون نهضت فرهنگی جلال آل‌احمد متفاوت می‌باشد، چرا که گرچه «گذشته‌گرایی» هم در اندیشه صادق هدایت و هم در اندیشه جلال آل‌احمد به عنوان تجویز نسخه درمان انحطاط جامعه ایران از انحطاط تاریخی و انحطاط فرهنگی و انحطاط اجتماعی می‌باشند و هر چند که جوهر تجویز نسخه درمان هم جلال آل‌احمد و هم صادق هدایت ارتجاعی هستند (نه بازگشت به دوران کوروش و داریوش صادق هدایت می‌تواند جامعه ایران را از انحطاط تاریخی و فرهنگی و اجتماعی نجات دهد و نه بازگشت به سنت‌های گذشته و قیومیت روحانیت ارتجاعی و دگماتیست حوزه‌های فقهاتی جلال آل‌احمد می‌تواند جامعه ایران را از انحطاط مذهبی و اجتماعی و فرهنگی و تاریخی و سیاسی و تمدنی و غیره نجات بخشد) با همه این احوال، در دآوری نهائی ما فونکسیون جنبش فرهنگی جلال آل‌احمد خطرناکتر از فونکسیون جنبش فرهنگی صادق هدایت می‌باشد.

همچنین در خصوص «جنبش فرهنگی احمد کسروی» در دهه ۲۰ با اینکه به لحاظ آسیب‌شناسی اندیشه کسروی، رویکرد کسروی مانند رویکرد صادق هدایت عرب‌ستیز و ضد حافظ و ضد سعدی و غیره می‌باشد اما به خاطر هسته ضد خرافاتی و ضد تصوف‌گرایی که نهضت فرهنگی احمد کسروی داشته است، ما در هیرارشی فوق نهضت فرهنگی احمد کسروی جزء جریان‌های فرهنگی پیشاهنگ قرار دادیم.

در عرصه جنبش‌های عملی، جنبش ۱۵ خرداد ۴۲ از آنجائیکه آبشخور اولیه تکوین آن مبارزه زن‌ستیزانه رهبری این جنبش در جریان انتخابات شورای ایالتی ولایتی بوده است، هر چند که در ادامه آن جهت فشار بر دربار پهلوی در راستای تقسیم قدرت با روحانیت مانند دوران محمدحسین بروجردی رهبری جنبش ۱۵ خرداد تلاش کرد تا با مبارزه با کاپیتالیسمیون جوهر

ضد آمریکائی (نه ضد امپریالیستی مانند آنچه که در ۱۳ آبان ۵۸ در جریان خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا توسط جریان موسوی خوئینی‌ها شاهد بودیم) به حرکت خود بدهد، اما به علت مضمون و هژمونی ارتجاعی آن جنبش، ما در هیرارشی فوق جایگاهی برای این جنبش در عرصه سه مؤلفه «پیشاهنگی» و «پیشروئی» و «پیشگامی» قائل نشدیم.

در خصوص جنبش عظیم و سترگ ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق، از آنجائیکه منهای حرکت پارلمانتاریستی و رویکرد لیبرال دموکراسی رهبری این جنبش، خود جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران مستقل از رویکرد پارلمانتاریستی و لیبرال دموکراسی رهبری توانست همراه با بسیج تمامی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و حمایت همه جانبه جنبش کارگری ایران تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت خوزستان، جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران را بدل به جنبش رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی خلق ایران و کشورهای پیرامونی بر علیه امپریالیست انگلیس بکند، لذا به همین دلیل در هیرارشی فوق جایگاه جنبش ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق به علت همان جوهر رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی که داشت و با عنایت به جایگاه پیشروئی آن در عرصه جنبش رهایی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی در شرایط حساس بین‌المللی پس از جنگ بین‌الملل دوم، جزء جنبش‌های پیشرو رهایی‌بخش می‌باشد. در همین رابطه است که ما در هیرارشی فوق، جنبش‌های پیشرو ۱۵۰ سال گذشته تاریخ ایران را به دو مؤلفه «جنبش‌های پیشرو افقی» که جنبش آنها دارای جوهر دموکراتیک می‌باشند و «جنبش‌های پیشرو عمودی» که جنبش آنها دارای جوهر سوسیالیستی می‌باشد، تقسیم نمودیم. لذا مطابق این آرایش جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران، دکتر محمد مصدق به علت جوهر رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی جزء بزرگترین جنبش‌های افقی یا دموکراتیک پیشرو تاریخ به حساب می‌آید.

در همین رابطه است که جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر ۳۲ که نخستین جنبش اعتراضی بر علیه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود و دارای جوهر ضد استبدادی و ضد امپریالیستی بوده است، جزء همین جنبش‌های افقی یا دموکراتیک پیشرو هیرارشی فوق قرار می‌گیرد و در این رابطه حتی جنبش کارگری ایران در سال ۵۷ که از ۱۸ شهریور ۵۷ تحت رهبری کارگران صنعت نفت ایران صورت گرفت به علت جوهر ضد استبدادی آن جنبش، از آنجائیکه آن جنبش از بعد از پیروزی انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ نتوانست در رژیم مطلقه فقهاتی سمت‌گیری ضد

استثمار می‌پیدا کند ما در هیرارشی فوق جزء جنبش‌های افقی پیشرو قرار داده‌ایم.

در خصوص کانون نشر حقایق اسلامی استاد محمد تقی شریعتی در دهه ۲۰ در مشهد به علت اینکه این کانون علاوه بر تلاش جهت اصلاح دینی که در جامعه فقه‌زده و تصوف‌زده و استبدادزده و سنت‌زده خرافاتی ایران آن روز جزء نهضت فرهنگی نظری پیشروئی در ادامه نهضت نظری و فرهنگی پیشرو سیدجمال به حساب می‌آمد. از آنجائیکه کانون نشر حقایق اسلامی استاد محمدتقی شریعتی در مشهد در دهه ۲۰ منهای جوهر فرهنگی، برخوردار از جوهر سیاسی نیز بود و در جنبش رهایی‌بخش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق در تمامی مراحل از حامیان این جنبش رهایی‌بخش بود و به علت همین جوهر دو مؤلفه‌ای کانون نشر حقایق اسلامی استاد محمدتقی شریعتی در مشهد بود که سر سلسله جنبان نهضت پیشاهنگی دهه ۴۰ و ۵۰ منهای معلم کبیرمان شریعتی امثال عبدالرضا نیک بین عبدی (از بنیانگذاران اولیه سازمان مجاهدین خلق) و مسعود و مجید احمدزاده و پرویز پویان (از بنیانگذاران اولیه سازمان فدائیان خلق) دست‌پرورده این کانون می‌باشند.

ادامه دارد

مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی ۱۴

مبانی تئوریک مدل سیاسی - اجتماعی:

«دموکراسی - سوسیالیستی»

ایجاد کرد. البته جا دارد که در اینجا به این مهم هم اشاره کنیم که تنها با بازتعریف ترم «کارگر» در این زمان نمی‌توان ترکیب‌بندی طبقاتی طبقه کارگر ایران را در عرصه کشاکش مبارزه طبقاتی مورد تحول همه جانبه عینی و ذهنی قرار داد، چرا که «تا زمانیکه نوآوری‌های تئوریک بدل به آگاهی طبقاتی بین شاخه‌های مختلف طبقه کارگر ایران نشود، این نوآوری‌های تئوریک نمی‌توانند، تحول عینی و ذهنی فراگیر در طبقه کارگر ایران بوجود آورند.»

به عبارت دیگر، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید در این زمان با به کار گرفتن فضای مجازی و بیش از ۴۶ میلیون نفر کاربر شبکه‌های اجتماعی در جامعه بزرگ ایران، بتواند نوآوری‌های تئوریک خود را به صورت پروسس آگاهی‌بخش، بذرافشانی و نهادینه نمایند. تنها در آن صورت است که شاخه‌های مختلف طبقه کارگر ایران، از کارگر صنعتی تا کارگر خدماتی تا کارگر توزیعی تا کارگر مزدبگیر اداری تا معلم تا پرستار تا دستفروش تا حاشیه‌نشینان کلان شهرها و غیره می‌توانند خودشان به این خودآگاهی طبقاتی برسند که جزء طبقه کارگر ایران هستند.

در نتیجه همین خودآگاهی طبقاتی در عرصه کشاکش مبارزه طبقاتی باعث می‌گردد تا شرایط برای «ایجاد وحدت درون طبقاتی طبقه کارگر ایران در چارچوب جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم بشود» و بالطبع همین امر باعث می‌گردد تا علاوه بر تغییر ترکیب طبقاتی، شرایط برای هم پیمانی و پیوند بین شاخه‌های مختلف طبقه کارگر ایران، جهت در هم شکستن سکتاریست سخت‌خان حاکم بر

پر واضح است که در طول ۳۹ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، هم این بحران طبقاتی طبقه کارگر ایران عمیق‌تر و فراگیرتر شده است و هم بحران ساختاری بعد از رفرم شاه - کندی در دهه ۴۰ به مرز فلج‌کننده‌ای رسیده است. لذا در این شرایط خودویژه با این بحران طبقاتی و آن بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری حاکم، جهت مقابله با تفرقه و تشتت و شکاف بین جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در چارچوب مقابله با بحران تئوریک و ایدئولوژیک و بحران استراتژی و برنامه و بحران نمایندگی حاکم بر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، نشر مستضعفین در ۹ ساله گذشته حیات سیاسی خود، به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در نوک پیکان مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک خود، موضوع بازتعریف ترم «کارگر» در ایران قرار داده است؛ که خروجی نهانی این امر آن شده است که نشر مستضعفین، ترم «کارگر» در جامعه ایران را «مشمول همه نیروهای کاری می‌داند که در بازار سرمایه‌داری ایران، به صورت بالفعل و بالقوه و در شکل عینی و ذهنی، جهت امرار معیشت خود، مجبور به فروش نیروی کار خود می‌باشند». پر پیداست که مطابق این تعریف از کارگر، تمامی گروه‌های اجتماعی جامعه ایران که برای امرار معیشت خود نیروی کار خود را اعم از ذهنی و عینی به فروش می‌گذارند، کارگر هستند.

در نتیجه مطابق این تعریف نشر مستضعفین از کارگر، آنچنانکه کارگران صنعتی در ایران کارگر می‌باشند، نیروی کار خدماتی و نیروی کار توزیعی و نیروی کار اداری نیز کارگر هستند؛ یعنی از نظر نشر مستضعفین، ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، کارگران صنعتی یا تولیدی و توزیعی و خدماتی ۱۳ میلیون نفری و مزدبگیران اعم از معلمان و پرستاران و حاشیه‌نشینان ۱۸ میلیون نفری کلان شهرهای ایران و دستفروشان دوره‌گرد و بازنشستگان و ارتش ۱۵ میلیون نفری بیکاران ایران که به دنبال فروش نیروی کار خود در بازار سرمایه‌داری بحران‌زده و رکودزده ایران هستند، اما به علت رکود حاکم بر سرمایه‌داری ایران، متقاضی برای خرید نیروی آنها وجود ندارد، همگی جزء طبقه کارگر ایران به حساب می‌آیند.

طبیعی است که نخستین فونکسیون این رویکرد در تعریف ترم «کارگر» در عرصه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اعتلای جنبش مطالباتی، حتی در چارچوب جنبش مطالبات صنفی طبقه کارگر ایران خواهد شد؛ زیرا دیگر در عرصه جنبش مطالباتی زحمتکشان و مستضعفین جامعه ایران در شرایط فعلی، نمی‌توان بین جنبش مطالباتی کارگران صنعتی با جنبش معلمان و پرستاران و بازنشستگان دیوار چین

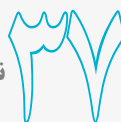
طبقه کارگر صنعتی ایران و ایجاد توازن قوا در کشاکش طبقاتی، بین ۹۶ درصدی‌های مردم ایران با ۴ درصدی‌های حاکم، به سود ۹۶ درصدی‌ها تغییر نماید. (تفکیک ۹۶٪ با ۴٪ جامعه ایران شعاری بود که محمد باقر قالیباف کاندید ریاست جمهوری دولت دوازدهم] که نماینده جناح راست پادگانی بود] در جریان مبارزه تبلیغاتی خود بر علیه جریان رقیب یعنی شیخ حسن روحانی و اسحاق جهانگیری مطرح می‌کرد).

فراموش نکنیم که در شرایط فعلی به علت بحران طبقاتی و بحران ساختاری و بحران نمایندگی طبقه کارگر ایران، توازن قوا بین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و رژیم مطلقه فقهاتی، به سود رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد. در نتیجه این توازن منفی قوا باعث گردیده است تا رژیم مطلقه فقهاتی از سال ۵۷ تا به امروز، پیوسته توان سرکوب همه جانبه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را داشته باشد. شکست مبارزه سندیکائی مستقل کارگران هفت تپه و کارگران شرکت واحد تهران، آخرین میوه این شجره خبیثه توازن منفی قوا بین رژیم فقهاتی و طبقه کارگر ایران می‌باشد؛ و بدین ترتیب است که می‌توان نتیجه گرفت که به علت عدم توازن قوا بین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، علاوه بر اینکه در این شرایط هر گونه مبارزه فراگیر و سرتاسری کارگران در راه دستیابی به تشکیلات مستقل اعم از سندیکا یا اتحادیه یا شوراهای تکوین یافته از پائین سرکوب می‌گردد و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی حاضر به برپائی یک تظاهرات مستقل غیر حکومتی در روز ۱۱ اردیبهشت یا اول ماه مه روز جهانی کارگران نمی‌شود، تمامی تظاهرات اعتراضی جنبش مطالباتی کارگران ایران از معلمان و پرستاران و بازنشستگان گرفته تا مزدبگیران و کارگران صنعتی و خدماتی و توزیعی و اداری سرکوب می‌شوند.

به همین دلیل نشر مستضعفین در راستای دستیابی به این توازن قوا بین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۹ سال گذشته، تلاش کرده است تا توسط فضای مجازی و ۴۶ میلیون کاربر شبکه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران (که تنها عرصه‌ای است که توازن قوا بین رژیم مطلقه فقهاتی و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به سود اردوگاه و به زیان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد)، در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش خود، برای تغییر این توازن قوا به سود اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، طبقه کارگر ایران در شاخه‌های مختلف آن، از صورت پیاده نظام جنگ جناح درونی رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود، خارج نماید؛ و همراه با آگاهی‌بخشی طبقاتی، بین شاخه‌های مختلف طبقه کارگر ایران، از معلم تا پرستار تا کارگر صنعتی و تولیدی و توزیعی و خدماتی و اداری تا دستفروشان و حاشیه‌نشینان و بازنشستگان

و مزدبگیران، در چارچوب فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، شرایط جهت ائتلاف و اتحاد و پیوند، بین جنبش‌های درون اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، به صورت دینامیزم درونی (نه دینامیزم برونی) این طبقه فراهم نماید؛ و به این دلیل بوده است که در طول ۹ سال گذشته پیوسته نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، اعلام کرده است که «تا زمانیکه توازن قوا بین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و رژیم مطلقه فقهاتی، به سود اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، تغییر نکند، قدرت و توان سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی نمی‌توان مهار کرد»؛ و در راستای همین تغییر توازن قوا بوده است که نشر مستضعفین بارها اعلام کرده است، «تا زمانیکه کارگران صنعت نفت ایران، مانند سال ۵۷ وارد عرصه جنبش سیاسی و حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران نشوند و هژمونی طبقه کارگر ایران در دست کارگران صنعت نفت ایران قرار نگیرد، امکان تغییر توازن قوا به صورت دینامیزم درونی (نه دینامیزم برونی) توسط احزاب سیاسی بیرون از طبقه کارگر ایران) و سازمان‌گری مستقل و دستیابی به تشکیلات مستقل سراسری، اعم از سندیکا و اتحادیه و شوراهای غیر حکومتی تکوین یافته از پائین وجود ندارد.»

باز در این رابطه بوده است که نشر مستضعفین در طول ۹ سال گذشته حیات سیاسی خود، هر گونه حرکت‌های برون‌گرایانه جریان‌های سیاسی از مجاهدین خلق تا جریان‌های راست سلطنت‌طلب و تجزیه‌طلب‌های اقلیت‌های قومی ایران که جهت در هم شکستن توازن قوا بین مردم ایران با رژیم مطلقه فقهاتی، چشم به دخالت‌های نظامی بیرون از مرزها، از جناح‌های جنگ‌طلب امپریالیسم متجاوز آمریکا گرفته تا سردمداران ارتجاعی منطقه، مثل عربستان سعودی و غیره دوخته‌اند، محکوم کرده است؛ و در این رابطه در چارچوب تکیه بر دینامیزم درونی پیوسته در ۹ سال گذشته اعتقاد داشته و دارد که «هر گونه تحول در راستای تغییر توازن قوا به سود اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، باید از درون و در چارچوب جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین شکل بگیرد» و به همین دلیل از نگاه نشر مستضعفین، به عنوان ارگان سیاسی - عقیدتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، هر گونه تجاوز نظامی خارجی از امپریالیسم آمریکا گرفته تا صهیونیست‌ها منطقه و رژیم‌های ارتجاعی به سرزمین ایران، علاوه بر اینکه قدرت سرکوب بیشتر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به رژیم مطلقه فقهاتی می‌دهد و علاوه بر اینکه با تخریب زیرساخت‌های اقتصادی، مانند لیبی و سوریه و عراق و افغانستان و یمن در چارچوب استراتژی بیابان‌های سوخته توسط حمله نظامی امپریالیستی و ارتجاعی، باعث می‌گردد تا جامعه ایران به عقب‌گرد تاریخی و تمدنی کشیده شود، خود این تجاوزات امپریالیستی و ارتجاعی مانند کودتای ۱۲۹۹ رضاخانی و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بستر ساز ظهور رژیم‌های توتالیتر و دست‌ساز



و سرسپرده می‌گردد.

همچنین در این رابطه بوده است که نشر مستضعفین در طول ۹ سال گذشته، پیوسته معتقد بوده است که برای آفت‌زدانی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و تغییر توازن قوا به سود اردوگاه و دستیابی به تشکیلات مستقل کارگری، اعم از سندیکاها و اتحادیه‌ها و شوراهای تکوین یافته از پائین، نباید پیوسته با مطلق کردن استبداد و قدرت سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی، عوامل دیگر درونی پیدایش سکتاریست متصلب و جان سخت و زمخت بین جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین نادیده بگیریم، چراکه مطلق کردن قدرت سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه تبیین سکتاریست بین جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باعث می‌گردد تا رسالت تاریخی خود در عرصه آگاهی‌بخش و بذرافشانی و هسته‌سازی و سازمان‌گری و هدایت‌گری این جنبش‌ها، به صورت دینامیزم درونی تعطیل بشود.

به همین دلیل نشر مستضعفین در طول ۹ سال گذشته معتقد بوده است که از آنجائیکه تنها عرصه‌ای که توازن قوا به سود جنبش‌های اردوگاه مستضعفین ایران می‌باشد، عرصه فضای مجازی است که امروز با بیش از ۴۶ میلیون کار بر شبکه‌های اجتماعی در ایران، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران توانائی آن را دارند تا با تکیه بر این اهرم، آنچنانکه میشل فوکو می‌گوید، «توسط ایجاد تحولات اجتماعی و طبقاتی در جامعه ایران. شرایط برای تحولات سیاسی از پائین به صورت دینامیزم فراهم سازند». لذا دآوری نهائی ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که «در این شرایط که توازن قوا به سود رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد و این توازن قوا باعث گردیده است تا شرایط برای سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی فراهم بشود، با همه این احوال جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با تکیه بر فضای مجازی و شبکه اجتماعی می‌توانند استراتژی سازمان‌گرایانه و هدایت‌گرانه و آگاهی‌بخش خود را در راستای جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین دنبال نمایند.»

ماحصل آنچه که گفته شد اینک:

۱ - ترم «مستضعفین» در رویکرد قرآن بر عکس رویکرد دگماتیست اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام زیارتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران، یک ترم «مکانیکی و فردی و فراتاریخی و اخلاقی» نیست، بلکه یک ترم «دینامیک و بالنده و طبقه‌ای و تاریخ‌ساز و جامعه‌ساز و جهان‌ساز» می‌باشد.

۲ - ترم «مستضعفین» آنچنانکه اسلام دگماتیست حاکم مدعی است به معنای «ضعیف» نیست، بلکه به معنای «به ضعف کشیده شدن» توسط اصحاب سه گانه قدرت در فرایندهای مختلف تاریخی می‌باشد.

۳ - «مستضعفین» طبقه بالنده‌ای هستند که در پروسس تاریخ بشر، توسط استعباد و استثمار و استعمار در چارچوب مؤلفه‌های سه گانه

قدرت «زر و زور و تزویر» حاکم به ضعف کشیده شده‌اند، تنها طبقه بالنده‌ای هستند که می‌توانند بشریت را به مرحله رهائی از سلطه قدرت‌های سه گانه حاکم برسانند.

۴ - تعیین مصداق و ترکیب‌بندی «مستضعفین» در شرایط مختلف تاریخی و اجتماعی جزء وظایف پیشگامان مستضعفین، در هر مقطع مشخص تاریخی و اجتماعی و جغرافیائی کنکریست و مشخص آن جامعه می‌باشد.

۵ - انجام «خودآگاهی طبقاتی» که از اهم وظایف جنبش پیشگامان مستضعفین هر جامعه‌ای می‌باشد، مؤخر بر تعیین مصداق مستضعفین کنکریست آن جامعه است.

۶ - تحولات اجتماعی و سیاسی در جامعه امروز ایران در گرو تحولات طبقاتی و ترکیب‌بندی جدید طبقه کارگری، توسط بازتعریف ترم کارگر در ایران می‌باشد.

۷ - آشفتگی طبقاتی در جامعه امروز ایران به علت جدائی طیف اقشار متوسط شهری و روستائی از طبقه کارگر باعث گردیده است تا وحدت بین جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در عرصه مبارزه دموکراتیک و مبارزه سوسیالیستی به صورت یک طلسم درآید.

۸ - بازتعریف ترم «کارگر» در طول ۹ سال گذشته توسط نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باعث گردیده است تا شرایط جهت وحدت درون خلقی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم گردد؛ زیرا بازتعریف ترم «کارگر» در جامعه امروز ایران باعث گردیده است تا برعکس سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا که «کارگر» را منحصر به نیروی کار تولید صنعتی می‌کردند، در بازتعریف نشر مستضعفین «کارگر» مشمول همه نیروی‌های کار جامعه ایران می‌شوند که در بازار کار سرمایه‌داری موجود نیروی کار خود اعم از ذهنی و عینی یا بالقوه و بالفعل به فروش می‌گذارند تا توسط آن امکان امرار معیشت برای آنها فراهم شود. مطابق این تعریف نشر مستضعفین از کارگر در جامعه امروز ایران، نه تنها کارگر صنعتی و کارگر خدماتی و کارگر توزیعی و کار حقوق بگیر اداری «کارگر» می‌باشند، بلکه بیش از یک میلیون نفر معلم، همراه با پرستاران و بازنشستگان و حتی بیکارانی که دنبال کار هستند و دستفروشان و مزدبگیران و حاشیه‌نشینانی که با فروش نیروی کار خود امرار معیشت می‌کنند جزء طبقه کارگر ایران می‌باشند.

ادامه دارد



«صد شماره نشر مستضعفین» و «صدمه تلاش برونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» در پیشخوان داوری و نقد نظر همگان

دهه بعد از انقلاب ۵۷ تحت رهبری خمینی دارند.

ج - اصلاً خود این نیروهای ریزش کرده «چه نقدی به گذشته خود» در خصوص حمایت عملی و نظری از رژیم مطلقه فقهاتی دارند.

در این خصوص کافی است که بدانیم که نه تنها این «نقد به گذشته خود» در رابطه با نیروهای ریزش کرده درون نظام غایب می‌باشد و تاکنون حتی یک مورد دیده نشده است که این نیروهای ریزش کرده به «نقد گذشته خود در دهه ۶۰ و بعد از انقلاب ۵۷ بپردازند» حتی جریان‌های سیاسی غیر وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی که تا قبل از خرداد ۶۰ و یا تا سال ۶۲ به حمایت نظری و عملی از رژیم مطلقه فقهاتی می‌پرداختند و بعضاً مثل حزب توده و اکثریت فرخ نگهدار با این رژیم تا سال ۶۲ همکاری اطلاعاتی و امنیتی داشته‌اند، نسبت به نقد گذشته خود، خود را بی‌نیاز می‌بینند و مهمتر از آن جریان‌های اپوزیسیون امروز مثل مجاهدین خلق (و جنبش مسلمان مبارز پیمان که حتی تا بعد از نسل‌کشی تابستان ۶۷ از خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی حمایت می‌کردند) نقد به گذشته خودشان راست‌روی می‌دانند. عنایت داشته باشیم که نیاز به نقد گذشته خود جهت مچ‌گیری نیست، بلکه تنها جهت فهم عمق جوهر این جریان‌ها و افراد می‌باشد.

د - پر پیداست که دسته دوم از جریان‌ها و افراد ریزش کرده (برعکس دسته اول) منتقد خود رژیم مطلقه فقهاتی نیستند، بلکه «منتقد جناح‌های درونی نظام» می‌باشند، چراکه اعتقاد دارند که این رژیم توسط خود سرمداران این

بنابراین لازم است در خصوص تمایز نیروهای ریزش کرده درون نظام در ۳۹ سال گذشته عمر این رژیم، در نظر داشته باشیم که:

اولاً «انگیزه حقیقت‌طلبی» این ریزش‌ها فقط مشمول ریزش جریان حسینعلی منتظری می‌شود که در جریان قتل عام تابستان ۶۷ بر علیه خمینی و جریان وابسته به او عصیان کرد و عطای جانشینی خمینی را به لفتانش بخشید و به صورت منتقد برونی رژیم مطلقه فقهاتی درآمد و کل رژیم مطلقه فقهاتی که خود از معماران اولیه آن بود به نقد کشید. به هر جهت به غیر از جریان منتظری، مابقی جریان‌های ریزش کرده درون نظام در طول ۳۹ سال گذشته با انگیزه قدرت‌طلبانه و سهمخواهانه بیشتر صورت گرفته است.

ثانیاً وجه مشخص تمامی نیروهای ریزش کرده دسته دوم، یعنی نیروهائی که انگیزه جدائی آنها از جناح دیگر درون قدرت، قدرت‌طلبانه و سهمخواهی بیشتر بوده است، این است که تمامی آنها «بدون نقد گذشته خود در خصوص هم یاری و معماری و عمده دست خمینی شدن از بعد از انقلاب ۵۷ و دهه ۶۰ و بدون نقد جنایت‌های رژیم مطلقه فقهاتی در دهه ۶۰، یکشنبه با روپوش مخملی بر همه آن جنایت‌های دهه ۶۰ خود مانند اتابک اعظم مشروطیت آزادی‌خواه شدند و تازه در برنامه‌های خود آنچنانکه در اعلامیه‌های میرحسین موسوی در سال ۸۸ شاهد بودیم خواستار برگشت به دوران طلایی دهه ۶۰ خمینی می‌باشند.»

ثالثاً از دیگر خودیوژگی‌های نیروهای ریزش کرده دسته دوم یا همان دسته‌ای که با انگیزه سهمخواهی بیشتر از جناح درونی رژیم فاصله گرفته‌اند این است که این‌ها می‌خواهند حزب پادگانی خامنه‌ای و سیاست‌های ۳۰ سال گذشته این حزب (با تقدیس کردن عملکرد خمینی در دهه ۶۰ و بدون نقد خمینی) به نقد بکشند که البته چنین نقد مکانیکی و اکلکتیویتهای نه مورد مخالف حزب پادگانی خامنه‌ای قرار می‌گیرد و نه مورد مخالفت دستگاه‌های رنگارنگ امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد، چراکه تمامی ارگان‌های این رژیم مشروعیت و هویت خودشان را از خمینی و دهه ۶۰ کسب می‌نمایند و تازه نقد خامنه‌ای خارج از نقد خمینی خود تعریف و تمجید خامنه‌ای می‌باشد، زیرا کسانی که خامنه‌ای و سیاست‌های او «در چارچوب خمینی و سیاست‌های او» نقد نمی‌کنند، خوب بدانند که چنین نقدی باعث تقدیس خامنه‌ای می‌شود. لذا در این رابطه است که برای داوری در باب نیروهای ریزش کرده از رژیم مطلقه فقهاتی باید:

الف - بینیم آیا این «نیروها منتقد درونی نظام» هستند، یا «منتقد برونی نظام.»

ب - در صورتی که «منتقد برونی نظام» هستند چه نقدی به گذشته این رژیم در

رژیم استحاله پذیر می‌باشد و همین قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی از نظر دسته دوم، دارای آنچنان ظرفیتی می‌باشد که اجرای آن (در چارچوب همین نهاد ولایت مطلقه فقهاتی که بیش از ۸۰٪ قدرت اقتصادی و اداری و اجرائی و قضائی و سیاسی و اقتصادی و نظامی و انتظامی و تبلیغاتی مملکت در دستش می‌باشد و در برابر هیچ نهادی و فردی هم پاسخگو نمی‌باشد و حتی حاضر نمی‌شود به مصاحبه آزاد رسانه‌ای تن بدهد)، می‌تواند عامل استحاله مثبت درون نظام مطلقه فقهاتی گردد.

در خصوص دسته دوم از نیروهای ریزش کرده و یا در حال ریزش، داوری ما این است که تقریباً تمامی این‌ها خمینی و عملکرد دهه بعد از انقلاب ۵۷ او را تقدیس می‌کنند و هرگز حاضر به نقد دهه ۶۰ این رژیم و نقد خمینی نمی‌شوند و آن را خط قرمز خود می‌دانند و به موازات آن هرگز حاضر به نقد گذشته خود در زمان همکاری با رژیم مطلقه فقهاتی نمی‌باشند، چراکه تا مرفق در آن جنایت‌ها شریک هستند و حتی بیش از جناح راست حاکمیت و حزب پادگانی خامنه‌ای در آن جنایت‌ها مشارکت و معماری داشته‌اند.

به هر حال برای داوری در باب این نیروها (که به خصوص از خرداد ۷۶ به صورت یک خیمه شب بازی انتخاباتی درآمده است) آنچه می‌توان گفت اینکه خود پروسه ۲۰ سال گذشته این جریان‌ها و افراد نشان می‌دهد که تضاد جناحی این جریان‌ها تنها در چارچوب سهم‌خواهی از قدرت قابل تفسیر می‌باشد و لذا به مرور زمان حنای آنها در نگاه مردم از رنگ افتاده است.

باری بدین ترتیب بود که «نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» در خرداد ماه ۸۸ طبق برنامه‌ریزی دو ساله جنبش پیشگامان مستضعفین ایران متولد گردید و تا امروز صد شماره در صد ماه، این ارگان عقیدتی - سیاسی انتشار یافته است. بنابراین است تا جهت اعتلای حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به بازشناسی این صدمه حرکت برونی جنبش پیشگامان مستضعفین و این صد شماره نشر مستضعفین بپردازیم، طبیعی است که نقد و بازشناسی ما تنها به عنوان یک آغاز بر این رویکرد می‌باشد. لذا از همه آنهایی که به این حرکت می‌اندیشند و حاضرند که برای اعتلای آن هزینه نظری و عملی کنند، دعوت می‌کنیم تا کامنت و نقد و نظر خود را در این رابطه توسط سایت نشر مستضعفین در تلگرام در اختیار ما بگذارند و بدین ترتیب با صیقل‌زدائی و چکش‌کاری این حرکت را ریشه‌دار و بارور سازند.

برای شروع این آغاز اعتقاد داریم که نقد و نظر در باب صد

شماره گذشته نشر مستضعفین باید در چارچوب اهداف آغازین تعریف شده این مقاله و استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران صورت بگیرد، چراکه آنچنانکه در آغاز این نوشته مطرح کردیم، اهداف جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در شش مؤلفه قابل تبیین و تعریف می‌باشند که این شش مؤلفه اهداف نظری و عملی عبارتند از:

۱ - مؤلفه اول انجام «پروژه اصلاح دینی» است که در چارچوب اندیشه‌های اقبال و شریعتی و آرمان مستضعفین قابل انجام می‌باشد و کوشش ما در صد شماره گذشته نشر مستضعفین در این رابطه، در نوک پیکان اهداف نشر مستضعفین قرار داشته است. قابل ذکر است که انجام این هدف در نشر مستضعفین در این چارچوب در صد شماره گذشته انجام گرفته است:

الف - تبیین کلامی و فلسفی و عرفانی اندیشه‌های علامه محمد اقبال لاهوری به عنوان یک دستگاه منسجم نظری.

ب - تبیین کلامی و اجتماعی و تاریخی اندیشه‌های معلم کبیرمان شریعتی در چارچوب دستگاه کلامی و فلسفی و عرفانی علامه محمد اقبال لاهوری.

که البته دلیل ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که از بعد از جمع‌بندی در باب «بحران فراگیر سال‌های ۵۹ و ۶۰ تشکیلات آرمان مستضعفین» به این حقیقت واقف شدیم که یکی از عوامل اصلی بحران فراگیر فوق در تشکیلات آرمان مستضعفین، «غیر دستگاه‌مند بودن اندیشه‌های آرمان مستضعفین و بالطبع آبشخور اولیه آن اندیشه‌ها، یعنی اندیشه‌های شریعتی بوده است». لذا در این رابطه بود که در طول ۲۵ سال بعد از آن بحران، جهت مقابله کردن با بسترهای نظری بحران‌زای اندیشه‌های شریعتی و آرمان مستضعفین، در نوک پیکان کار نظری خودمان، «دستگاه‌مند کردن منظومه معرفتی شریعتی و آرمان مستضعفین» قرار دادیم. البته در این رابطه پیوسته بر این باور بوده‌ایم و بر این باور نیز هستیم که تا زمانیکه نتوانیم «منظومه معرفتی شریعتی» مانند «منظومه معرفتی اقبال» دستگاه‌مند سازیم، هرگز نخواهیم توانست به دستگاه‌مند ساختن منظومه معرفتی آرمان مستضعفین و بالطبع دستگاه‌مند ساختن منظومه معرفتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران دست پیدا کنیم.

در خصوص این وظیفه سترگ و سنگین آنچه در ۲۵ سال کار شبانه روزی نظری دستگیرمان گردید این بود که برای «دستگاه‌مند کردن اندیشه‌های شریعتی و آرمان مستضعفین»



گذشته اسلام تاریخی را در دستگاه فکری محمد اقبال لاهوری مورد بازسازی مجدد قرار دهیم و توسط آن به دستگاهمند کردن اندیشه‌های شریعتی و آرمان مستضعفین بپردازیم.

اینکه تا چه اندازه در این امر در صد ماه گذشته و در صد شماره گذشته نشر مستضعفین موفق گشته‌ایم، باز می‌گردد به فونکسیون «سنتر دستگاه اندیشه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در عرصه وظایف تشکیلاتی و سازمان‌گرایانه خود، توسط دو مؤلفه سازمان‌گری افقی و عمودی». فراموش نکنیم که از آبان ۵۱ به موازات بسته شدن حسینیه ارشاد و مخفی شدن شریعتی و دستگیری بعدی او در بهار ۵۲ و رکود و بن‌بست جنبش ارشاد شریعتی، تلاش بی‌وقفه‌ای از طرف هواداران این اندیشه جهت دستگاهمند کردن اندیشه‌های شریعتی صورت گرفت که به صورت مشخص سنتر این تلاش‌ها، تکوین هسته اولیه آرمان مستضعفین در تابستان سال ۵۵ شد که مؤسسين آرمان مستضعفین تصمیم گرفتن (تا برعکس پروسس حرکت ۵ ساله جنبش ارشاد شریعتی که از سال ۴۷ تا ۵۱ ادامه داشت و او از اندیشه به حرکت و در آخر توسط دو کنفرانس «شیعه یک حزب تمام» و «قاسطین و مارقین و ناکنین» به اعلام استراتژی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه خود برسد) تا از آغاز یعنی تابستان ۵۵ با تعریف و تبیین استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین برای خود، مبانی نظری رویکرد خود را تبیین کنند.

البته هر چند این رویکرد مؤسسين آرمان مستضعفین (برعکس رویکرد شریعتی) توانست در سال‌های ۵۸ تا ۶۰ به صورت مشخص سنتر حرکتی و عینی و عملی در جامعه بعد از انقلاب ۵۷ بوجود بیاورد، با همه این احوال به علت همان هسته بحران‌زای غیر دستگاهمند بودن نظری که قبلاً ذکرش رفت، این شجره مؤسسين آرمان مستضعفین نتوانست از کوران آنتاگونیست پیشاهنگزده سال ۶۰ به سلامت عبور نماید.

ادامه دارد

هیچ راه نظری دیگری جز دستگاهمند کردن این اندیشه‌ها در دستگاه فکری حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری (که مانیفست این دستگاه فکری او در کتاب گرانسنگ بازسازی فکر دینی تبیین شده است) وجود ندارد، چراکه نظم پریشان حاکم بر آیات قرآن به علت منبع تجربه باطنی آن و به علت سلیقه‌ای انتخاب شدن خطبه‌های نهج‌البلاغه در قرن چهارم یعنی چهار صد سال بعد از شهادت امام علی توسط سیدرضی در زمان آل‌بویه، نه قرآن و نه نهج‌البلاغه نمی‌توانست چارچوب دستگاهمند کردن منظومه معرفتی شریعتی و آرمان مستضعفین برای ما در قرن بیست یکم بشود و از آنجائیکه در تاریخ چهارده قرن اسلام تاریخی، تنها اندیشه‌ای از نظریه‌پردازان که صورت دستگاهمند داشته است، دستگاه اندیشه اقبال لاهوری می‌باشد، هر چند که از اواخر قرن اول هجری، به خصوص از زمان مأمون عباسی و تکوین بیت الحکمه توسط او و ورود و ترجمه اندیشه‌های فلسفی ارسطو و افلاطون، هم متکلمین و هم عرفا و صوفیان و به خصوص فلاسفه مسلمان که در رأس آنها ابن رشد و فارابی و ابن سینا و غیره قرار داشتند، تلاش کردند تا در چارچوب اندیشه‌های فلسفی ارسطویی و افلاطونی به دستگاهمند ساختن نظری اسلام تاریخی بپردازند و فقه‌های حوزه‌های فقهی توسط علم اصول نشأت گرفته از رویکرد ارسطویی کوشیدند تا اسلام تاریخی را در کادر فقه دگماتیسم مولود اسلام روایتی دستگاهمند کنند، با همه این احوال تمامی این تلاش‌ها به خصوص در قرن بیستم شکست خورد و تنها رویکردی که در قرن بیستم توانست موفق گردد و برای اولین بار به صورت «دینامیک و تطبیقی» اسلام تاریخی را دستگاهمند سازد و با «دستگاه‌های فلسفی و عرفانی و فقهی انطباقی یونانی‌زده گذشته مرزبندی نماید، اندیشه و دستگاه فکری محمد اقبال لاهوری است.»

به همین دلیل بود که در طول ۱۰۰ ماه گذشته و ۱۰۰ شماره گذشته نشر مستضعفین، سخت‌ترین کار نظری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران و نشر مستضعفین، «تبیین دستگاه منظومه معرفتی محمد اقبال و به روز کردن آن بوده است». یادمان باشد که «بیان و قلم ثقیل اقبال در کتاب گرانسنگ بازسازی فکر دینی در اسلام او و فشرده بودن مطالب به صورت کپسولی در این کتاب و منحصر بودن مانیفست اندیشه‌های اقبال، به کتاب بازسازی فکر دینی، مشکلات استخوان‌سوز ما در این رابطه به خصوص در ۱۰۰ ماه گذشته و در صد شماره گذشته نشر مستضعفین دو چندان کرده بود». ولی با همه این احوال در صد شماره گذشته نشر مستضعفین، تلاش مستمر کرده‌ایم تا در عرصه «کلام و فلسفه و فقه و عرفان اسلام تاریخی، همه مترتیل خام چهارده قرن



میزگرد مستضعفین

سوال پانزدهم



«دموکراسی - سوسیالیستی چیست؟»

۲ - حق آزادی.

و در راستای «حق برابری» است که سه نوع ستم اجتماعی به چالش کشیده می‌شوند که عبارتند از:

۱ - ستم طبقاتی.

۲ - ستم ملی.

۳ - ستم جنسیتی (که همگی مولود مناسبات فاسد سرمایه‌داری می‌باشند).

«حق آزادی» در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی همان سه مؤلفه؛

۱ - آزادی مدنی.

۲ - آزادی سیاسی.

۳ - آزادی اجتماعی می‌باشند که فوقاً ذکرش رفت.

بنابراین «دموکراسی سوسیالیستی در چارچوب حق آزادی و حق برابری قربانی نمی‌شود» آنچنانکه «در چارچوب حق برابری، حق آزادی سه مؤلفه‌ای فوق هم قربانی نمی‌گردند.»

سابقاً در دموکراسی - سوسیالیستی از آنجائیکه «دموکراسی در عرصه سوسیالیست معنی و تعریف می‌شود و سوسیالیست در کادر دموکراسی و هر دو اینها - چه دموکراسی و چه سوسیالیست - صورت مشارکتی و شورائی و مستقیم دارند»، همین امر باعث می‌گردد تا «دینامیزم جامعه هرگز متوقف نشود و هر گونه حرکت تحول‌خواهانه‌ای در این رویکرد،

مضافاً اینکه در رویکرد دموکراسی سوسیالیستی نشر مستضعفین ایران (به‌عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران)، حتی خود آزادی منهای تقسیم‌بندی آن به «آزادی منفی» و «آزادی مثبت» یا «آزادی از» و «آزادی برای» به سه شاخه دیگر تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

۱ - آزادی‌های اجتماعی.

۲ - آزادی‌های مدنی.

۳ - آزادی‌های سیاسی.

پر پیداست که در رویکرد نشر مستضعفین ایران (به‌عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) آرایش این سه مؤلفه آزادی در عرصه «پلاتفرم و استراتژی» دارای اهمیت وافری می‌باشد. در این رابطه است که «آزادی‌های مدنی و سیاسی در رویکرد دموکراسی سوسیالیستی نشر مستضعفین ایران بر آزادی‌های اجتماعی اولویت زمانی» دارند. به عبارت دیگر «در رویکرد دموکراسی سوسیالیستی نشر مستضعفین آزادی‌های اجتماعی در چارچوب آزادی‌های سیاسی و آزادی‌های مدنی تعریف می‌شوند نه بالعکس». برای همین است که به‌عنوان مثال حتی در جوامع متروپل سرمایه‌داری این آرایش بالا‌بلا رعایت می‌گردد. آنچنانکه امروز شاهدیم در کشور آمریکا به‌عنوان دژ کاپیتالیسم «آزادی‌های مدنی بر آزادی‌های سیاسی» غلبه دارند و آزادی‌های اجتماعی مثل آزادی سقط جنین و غیره در چارچوب همین آرایش آزادی‌های مدنی و سیاسی تعریف می‌گردند. در صورتی که برعکس در جوامع متروپل سرمایه‌داری در اروپا این «آزادی‌های سیاسی است که بر آزادی‌های مدنی غلبه دارند». به همین دلیل است که امروزه مشاهده می‌کنیم که مثلاً در انگلستان اعتصاب کارگران به‌عنوان یک جرم تلقی می‌گردد، در صورتی که در فرانسه اعتصابات کارگری به‌عنوان یک حق و حقوق برای کارگران فرانسوی تعریف می‌گردد.

ساده‌تر در دموکراسی - سوسیالیستی جامعه از حقوق دو مؤلفه‌ای برخوردار می‌باشند:

۱ - حق برابری.



صورت درونی و از پائین به بالا داشته باشد و سازمان‌گری در جامعه - به جای شکل هرمی و از بالا به پائین- صورت موازی و افقی و از پائین به بالا داشته باشد» و از آنجائیکه «پلورالیزم سیاسی و پلورالیزم اجتماعی مولود پلورالیزم دینی و فرهنگی» می‌باشد، سه مؤلفه پلورالیزم دینی یا فرهنگی و پلورالیزم سیاسی و پلورالیزم اجتماعی به‌صورت «پلورالیزم پایدار» می‌توانند در چارچوب رویکرد دموکراسی - سوسیالیستی بستر ساز اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت یعنی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت مذهبی و معرفتی گردند.

یادمان باشد که سوسیالیسم در عرصه مدل دموکراسی سوسیالیستی همان «اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی و مذهبی» می‌باشد. در نتیجه به این دلیل است که «پلورالیزم در عرصه قدرت سه گانه فوق - چه پلورالیزم سیاسی باشد و چه پلورالیزم اجتماعی و چه پلورالیزم دینی یا فرهنگی یا معرفتی- خود توسط اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای حاصل می‌گردند. یعنی مولود دیالکتیکی (نه خطی و یکطرفه) فوق هم «نقش ولد دارد و هم نقش والد» و به همین دلیل است که می‌توانیم داورى کنیم که «پلورالیزم که خود میوه دموکراسی می‌باشد در مرحله دیگر بستر ساز و عامل اعتلاء بخش دموکراسی و سوسیالیسم» نیز می‌باشد. و به همین دلیل آنچنانکه بدون پلورالیزم فرهنگی و دینی امکان پلورالیزم سیاسی و اجتماعی نیست، بدون پلورالیزم سیاسی و اجتماعی پلورالیزم دینی و فرهنگی نمی‌تواند در جامعه صورت پایهداری به خود بگیرد.

ثامناً در مدل دموکراسی - سوسیالیستی استبداد دیگر در جامعه قدرت باز تولید پیدا نمی‌کند، چراکه آنچنانکه هانا ارنست می‌گوید: «عامل باز تولید استبداد فقدان نهادهای پاسخگو در برابر نهادهای مافوق می‌باشد». پر واضح است که در چارچوب مدل دموکراسی سوسیالیستی از آنجائیکه رکن‌های دموکراسی سوسیالیستی عبارتند از:

۱ - جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین.

۲ - شوراهای موازی و افقی تشکیل یافته از پائین به بالا.

۳ - دموکراسی مشارکتی و مستقیم (نه دموکراسی نمایندگی توسط احزاب و انجمن‌ها و دموکراسی عبارت است از حکومت مردم بر مردم توسط مردم)، همین امر باعث می‌گردد تا استبداد دیگر در چنین جوامعی قدرت باز تولید نداشته باشد و نهادهای مدیریتی در عرصه این دموکراسی سوسیالیستی نسبت به هم

دیگر پاسخگو باشند.

فاز «سوسیالیست برای دموکراسی»: فونکسیون مثبت سوسیالیسم برای دموکراسی در مدل (اجتماعی - سیاسی - اقتصادی) دموکراسی - سوسیالیستی در زمانی مشخص و قابل تبیین و تعریف می‌باشند که ما در باب امکان رهایی انسان و اجتماع خودبنیاد سخن بگوئیم و کار سوسیالیسم در مدل دموکراسی سوسیالیستی تبیین پروژه رهایی‌بخش انسان و جامعه انسانی باشد، زیرا در رابطه با تبیین پروژه رهایی‌بخش انسان و جامعه انسانی است که در رویکرد نشر مستضعفین ما به «عدالت و سوسیالیسم» می‌رسیم. یعنی تنها توسط عدالت در عرصه‌های مختلف اعم از؛ عدالت سیاسی و عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی و عدالت حقوقی و عدالت جنسیتی و عدالت ملی و عدالت طبقاتی و عدالت آموزشی و غیره است که انسان و جامعه انسانی امکان رهایی پیدا می‌کند.

به همین دلیل «عدالت و سوسیالیست» در مدل دموکراسی سوسیالیستی به‌صورت «پروژه انسانی» مورد مطالعه قرار می‌گیرند، نه به‌صورت «پروژه صرف اقتصادی و اکونومیک». همین «جوهر انسانی» سوسیالیست در مدل دموکراسی - سوسیالیستی است که باعث می‌گردد تا پروژه رهایی انسان و جامعه انسانی به‌صورت حقی و حقوقی مورد مطالعه و تعریف قرار گیرند، نه به‌صورت تکلیفی و تقلیدی و تعبدی (آنچنانکه اسلام فقاهتی تعریف می‌نماید). بنابراین با توجه به موارد فوق در آنچه که در تبیین دموکراسی سوسیالیستی می‌توانیم به‌صورت فرموله شده بگوئیم اینک:

۱ - در پاسخ به این سؤال که چرا در برابر ترم‌های «سوسیالیسم» و «سوسیال دموکراسی» ما بر «دموکراسی سوسیالیستی» تکیه می‌نمائیم؟ باید بگوئیم که در رویکرد ما «دموکراسی به حکومت مردم بر مردم توسط مردم تعریف می‌شود و دموکراسی فقط محدود به عرصه سیاسی و شکل حکومتی نمی‌شود، بلکه به عرصه‌های اقتصادی و معرفتی قابل تعمیم می‌باشد» (بطوریکه می‌توانیم سوسیالیسم را به دموکراسی اقتصادی و پلورالیسم معرفتی را به دموکراسی معرفتی نیز تعریف نمائیم). به همین دلیل «دموکراسی اعم از سوسیالیسم» می‌باشد و به همین دلیل معتقدیم که باید به جای ترم «سوسیال دموکراسی» یا «سوسیال دموکراتیک» از «دموکراسی - سوسیالیستی» استفاده بشود. مضافاً بر اینکه پسوند سوسیالیستی برای دموکراسی در مدل دموکراسی - سوسیالیستی خود جوهر سوسیالیست را که دموکراسی در سه مؤلفه آن می‌باشد تبیین و تعریف می‌نماید.



۲ - منهای تعریف و عنوان و قالب در ترم دموکراسی - سوسیالیستی آنچه در این مدل اجتماعی - سیاسی - اقتصادی قابل اهمیت می‌باشد جوهر تبیین تاریخی و اجتماعی و سیاسی این مدل می‌باشد. زیرا:

اولاً این مدل در تبیین تاریخ بشر از آغاز الی الان بر «مبارزه طبقاتی» تکیه می‌کند و «دینامیزم تاریخ بشر» را بر پایه مبارزه طبقاتی به‌صورت دیالکتیکی تعریف می‌نماید. هر چند که در این رابطه به نفی دینامیزم برونی به‌صورت شرط (نه اساس) نمی‌پردازد.

ثانیاً این مدل در چارچوب دو جنبش عدالت‌خواهانه و آزادی‌طلبانه با اولویت و تعمیم جنبش عدالت‌خواهانه بشر از آغاز شروع مبارزه طبقاتی به‌عنوان دینامیزم درونی حرکت تاریخ - حتی جنبش آزادی‌خواهانه بشر - را هم در چارچوب استحقاق بشری و انسانی به‌عنوان یک حق طبیعی و اجتماعی و انسانی در عرصه جنبش عدالت‌خواهانه بشر تعریف و تبیین می‌نماید. و لذا در این رابطه است که در تحلیل سوسیالیستی و آزادی‌خواهانه بشر بر عنصر نابرابری به‌عنوان ناهنجاری تاریخی و اجتماعی تکیه دارد و از این مسیر است که در چارچوب این مدل به تبیین مکانیزم رهایی بشر می‌پردازد و جوهر مبارزه رهایی‌بخش را تکیه بر دو جنبش عدالت‌خواهانه و آزادی‌طلبانه می‌داند.

۳ - در مدل دموکراسی سوسیالیستی هر چند مبارزه طبقاتی به‌صورت دینامیزم دیالکتیکی و درونی تاریخی و به‌عنوان موتور تاریخ و حرکت اجتماعی بشر در عرصه دو جنبش عدالت‌خواهانه و آزادی‌طلبانه تعریف می‌شود (برعکس رویکرد ذات‌گرایانه کارل مارکس و سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا)، ما معتقدیم که طبقه واقعی نیست که در خارج (آنچنانکه کارل مارکس می‌گفت) باید کشف گردد، بلکه برعکس «طبقه یک مفهوم مجرد است که پیشگام مستضعفین توسط آگاهی طبقاتی در گروه اجتماعی بالنده جامعه» ایجاد می‌نماید و به‌موازات «ایجاد مفهوم طبقه توسط آگاهی طبقاتی (پیشگام) است که طبقه (همراه با خودآگاهی طبقاتی گروه بالنده اجتماعی) بدل به رابطه و پیوند آن گروه اجتماعی» می‌گردد.

بنابراین برعکس رویکرد ذات‌گرایانه کارل مارکس (نشر مستضعفین ایران به‌عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در چارچوب مدل دموکراسی - سوسیالیستی هرگز وظیفه پیشگامان مستضعفین ایران «کشف طبقه کارگر در عرصه انتقال آگاهی طبقاتی به گروه اجتماعی کارگران ایران» نیست، بلکه برعکس معتقد است که طبقه در

خارج برای گروه بزرگ اجتماعی کارگران ایران وجود ندارد تا پیشگام موظف به کشف آن باشد! به عبارت دیگر این پیشگام مستضعفین ایران هستند که باید طبقه را به‌صورت یک مفهوم مجرد و در چارچوب آگاهی طبقاتی و تبیین مبارزه طبقاتی به‌عنوان موتور تاریخ به گروه عظیم اجتماعی کارگران ایران وارد نماید و توسط آگاهی طبقاتی این مفهوم مجرد را در عرصه مبارزه طبقاتی گروه بزرگ کارگران ایران بدل به رابطه طبقاتی بین تمامی گروه عظیم کارگران ایران - از پرولتاریای صنعتی تا کارگران خدماتی و توزیعی تا معلمان و پرستاران و مزدبگیران و حاشیه‌نشینان و بازنشستگان و بیکاران و غیره - بکند و تنها بعد از استحاله مفهوم مجرد طبقه به رابطه طبقاتی توسط آگاهی طبقاتی پیشگامان مستضعفین ایران است که مبارزه طبقاتی و هم بستگی طبقاتی و اعتلای جنبش طبقاتی کارگران ایران شکل می‌گیرد.

ادامه دارد



که از نو باید او را شناخت!

آیا پروژه «اصلاح دینی» در جامعه ما، جز از مسیر «اقبال لاهوری» ممکن می‌باشد؟

رابطه بود که روحانیت حوزه‌های فقهاتی و در رأس آنها شیخ مرتضی مطهری جهت مبارزه با شریعتی این شعار «اسلام منهای روحانیت شریعتی» را خطرناکترین شعار ضد حوزه‌های فقهاتی در تاریخ اسلام می‌دانستند و برای همین بود که خمینی در طول عمر خود حتی حاضر نشد برای یکبار نام شریعتی را بر زبان بیاورد و در نامه پاسخ به تسلیت دانشجویان خارج کشور به او دیدیم که با طرح توصیه‌های اخلاقی سر و ته نامه را به هم بست. همچنین در رابطه با این شعار بود که شیخ مرتضی مطهری در نامه به خمینی در خصوص مرگ معلم کبیرمان شریعتی، «هجرت شریعتی را مأموریت ساواک شاه» تعریف کرد. **فیای الاء ربکما تکذبان.**

بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم در پاسخ به سوال‌های مطرح شده فوق نتیجه بگیریم که، در طول بیش از صد سالی که از عمر پروژه بازسازی فکر دینی در اسلام یا پروژه اصلاح دینی اقبال می‌گذرد:

اولاً آنچنانکه اقبال و شریعتی معتقدند، اصلاح سیاسی و هر گونه حرکت تحول‌خواهانه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در جوامع مسلمین اعم از شیعه و سنی، در گرو «انجام پروژه اصلاح دینی» می‌باشد.

ثانیاً پروژه اصلاح دینی باید در چارچوب «پروژه بازسازی دینی به انجام برسد نه پروژه احیاء دینی»، چراکه آنچنانکه اقبال معتقد بود، تمامی زیربنای نظری و کلامی و فلسفی و فقهی و اجتماعی و سیاسی اسلام و مسلمانان باید از نو مورد بازسازی مجدد قرار گیرد.

با همه این تفاسیر اگر بپذیریم که استارت پروژه اصلاح دینی در جوامع مسلمین در طول ۱۴ قرن گذشته توسط علامه محمد اقبال لاهوری زده شده است و مانیفست این پروژه اصلاح دینی اقبال در کتاب‌گرائسنگ «بازسازی فکری دینی در اسلام» او تدوین پیدا کرده است، حال سوالی که مطرح می‌شود اینک، آیا با اینکه بیش از یک قرن از عمر پروژه بازسازی اقبال می‌گذرد و در طول این یک قرن نظریه‌پردازان مسلمان به انحاء مختلف تلاش کرده‌اند تا در رابطه با شعار تجدید بنای اسلام، حرکت جدید نظری و عملی از خود نشان دهند، آیا اکنون که در قرن بیست یکم قرار داریم، برای انجام پروژه اصلاح دینی، غیر از آن چارچوبی که اقبال در منظومه معرفتی خود در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام فرموله و تئوریزه کرده است، راه دیگری وجود دارد؟

آیا در کل پروژه «اصلاح دینی شریعتی» که در اسلام‌شناسی ارشاد مدون گردیده است، روش شریعتی خارج از چارچوب پروژه فرموله شده و تئوریزه شده اقبال لاهوری در کتاب بازسازی فکر دینی می‌باشد؟

آیا اصلاح دینی آنچنانکه اقبال می‌گوید می‌تواند بدون «اجتهاد در اصول اساسی اسلام» اعم از خداشناسی و معاد و وحی و نبوت و ختم نبوت صورت گیرد؟

آیا آنچنانکه شیخ مرتضی مطهری در رد حرکت اقبال می‌گوید، می‌توان بدون اجتهاد در اصول، تنها توسط اجتهاد فقهی به وسیله فقهای حوزه‌های فقهاتی به اصلاح دینی دست پیدا کرد؟

آیا اصلاً روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه و سنی صلاحیت اصلاح دینی دارند؟ اگر دارند، چرا در طول ۲۵۰ سال گذشته در جوامع مسلمین اعم از شیعه و سنی اصلاح دینی توسط «اجتهاد در اصول» تنها توسط اندیشمندان و نظریه‌پردازان مسلمانی صورت گرفته است که اصلاً نه در حوزه‌های فقهاتی شیعه و سنی درس خوانده‌اند و نه توافق فکری با رویکرد اسلام فقهاتی شیعه و سنی داشته‌اند؟ و برعکس، همه آنها از نظر نظریه‌پردازان فوق، یکی از ضرورت‌های اصلاح دینی مبارزه با اسلام دگماتیست روحانیت می‌باشد. آنچنانکه در این رابطه دیدیم که معلم کبیرمان شریعتی در نامه به پدرش استاد محمد تقی شریعتی اعلام کرد که «آنچنانکه مصدق شعار اقتصاد بدون نفت سر داد، من معتقد به اسلام منهای روحانیت هستم» نیاز به گفتن ندارد که شعار «اسلام منهای روحانیت شریعتی» همان شعار «اسلام منهای فقهات» و شعار «نفی اسلام دگماتیست حوزه‌های فقهاتی» می‌باشد، که شریعتی در راستای پروژه اصلاح دینی خود در جوامع مسلمین اعم از شیعه و سنی معتقد به نفی اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و ولایتی بود و باز در همین

ثالثاً آنچنانکه اقبال در سه فصل اول کتاب بازسازی فکر دینی خود تبیین نموده است «پروژه اصلاح دینی یا پروژه بازسازی فکر دینی» باید از تجدید بنای خدانشناسی مسلمانان آغاز شود، چراکه هم اقبال و هم شریعتی معتقد بودند که از بعد از «انحطاط در خدانشناسی مسلمانان بوده است که انحطاط کلامی و فلسفی و فقهی و عرفانی و حتی سیاسی مسلمانان شکل گرفته است» چراکه با خدانشناسی ارسطویی و افلاطونی که از قرن دوم توسط دارالحکمه مأمون عباسی وارد دیسکورس و اندیشه مسلمانان شد و «الله» خدای قرآن و خدای پیامبر اسلام جای خود را به خدای ماوراءالطبیعه و خدای مثلی و خدای محرک اولیه و علت اولی ارسطویی و افلاطونی داد، «انحطاط در خدانشناسی مسلمانان آغاز شد» و به موازات این انحطاط در خدانشناسی بود که انحطاط عرفانی و انحطاط کلامی و انحطاط فلسفی و انحطاط سیاسی در عرصه اسلام تاریخی شکل گرفت و صد البته نخستین نظریه‌پردازی که به این مهم دست پیدا کرد، حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری بود.

لذا در این رابطه بود که او علاوه بر اینکه پروژه بازسازی اسلام خود را در کتاب‌گرا‌نسنگ بازسازی فکر دینی در اسلام که مانیفست اندیشه‌های او در این رابطه می‌باشد، با بازسازی خدانشناسی آغاز کرده است، سه فصل آغازین این کتاب هفت فصلی را در رابطه با بازسازی خدانشناسی مسلمانان قرار داده است. آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی، ۹ درس اول اسلام‌شناسی ارشاد را، در رابطه با تبیین توحید یا بازسازی خدانشناسی مسلمانان قرار داده است. فراموش نکنیم، که پیامبر اسلام در چارچوب بازسازی ادیان ابراهیمی، جهت بازسازی خدانشناسی قرن هفتم میلادی بشر، محوری‌ترین تجربه دینی خود را «الله» قرار داد و چه در آیات قرآن و چه در پروژه حج، تمام تلاشش بر این امر قرار داشته است، تا توسط بازسازی خدانشناسی بشر قرن هفتم میلادی حول «الله» تمامی ادیان ابراهیمی را در این چارچوب بازسازی نماید. آنچنانکه امام علی در نهج البلاغه در چارچوب ۳۰۰ خطبه یا سخنرانی و ۱۰۰ نامه و نزدیک به ۵۰۰ کلمات قصار خود، در این رابطه سعی بلیغی داشته است.

بنابراین به این دلیل بوده است که هم آرمان مستضعفین در طول ۴۱ سال گذشته و هم نشر مستضعفین در طول ۹ سال گذشته، به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ادامه راه اقبال و شریعتی، بزرگ‌ترین رسالت نظری خود را «اصلاح دینی» یا «بازسازی اسلام تاریخی» تعریف کرده است و باز در این رابطه بوده است که پیوسته «پروژه اصلاح دینی خود را، از بازسازی خدانشناسی آغاز کرده است» و در طول دوران حیات سیاسی - عقیدتی برونی

خود - از سال ۱۳۵۸ تا به امروز، پیوسته هم در تبیین مقولات فلسفی و هم در تفاسیر قرآن و نهج البلاغه و هم در تبیین مقولات ایدئولوژیک خود، بر این مهم پای فشرده است و بر این امر اعتقاد راسخ دارند که برای «بازسازی اسلام تاریخی» باید از «بازسازی خدانشناسی و توحید» شروع بکنیم و از آنجائیکه از دیدگاه نظریه‌پردازان آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین، انحطاط خدانشناسی مسلمانان امروز مولود خدانشناسی فلسفه یونانی و کلام اشعری و عرفان و تصوف گذشته و اسلام فقاهتی و روایتی هزار ساله حوزه فقاهتی شیعه و سنی می‌باشد، در این رابطه جهت دستیابی به شناخت «الله، خدای قرآن و محمد» هم آرمان مستضعفین و هم نشر مستضعفین پیش از هر امری تلاش می‌کنند تا خدانشناسی ارسطویی و افلاطونی و خدانشناسی عرفا و خدانشناسی متکلمین اشعری و خدانشناسی اسلام فقاهتی و اسلام روایتی هزار ساله حوزه‌های فقاهتی شیعه و سنی را به چالش بکشند.

فراموش نکنیم که آغاز انحطاط خدانشناسی در جوامع مسلمین معلول فلسفه یونانی بود که از قرن دوم هجری توسط تأسیس دارالحکمه مأمون عباسی و ترجمه آثار ارسطو و افلاطون آغاز گردید و از آنجا بود که بخصوص از بعد اسلامیزه کردن فلسفه یونانی توسط ابن رشد و فارابی و ابن سینا، این انحطاط خدانشناسی وارد عرصه‌های دیگر نظری مسلمانان، اعم از تصوف و عرفان و فقه کلام گردید، بر این مطلب بیافزاییم که هم اقبال و هم شریعتی در عرصه پروژه بازسازی نظری اسلام، یا پروژه اصلاح دینی خود، معتقد بودند که بازسازی اصول و فروع دیگر اسلام تاریخی، مثل نبوت و معاد و وحی و ختم نبوت و انسان و اجتماع و تاریخ، همه در گرو «بازسازی خدانشناسی» می‌باشد، چراکه توسط خدای سلطانی و مقتدر و بیکار و بیرون از وجود و نشسته در ماوراءالطبیعه و محصور در زندان علم باری، فلاسفه یونان «نه اختیار و آزادی انسان» قابل تبیین است و نه وحی نبوی پیامبر اسلام و آخرت و قیامت قابل تبیین می‌باشد.

به همین دلیل از دیدگاه اقبال و شریعتی، نخستین قربانی و قتل خدای سلطانی و مقتدر و مستبد فلاسفه یونان، «له شدن بی‌نهایت کوچک (انسان) در زیر گام‌های بی‌نهایت بزرگ (خدای سلطانی) افلاطونی و ارسطویی بوده است» و از آنجائیکه کلیدواژه منظومه معرفتی اقبال و شریعتی، «انسان مختار و انسان آزاد می‌باشد» و اصلاً دستگاه‌سازی فلسفی و کلامی اقبال و شریعتی از «انسان آزاد و مختار» شروع می‌شود و از آنجائیکه هم افلاطون و هم ارسطو، جهت دستیابی به «انسان مجبور و غیر مختار» و جهت به چالش کشیدن اختیار و اراده انسان توسط تبیین خدای مقتدر و سلطانی و بیرون از وجود و بی‌رابطه دو طرفه با انسان، به این

مهم دست پیدا کرده بودند، در نتیجه هم اقبال و هم شریعتی، برای دستیابی به انسان مختار و با اراده و آزاد و انتخاب‌گر و آفریننده و خلاق، قبل از هر امری خود را موظف می‌دیدند تا به چالش با خداشناسی افلاطونی و خداشناسی ارسطویی و خداشناسی فلاسفه یونان بپردازند و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که هم اقبال و هم شریعتی جهت تبیین انسان آزاد و با اراده و مختار و آفریننده و خلاق بوده است که خود را موظف دیدند تا توسط بازسازی خداشناسی مسلمانان و مبارزه با خدای فلسفی افلاطونی و ارسطویی، به این مهم دست پیدا کنند.

فراموش نکنیم که هم اقبال و هم شریعتی معتقدند بودند که عامل اساسی انحطاط سیاسی و انحطاط اجتماعی و انحطاط تمدنی مسلمین در طول هزار سال گذشته «ظهور انسان مجبور و بی‌اراده و گرفتار در حصار جبر عرفا و فقها و متکلمین و فلاسفه گذشته مسلمانان بوده است». در نتیجه در این رابطه بوده است که هم اقبال و هم شریعتی معتقد بودند که در این شرایط برای رهایی مسلمانان از جور استعمار و استبداد و استثمار و استثمار هیچ راهی وجود ندارد مگر اینکه ابتدا به نجات انسان مجبور و بی‌اختیار و گرفتار در جبر خدایان آسمان بپردازیم و تا زمانیکه نتوانیم به ظهور انسان آزاد و مختار و با اراده و خلاق و آفریننده‌ای، که جانشین خدا در زمین می‌باشد، در میان مسلمین عصر حاضر دست پیدا کنیم، امکان رهایی مسلمانان از جور استبداد و استثمار و استثمار وجود ندارد.

باز هم بر این مطلب بیافزاییم که، از نظر اقبال و شریعتی، از آنجائیکه پروژه اصلاح‌گرایی (نه اصلاح‌طلبی سیدجمال) در چارچوب بازسازی نظری اسلام و بازسازی عملی و سیاسی مسلمانان (برعکس سیدجمال) در گرو حرکت دو مؤلفه‌ای هماهنگ نظری و عملی می‌باشد، همین امر باعث گردیده است، تا هم اقبال و هم شریعتی، کلیدواژه استراتژی نجات‌بخش اسلام و مسلمین و پروژه اصلاح دینی خود را در تولد «انسان آزاد و مختار و با اراده و خلاق تعریف کنند». آنچنانکه در این رابطه می‌توان به ضرس قاطع دآوری کرد که عمود خیمه منظومه معرفتی در عرصه کلامی و فلسفی و عرفانی و سیاسی و حقوقی انسان مختار و با اراده و خلاق و آفریننده می‌باشد. لذا اگر انسان آزاد و مختار و آفریننده را از منظومه معرفتی اقبال و شریعتی حذف کنیم، کل خیمه معرفتی اقبال و شریعتی فرو خواهد ریخت. کینه و نفرت اقبال به افلاطون و حافظ و مبارزه شریعتی با عرفان مولوی و زهد غزالی و پیروز دانستن فلاسفه، همه در

این رابطه قابل تفسیر می‌باشد، چراکه مرز «عرفان اقبال و شریعتی» با «عرفان کلاسیسم و سنتی گذشته مسلمانان، اعم از حافظ و مولوی و غیره» در همین اختیار و اراده و خلاقیت انسان نهفته است.

علیهذا به این دلیل است که می‌توانیم در مقایسه با عرفان جبرگرا و اختیارستیز و اجتماع‌ستیز و دنیاگریز مولوی و حافظ و دیگر عرفای مسلمان هزار ساله گذشته، چنین دآوری کنیم که برعکس عرفان مولوی و حافظ که با نظریه اختیارسوز و اراده‌سوز و آزادی‌سوز «فنا فی الله» اراده و اختیار انسان را نفی می‌کنند، عرفان اقبال و شریعتی، عرفان انسان‌محور و اراده‌گرا و دنیاگرا و اجتماع‌ساز و تغییرگرا و تعهدآور و مسئولیت‌آفرین و جبرستیز و جامعه‌گرا و ضد افلاطونی می‌باشد:

میان آب و گل خلوت گزیدم
زافلاطون و فارابی بریدم
نکردم از کسی در یوزۀ چشم
جهان را جز بچشم خود ندیدم
راهب دیرینه افلاطون حکیم
از گروه گوسفندان قدیم
رخش او در ظلمت معقول گم
در کهستان وجود افکنده سم
آنچنان افسوس نامحسوس خوردم
اعتبار از دست و چشم و گوش برد
گفت سرّ زندگی در مردن است
شمع را صد جلوه از افسردن است
بر تخیل‌های ما فرمان رواست
جام او خواب‌آور و گیتی ریاست
گوسفندی در لباس آدم است
حکم او بر جان صوفی محکم است
عقل خود را بر سر گردون رساند
فکر افلاطون زیان را سود گفت
منکر هنگامه موجود گشت
قوم‌ها از سکر او مسموم گشت
خفت و از ذوق عمل محروم گشت

کلیات اقبال لاهوری - اسرار خودی - ص ۲۴ - س ۱ به بعد

ادامه دارد



«خدای اقبال» «خدای شریعتی» ۳

آن فراموش می‌گردید؛ که برای فهم و درک این مهم تنها کافی است به ارزیابی اسلام صوفیانه و اسلام فیلسوفانه و اسلام متکلمانانه در بیش از هزار سال گذشته بپردازیم. تا بینیم که چگونه اندیشه آنها در عرصه تبیین جهان آلوده و تحریف گردید و چگونه رویکرد فلاسفه قدیم یونان و تصوف هند شرقی اندیشه آنها را مسخ کرده است تا آنجا که نه تنها تبیین جهان فلاسفه و متکلمین و عارفان و صوفیان مسلمان در هزار سال گذشته، متأثر شش دانگ این اندیشه‌ها شده است، حتی تفسیر و برداشت آنها از قرآن هم در طول هزار سال گذشته متأثر از این اندیشه‌ها بوده است. بطوریکه بدون آگاهی و فهم اندیشه‌های فلاسفه یونان و صوفیان هند شرقی نه فلسفه و نه عرفان و نه کلام و نه حتی تفاسیر قرآن گذشته مسلمانان قابل فهم نیست؛ و این بزرگترین مصیبتی بود که در طول بیش از هزار سال گذشته دامنگیر فرهنگ مسلمانان شد؛ و شاید اگر بگوئیم تاثیر منفی آن در عرصه نظری بیشتر از حمله مغول بوده است سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

چراکه مسلمانان در رابطه با حمله مغول و تیمور و غیره بالاخره از آنها برداشت جنگ و دشمن داشتند و لذا در درازمدت توانستند ضمن نفی آنها به ترمیم خرابی‌ها بپردازند؛ اما در خصوص هجمه فلسفه یونانی و تصوف هند شرقی و مذاهب ساختگی طبقات حاکمه به اندیشه مسلمانان، اوضاع غیر از این بود، به همین دلیل ویرانی‌های نظری مسلمانان چه در عرصه کلام و چه در عرصه فلسفه و چه در عرصه عرفان تصوف الی زماننا هذا باقی مانده است و جای تعجب ندارد که اقبال در مقدمه کتاب «سیر حکمت در ایران»، که تز دکترای او بوده است، کتاب خود را با این سؤال آغاز می‌کند که چرا در مغرب زمین از بعد از

با تمام این اختلافات در فلسفه یونانیان پنج قرن قبل از میلاد در راستای تبیین جهان، اصل روح و ایده یک اصل محوری بود که آنها توسط این اصل تلاش می‌کردند تا به تبیین جهان بپردازند. البته در همین دوران پنج قرن قبل از میلاد، به موازات تکوین فلسفه در یونان، تصوف در هند شرقی هم در حال تکوین بود. هر چند که این جماعت می‌کوشیدند تا برعکس جماعت فلسفی یونانی، «در تبیین جهان، اصل محوری را از روح فلسفی یونانی به نفس و خود انسان تغییر دهند»، با همه این احوال در تحلیل نهائی، این‌ها هم در دام همان اصل روح نئو افلاطونی‌ها افتادند. در نتیجه نتوانستند آنچنانکه مدعی بودند، بر پایه اصل نفس و خود به تبیین جهان بپردازند.

البته در تقسیم‌بندی شاخه‌ای، ما در برابر فلاسفه یونانی قدیم که بر پایه اصل روح به تبیین جهان می‌پرداختند، می‌توانیم تصوف هند شرقی را در این رابطه و در همان دوران پنج قرن قبل از میلاد جزء نظریه‌پردازانی معتقد به نفس به عنوان اصل اعتقاد در برابر روح فلسفی یونان قرار دهیم. پس از این دو مشرب مختلف در تبیین جهان و در ادامه آنها نوبت به انبیاء و در رأس آنها انبیاء ابراهیمی می‌رسد. چراکه از آغاز تکوین تاریخ اندیشه الی یومنا هذا تنها سه گروه بودند که خود را موظف به تبیین جهان می‌دانستند، نخست فلاسفه و بعد عارفان و صوفیان و سوم انبیاء الهی و در رأس آنها انبیاء ابراهیمی. هر چند که از بعد از پیدایش مدرنیته و علم تجربی و ساینس گروهی تحت عنوان فلسفه علم کوشیدند به صورت مستقل از فلاسفه و انبیاء و عارفان به این مهم بپردازند که البته تا کنون ره به جایی نبرده‌اند.

به هر حال در کنار تبیین فلسفی جهان، «فلاسفه و صوفیان» سومین رویکردی که از همان آغاز به تبیین جهان پرداختند رویکرد انبیاء الهی و در رأس آنها رویکرد انبیاء ابراهیمی بود. آنها بر عکس فلاسفه قدیم یونان که اصل جهان جهت تبیین روح و ایده مطرح می‌کردند، و برعکس صوفیان هند شرقی که اصل جهان و وجود را در عرصه تبیین خود و نفس مطرح می‌کردند، «خدا» را به عنوان یک واقعیت، به عنوان اصل جهان مطرح می‌کردند. البته مهمترین تحول و تغییراتی که در رابطه با این رویکرد گروه انبیاء در راستای تبیین جهان بر پایه اصل خدا اتفاق افتاد، این بود که اندیشه و رویکرد آنها از سه طرف مورد تحریف واقع شد. چراکه از یکطرف سلطه جهانی فلسفه یونانی قدیم این رویکرد را به چالش و تحریف می‌کشید و از طرف دیگر سونامی رویکرد صوفیانه هند شرقی، به جان رویکرد پیامبرانه انبیاء الهی و ابراهیمی افتاد و از جانب سوم، اندیشه طبقه‌های حاکم بود که در پوشش مذهب‌های ساختگی به تحریف رویکرد توحیدی انبیاء الهی پرداختند.

در نتیجه به علت همین هجمه همه جانبه بود که در طول بیش از ۲۵ قرن گذشته این رویکرد دچار تحریفات مختلف ساختاری در رابطه با تبیین جهان شد آنچنانکه گاهی این رویکرد، به صورتی دچار تحریف و انحراف می‌شد که اصل اولیه



وداع با قرون وسطی و آغاز مدرنیته انواع مکتب‌های رنگارنگ فلسفی دیگری تکوین پیدا نکرده است؟ اما در میان مسلمانان در طول بیش از هزار سال به جز دو مشرب افلاطونی و ارسطویی یا اشراقی و مشائی، رویکرد دیگر فلسفی بوجود نیامد؟

علی‌ایحال در این رابطه می‌باشد که اقبال در آرایش اهداف حرکت اصلاح‌گرایانه نظری خود و پروژه بازسازی فکر دینی خود، نخستین هدف خود، «تفسیر روحانی از جهان» اعلام می‌کند که در فصل دوم و سوم کتاب بازسازی فکر دینی به این مهم می‌پردازد. به راستی سوالی که در این رابطه مطرح می‌شود، اینکه مگر از بعد از ۲۵۰۰ سال عمر تاریخ اندیشه فلسفی بشر و عمر تصوف هند شرقی و عمر حرکت انبیاء الهی و بیش از ۱۴ قرن که از عمر اسلام و نظریه‌پردازان مسلمان می‌گذرد، بشریت و مسلمانان قرن بیستم فارغ از یک تفسیر روحانی از جهان بوده‌اند که اقبال در سر آغاز قرن بیستم، در سر لوحه اهداف خود قرار می‌دهد؟

در پاسخ به این سؤال باید بگوئیم که متأسفانه موضوع از این قرار بوده است. البته منهای این خلاء تبیینی از جهان، باید در نظر داشته باشیم که از نظر اقبال و شریعتی هر گونه تحول نظری در عرصه بازسازی اسلام و مسلمین مستلزم بازتبیین جهان می‌باشد. چرا که هم اقبال و هم شریعتی معتقد بودند که برای انجام تحولات اصلاح‌گرایانه عملی در مسلمانان، باید قبل از آن، «مبانی فلسفی اندیشه مسلمانان دچار تحول نظری مثبت بشوند» به همین دلیل مثلاً اقبال از آنجائیکه عامل انحطاط مسلمانان در روحیه جبرگرایی صوفیانه می‌دانست، راه نجات مسلمین از انحطاط در جایگزین کردن روحیه اختیارگرایی به جای روحیه جبرگرایی صوفیانه تشخیص می‌داد؛ و همین امر باعث گردید تا جهت بازگشت روحیه اختیارگرانه به مسلمانان در قرن بیستم و مقابله با روحیه جبرگرایی آنها، «او ابتدا در عرصه اجتهاد کلامی، به تبیین خدای مختار» بپردازد.

در چارچوب تبیین اختیار خداوند و خداوند مختار، «مسلمانان را آموزش دهد که تا زمانیکه آنها به خداوند محصور و گرفتار در جبر علم خویش و جبر علیت و جبر مقدرات از پیش تعیین شده خود توسط علم باری، اعتقاد داشته باشند، چنین مسلمانانی نمی‌توانند، انسان‌های مختاری باشند و در راه حرکت رهانی‌بخش خود گام بردارند».

علی‌هذا، به همین دلیل اقبال برای استحالته اراده مسلمانان از صورت جبرگرایی به صورت مختارگرایی و ساختن انسان با اراده و مختار از مسلمانان، قبل از هر چیز تلاش می‌کند تا خدای مجبور و محصور و بی‌اراده مسلمانان را با بازتبیین جدید کلامی مسلمانان، بدل به خدای مختاری بکند، که در عین حالی

که فاعل است و خالق است و بدون نقشه قبلی در عرصه تکامل وجود در حال خلق جدید می‌باشد و هستی در عرصه یک سیستم باز می‌سازد و خلق می‌کند و به عنوان یک فاعل (نه ناظر و نه صانع) آن را به جلو می‌برد، عالم از حیات شروع شده نه از ماده، زمان در اعماق وجود این حیات قرار دارد، نو شدن حال‌ها و رفتن آن کهنه‌ها همه در چارچوب زمان طبیعی انجام می‌گیرد، خود خداوند به علت اینکه دائماً در حال خلق جدید می‌باشد، زمان‌مند است و در عرصه تکامل بخشیدن به وجود تکامل‌مند است.

آینده باز است، آینده از قبل توسط قضا و قدر مشخص نشده است، قضا و قدر از پیش مشخص شده‌ای به عنوان نقشه بر خلقت دائماً جدید خداوند حاکم نیست، این خلقت دائماً در حال انجام خداوند است که هم نو می‌سازد و هم آینده و هم در عرصه نوسازی جهان را گسترش می‌دهد. تکامل را بر جهان حاکم می‌کند؛ و ماده در تسخیر حیات می‌باشد؛ و حیات در تسخیر زمان و تکامل است؛ و دائماً جهان در عرصه سیستم باز و آینده باز، بدون نقشه و بدون قضا و قدر از پیش تعیین شده توسط خداوند فاعل و خالق به پیش می‌رود. دائماً کهنه‌ها از بین می‌روند؛ و دائماً نواها جای کهنه‌های گذشته را می‌گیرد و ماده مولد حیات نیست؛ و ماده مولد نو شدن وجود نیست؛ و خود ماده مرتبه نازلی از حیات می‌باشد.

حیات و زمان عین نو شدن همین جهان است. جهان در خداست. نه اینکه خدا در جهان باشد. زمان امری خطی نیست تا به عنوان ظرف بتواند جهان مظلوف را در خود جای دهد. زمان صفتی است، بر حیات تکامل‌مند وجود. نه ظرفی است بر طبیعت از پیش مقدر شده. هیچ چیز از پیش مقدر نشده است. همه چیز در حال ساختن به سوی آینده باز می‌باشد. حیات و ماده در وجود در پیوند با هم تکوین پیدا می‌کنند. حیات در هستی از ماده حاصل نشده بر ماده اضافه گردیده است. اصل جهان بر حیات سوار است نه بر ماده. حیات ایده و روح یونانی نیست. حیات یک واقعیت است، در همین جهان. هرگز نباید، حیات را با روح و ایده فلاسفه قدیم تعریف کنیم، بلکه بالعکس حیات با همین واقعیت و در همین جهان قابل تعریف می‌باشد.

بدون خداوند، نه حیات می‌توان تعریف کرد، نه تکامل، و نه نو شدن‌ها و نه رفتن کهنه‌ها. حیات اصالت دارد نه روح و ایده و نفس و ماده. خود حیات با خداوند بر جهان اضافه شده است. حیات گرچه سوار ماده می‌باشد، اما بر این جهان اضافه شده است، حیات است که عامل تکوین زمان و تکامل و گسترش وجود می‌باشد. حیات است که نو پدید می‌آورد. حیات است که کهنه‌ها را به عقب می‌راند. خداوند بی‌مثال در حیات است که دائماً در جهان خود را به نمایش می‌گذرد و تجلی می‌نماید. بی‌شناخت حیات در

وجود امکان شناخت خداوند وجود ندارد.

صانع نیوتنی نیست. خدای اقبال و شریعتی، خدای ابراهیم خلیل است که در عرصه دیالکتیک وجود تنگاتنگ با ماده و انسان قرار می‌گیرد، اما در آن حلول نمی‌کند، در نتیجه همین خدای اقبال و شریعتی است که نه محصور علم از پیش تعیین شده خود می‌باشد و نه زندانی اصل علیت ارسطویی است و به همین دلیل در رویکرد اقبال و شریعتی تنها با چنین خدای مختاری است که می‌توان مسلمان مختار با اراده خلق کرد.

دوباره از جنده بن جناده صحراگرد ابوذر غفاری دیگری برای قرن بیستم ساخت. تا او بتواند با عصیان بر علیه حصارها و جبرها انحطاط حاکم بر خود و جامعه و زمان و تاریخ را به چالش بکشد. به بیان دیگر از نظر اقبال و شریعتی تنها با تبیین فلسفی جدید از جهان و خداوند و انسان و جامعه و تاریخ است که می‌توان از مسلمانان انحطاطزده انسان‌های نو آفرید. به همین دلیل در اندیشه اقبال و شریعتی تفسیر روحانی از جهان تنها بیان یک نظریه فلسفی و عرفانی جدید در کنار نظریه‌های گذشته بشر نیست. بلکه بالعکس بازتولید رویکرد تبیین جهان پیامبران ابراهیمی بر پایه «اصل خدا» به عنوان محور وجود است. تا توسط آن بتوانند در قرن بیستم، انسانی نو از مسلمانان بیافرینند و جامعه‌ای نو خلق کنند و تاریخ نو بسازند.

علی ایحال در این رابطه است، ما حرکت اصلاح‌گرایانه نظری شریعتی را در ادامه پروژه بازسازی فکر دینی در اسلام اقبال می‌دانیم. چراکه شریعتی در پروژه بازسازی اسلام‌شناسی ارشاد خود از آنجائیکه با قرار دادن اصل جهان‌بینی به عنوان زیرساخت و سنگ زیربنای مکتب و اسلام کوشید تا برای اولین بار در چارچوب رویکرد پیامبرانه ابراهیمی «اصل محوری تبیین جهان را توحید قرار دهد»؛ و این توحید را از حصار ذهنی و مجرد ارسطویی خارج نماید؛ و توحید را وارد واقعیت انسان و جهان و جامعه و تاریخ بکند؛ و بدین ترتیب بود که او توانست، گامی بزرگ در ادامه راه اقبال بردارد؛ و مسلمانان را در راستای انسان‌سازی و جامعه‌سازی و تاریخ‌سازی ترغیب نماید؛ و از مسلمانان جبری و مطیع دیروز، مسلمانان جامعه‌ساز و تحول‌خواه و تاریخ‌ساز امروز بسازد.

ادامه دارد

ماهیت زمان با ماهیت حیات مشخص می‌شود. از آنجائیکه خداوند خالق و فاعل است، این خلق کردن در وجود بیرون از خداوند صورت نمی‌گیرد هر چند که جهان در خداوند است، بنابراین چون خلقت در حال تکامل می‌باشد، خداوند هم در حال تحول است. تحول خداوند، تحول از نقص به کمال نیست، بلکه تحول خداوند در عرصه خلقت دائم او معنی می‌یابد. خداوند ثابت و ساکن و بازنشسته و ناظر و صانع بیرون از جهان - آنچنانکه فلاسفه یونان می‌گفتند - نیست. خداوند بدون نقشه قبلی و بدون آینده از پیش تعیین شده و بدون قضا و قدر از پیش مشخص شده و بدون حصر علم باری خود و بدون حصر اصل علیت ارسطویی دائماً در حال خلق نو در وجود می‌باشد. دائماً بدون نقشه قبلی آینده متکامل و باز می‌سازد.

به همین دلیل اقبال می‌گوید برای تبیین جهان به جای ایده و روح یونانی و به جای نفس تصوف هند شرقی «باید از حیات شروع کنیم.»

لذا در این رابطه است که اقبال حتی وحی نبوی پیامبر اسلام را، در رابطه با همین حیات تبیین می‌کند و به همین دلیل است که اقبال زمان را در عرصه حیات به صورت نوزائی معنی و تعریف می‌نماید. خدای اقبال و شریعتی خدای هگل و اسپینوزا و افلاطون و ارسطو و مولوی و امام محمد غزالی و عطار و سنائی نیست، خدای محمد است، خدای حج است، خدای قرآن است، متافیزیک اقبال و شریعتی متافیزیک یونانی‌زده و متکلمین اشعری و معتزلی نیست. اقبال و شریعتی متافیزیک جدا از جهان و بیرون از جهان و جدای از انسان به نقد می‌کشند.

دیالکتیک شریعتی دیالکتیک در عرصه ماده کور فلسفی و انسان قضا و قدری که سرنوشتش از قبل مشخص شده است، نمی‌باشد. بلکه بالعکس دیالکتیک روشنی است که در بستر حیات بدون نقشه قبلی، به سوی آینده باز می‌رود و هیچ چیز در جهان برای او حصار نمی‌سازد. بزرگترین نقد شریعتی و اقبال، به کلام گذشته حتی به کلام یونانی‌زده اشاعره و معتزله، این است که «این‌ها بین انسان و خدا و بین جهان و خدا و بین ماده و خدا جدائی انداختند». دیالکتیک شریعتی چه در عرصه جهان و طبیعت و چه در عرصه انسان و چه در عرصه جامعه و تاریخ «نمایش پیوند خدا با جهان و ماده و انسان و تاریخ و جامعه در همین جهان است.»

خدای اقبال و شریعتی، خدای عدم مولوی نیست. خدای اقبال و شریعتی، خدای علت اولی ارسطویی نیست. خدای اقبال و شریعتی خدای حلولی هگلی نیست. خدای اقبال و شریعتی، خدای بازنشسته و خسته تورات نیست. خدای اقبال و شریعتی، خدای



عاشورای

گفتمانی؟

سیاسی؟

حکومتی؟

تصوفی؟

جهادی؟

کدامین عاشورا؟



ضریح‌پرستی و اسلام خرافه‌پرستی و اسلام زیارتی و شفاعتی و اسلام تعبدی و تقلیدی و تکلیفی که مقوم «عاشورای حکومتی» می‌باشند، جایگزین «اسلام قرآنی و نهج‌البلاغه‌ای و تطبیقی» بکند.

د - «عاشورای صوفیانه» یا «عاشورای تصوفی» که مقصود ما از «عاشورای تصوفی» همان عاشورائی است که مولوی در چارچوب همان رویکرد افلاطونی که به مرگ و روح و انسان دارد و در داستان رسیدن شاعر غریب در روز عاشورا به حلب در دفتر ششم مثنوی - ص ۱۰۹۴ - از سطر ۷۸۰ تا ۸۱۰ توصیف می‌نماید و در دیوان شمس در غزل ۲۷۰۷ - ص ۱۰۰۴ - سطر ۲۱ تا ۳۰ آنرا تبیین می‌نماید. در «عاشورای تصوفی» یا «عاشورای صوفیانه» مولوی:

اولاً عاشورای ۶۱ صحنه انتخاب فردی و حرکت فردی و مبارزه فردی با نفس خود می‌باشد. آنچنانکه خود او در مثنوی در این رابطه می‌گوید:

روح سلطانی ز زندانی بجست

جامه چه دریم و چون خابیم دست

چونک ایشان خسرو و دین بوده‌اند

وقت شادی شد چو بشکستند بند

سوی شادروان دولت تاختند

کنده و زنجیر را انداختند

روز ملکست و گش و شاهنشهی

گر تو یک ذره از ایشان آگهی

مثنوی - دفتر ششم - ص ۱۰۹۵ - س ۲

ثانیاً از نظر مولوی نبرد عاشورای ۶۱ «نبرد با خصم برون از نفس نیست، بلکه نبرد در عاشورا نبرد افراد با خصم درون خود بوده است»، چراکه مولوی بر سنت همه صوفیان انجام نبرد با خصم درون را به صورت مکانیکی و جدای از نبرد با خصم برون

همچنین فراموش نکنیم که ظهور و جداسازی دو فرقه شیعه و سنی از زمان آل‌بویه تکوین پیدا کرد، بطوریکه تا قبل از قرن چهارم ما هیچ‌گونه دیوارکشی هویتی و فرقه‌ای تحت عنوان تشیع و تسنن در جوامع مسلمین شاهد نبوده‌ایم. بر این مطلب بیافزائیم که صفویه مانند آل‌بویه جهت تثبیت هویت سیاسی خود در برابر امپراطوری عثمانی مجبور شد تا مانند آل‌بویه حکومت خودش را توسط دو بازوی «عاشورای حکومتی» و «اسلام فقاهتی» حوزه‌های فقهی بیمه نماید. البته داستان رژیم مطلقه فقاهتی در خصوص دو بازوی «عاشورای حکومتی» و «اسلام فقاهتی» با اشتراک بسیار با دو رژیم آل‌بویه و صفویه تفاوت‌های زیادی نیز دارند. چرا که؛

اولاً رژیم مطلقه فقاهتی حاکم برعکس آل‌بویه و صفویه در چارچوب نظریه «ولایت فقیه» خمینی و حاکمیت سیاسی و اقتصادی و مذهبی روحانیت حوزه‌های فقهی بر همه سرمایه‌های سیاسی و اقتصادی و معرفتی مردم نگون‌بخت ایران سنتز و مولود حوزه‌های فقاهتی و اسلام فقاهتی می‌باشد. در صورتی که اسلام فقاهتی مولود آل‌بویه و صفویه بودند نه برعکس و این دو از فرش تا عرش متفاوت از هم می‌باشند.

ثانیاً هدف آل‌بویه و صفویه از تأسیس «عاشورای حکومتی» تنها بسیج توده‌های قاعده جامعه در چارچوب احساس مذهبی فرقه‌ای بر علیه اهداف شوم سیاسی خود بوده است. اما (برعکس آل‌بویه و صفویه) تکیه استراتژیک رژیم مطلقه فقاهتی در ۴۰ سال گذشته بر «عاشورای حکومتی» علاوه بر سوء استفاده از شور مذهبی توده‌های ایران، تلاشی است تا «عاشورای حکومتی» اسلام مداحی‌گری و اسلام قیرپرستی و اسلام زیارتی و اسلام شفاعتی و اسلام خرافه‌پرستی و اسلام مفاتیح‌الجنانی و اسلام قالبی و اسلام دکماتیسم و اسلام روایتی و اسلام فقاهتی و اسلام ولایتی و اسلام حکومتی، جایگزین اسلام قرآنی و اسلام نهج‌البلاغه‌ای و اسلام «عاشورای گفتمانی» امام حسین و اسلام تطبیقی اقبال و شریعتی بکنند.

چرا که در طول ۴۰ سال گذشته سردمداران رژیم مطلقه فقاهتی در چارچوب پارادوکس‌های جناحی و جریان‌ی درون حاکمیت دریافته‌اند که «اسلام فقاهتی حوزه‌های فقهی نمی‌تواند در این شرایط تثبیت حاکمیت آنها را بیمه نماید». تضاد و جنگ‌های خونین ۴۰ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در رابطه با صف‌بندی روحانیت فقاهتی که حتی از مشروطیت تا به امروز ادامه دارد، معرف این حقیقت می‌باشد. به همین دلیل است که رژیم مطلقه فقاهتی علاوه بر سرمایه‌گذاری نجومی از بودجه کشور و سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران در حوزه‌های فقاهتی تحت مدیریت مصباح یزدی، جهت حکومتی کردن تشکیلات حوزه‌های فقاهتی تلاش می‌کند تا توسط سرمایه‌گذاری‌های نجومی بادآورده مردم نگون‌بخت ایران، اسلام مداحی‌گری و اسلام قیرپرستی و



تعریف می‌کند و حتی «نبرد مکانیکی با خصم درون» مهم‌تر از «نبرد مکانیکی با خصم برون می‌داند.»

ای شهان کشتیم ما خصم برون

مانند خصمی زو بتر در اندرون

کشتن این کار عقل و هوش نیست

شیر باطل سخره خرگوش نیست

دوز خست این نفس و دوزخ اژدهاست

کو به دریاها نگرده کم و کاست

چونک واگشتیم زبیکار برون

روی آوردیم به پیکار درون

قد رجعنا من جهاد الاصفیریم

با نبی اندر جهاد اکبریم

قوتی خواهیم زحق دریا شکاف

تا به سوزن بر کنیم این کوه قاف

سهل شیری دان که صفاها بشکند

شیر آن را دان که خود را بشکند

مثنوی - دفتر اول - ص ۷۱ - س ۱۴۰۹.

ثالثاً مولوی در عرصه تبیین عاشورای سال ۶۱ امام حسین اصلاً اعتقادی به «رابطه فرد با جامعه» و «مسئولیت اجتماعی فرد یا مسئولیت انسانی فرد» ندارد و اصلاً به مقوله‌ای به نام جامعه انسانی و رای فرد اعتقادی ندارد و اصلاً اعتقادی ندارد که در عاشورا حسین و یارانش در چارچوب مسئولیت اجتماعی و تاریخی و انسانی موظف به مبارزه با باطل زمان خود شده‌اند. بلکه تمامی تبیین مولوی در رابطه با عاشورای ۶۱ بر این امر قرار دارد که افرادی که می‌خواستند از زندان تن (آنچنانکه افلاطون می‌گوید) رهائی پیدا کنند در کربلا شهید این رهائی شدند:

کجائید ای شهیدان خدایی

بلا جویان دشت کربلائی

کجائید ای سبک روحان عاشق

پرنده‌تر زمرغان هوایی

کجائید ای شهان آسمانی

بدانسته فلک را در گشایی

کجائید ای زجان و جا رهیده

کسی مر عقل را گوید کجایی

کجائید ای در زندان شکسته

بداده وامداران را رهایی

کجائید ای در مخزن گشاده

کجائید ای نوای بی‌نوایی

در آن بحرید کین عالم کف اوست

زمانی پیش دارید آشنایی

کف دریاست صورت‌های عالم

زکف بگذر اگر اهل صفایی

دلیم کف کرد کین نقش سخن شد

بهل نقش و بدل رو گر زمانی

حال برای فهم اوج انحراف رویکرد افلاطونی مولوی به عاشورای ۶۱ امام حسین این رویکرد «عاشورای صوفیانه» مولوی را در مقایسه با رویکرد «عاشورای گفتمانی» و «عاشورای جنبشی» حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری قرار می‌دهیم و داوری در این رابطه را به خود شما واگذار می‌کنیم.

آن شنیدستی که هنگام نبرد

عشق با عقل هوس پرور چه کرد

آن امام عاشقان پور بتول

سرو آزادی زیستان رسول

الله الله به ای بسم اله پدر

معنی ذبح عظیم آمد پسر

بهر آن شهزاده خیر الملل

دوش ختم المرسلین نعم الجمل

سرخ رو عشق غیور از خون او

شوخی این مصرع از مضمون او

در میان امت کیوان جناب

همچو حرف قل هو اله در کتاب

موسی و فرعون و شبیر و یزید

این دو قوت از حیات آید پدید

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت

حریت را زهر اندر کام ریخت

خاست آن سر جلوه خیر الام

چون سحاب قبله باران در قدم

بر زمین کربلا بارید و رفت

لاله در ویران‌ها کارید و رفت

تا قیامت قطع استبداد کرد

موج خون او چمن ایجاد کرد

بهر حق در خاک و خون گردیده است

پس بنای لا اله گردیده است

مدعایش سلطنت بودی اگر

خود نکردی با چنین سامان سفر

دشمنان چون ریگ صحرا لا تعد

دوستان او به یزدان هم عدد

سر ابراهیم و اسمعیل بود

یعنی آن اجمال را تفصیل بود

عزم او چون کوهساران استوار

پایدار و تند سیر و کامکار

تیغ بهر عزت دین است و بس

مقصد او حفظ آئین است و بس

ما سواله را مسلمان بنده نیست

پیش فرعون سرش افکنده نیست

خون او تفسیر این اسرار کرد

ملت خوابیده را بیدار کرد

تیغ لا چون از میان بیرون کشید

از رگ ارباب باطل خون کشید

نقش الا الله بر صحرا نوشت

سطر عنوان خجات ما نوشت

رمز قرآن از حسین آموختیم

زآتش او شعله‌ها اندوختیم

شوکت شام و فر بغداد رفت

سقوط غرناطه هم از یاد رفت

تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز

تازه از تکبیر او ایمان هنوز

ای صبا ای پیک دور افتادگان

اشک ما بر خاک پاک او رسان

کلیات اقبال لاهوری - رمز بیخودی - ص ۷۴ - س ۱۴ به بعد

پایان

کلیات شمس تبریزی - غزل ۲۷۰۷ - ص ۱۰۰۴ - س ۲۲ به بعد



شوراندن عقول مردم توسط تغییر انقلابی

«عقل تفسیرگر یونانی» به «عقل تغییرگر قرآنی»

و - مبانی معرفت‌شناسی اندیشه مولوی:

۱ - تعریف واقعیت از نظر مولوی: واقعیت عبارت است از آنچه که بدون احتیاج به آگاهی انسان موجود است.

حق آنکه دایگی کردی نخست

تا نهال ما زآب و خاک رست

حق آن شه که تو را صاف آفرید

کرد چندان مشعله در تو پدید

آنچنان معمور و باقی داشتت

تا که دهری از ازل پنداشتت

شکر دانستیم آغاز تو را

انبیاء گفتند آن راز تو را

مثنوی - دفتر دوم - ص ۱۱۴ - س ۲۶

۲ - واقعیت هستی در جهان خارج از ذهن - برعکس دیدگاه ارسطو که معتقد به طبایع و ماهیت از پیش تعیین شده و قوه و فعل است - مولوی با تاسی از قرآن واقعیت خارج از ذهن انسان را ریاضی و قانونمند و هندسی می‌داند.

قرن‌ها بگذشت این قرن نویست

ماه آن ماه است و آب آن آب نیست

عدل آن عدل است و فضل آن فضل هم

گرچه مستبدل شد این قرن و ام

قرن‌ها بر قرن‌ها رفت ای همام

وین معانی برقرار و بر دوام

شد مبدل آب این جو چند بار

عکس ماه و عکس اختر برقرار

پس بنایش نیست بر آب روان

بلکه بر اقطار اوج آسمان

مثنوی دفتر ششم - ص ۳۹ - س ۹

سنگ بر آهن زنی آتش جهد

هم به امر حق قدم بیرون نهد

آهن و سنگ ستم بر هم مزین

کائن دو می‌زایند همچون مرد و زن

سنگ و آهن خود سبب آمد و لیک

تو به بالاتر نگر ای مرد نیک

کائن سبب را آن سبب آورد پیش

بی سبب کی شد سبب هرگز به خویش

این سبب را آن سبب عامل کند

باز گاهی بی پر و عاطل کند

و آن سبب‌ها کانبیاء را رهبر است

آن سبب‌ها زین سبب‌ها برتر است

این سبب را محرم آمد عقل ما

و آن سبب‌ها راست محرم انبیاء

این سبب چه بود به تازی گو رسن

اندر این چه این رسن آمد به فن

گردش چرخ این رسن را علت است

چرخ گردان را ندیدن زلت است

این رسن‌ها سبب‌ها در جهان

هان و هان این چرخ سرگردان مدان

مثنوی - دفتر اول - ص ۱۹ - س ۳۶ به بعد

۳ - واقعیت جهان مستقل از ذهن انسان در خارج، به صورت یک سیستم باز در

حال گسترش می‌باشد (نه آنچنانکه ارسطو می‌گفت به صورت یک جهان ثابت تکوین یافته از هیولای اولی که دارای حرکت مکانیکی توسط محرک اولیه می‌باشد) بر پایه حرکت ذاتی و جوهری وجودی آنچنانکه مولوی در این رابطه می‌گوید:

چیست نشانی آنک هست جهانی دگر

نو شدن حال‌ها رفتن این کهنه‌هاست

روز نو. شام نو. باغ نو. دام نو

هر نفس اندیشه نو نو خوشی. نو عناست

عالم چون آب جوست بسته نماید و لیک

میرود. می‌رسد نو نو این از کجاست

نو زکجا می‌رسد کهنه کجا می‌رود

گرنه و رای نظر عالم بی منتهاست

دیوان شمس تبریزی - غزل ۳۶۲ - ص ۲۱۲ - س ۷

به هر جزئی زکل کان نیست گردد

کل اندر دم زامکان نیست گردد

جهان کل است و در هر طرفه العین

عدم گردد و لایبقی زمانین

دگر باره شود پیدا جهانی

به هر لحظه زمین و آسمانی

گلشن راز - شیخ محمود شبستری

۴ - از نظر مولوی معرفت یا عقل اییستمولوژیک که مسئول فهم و ادراک واقعیت و واقع می‌باشد دو مؤلفه حرکتی دارد، اول درک واقعیت جزئی که توسط عقل حسی انجام می‌گیرد، دوم درک واقعیت کلی که توسط عقل شهودی و اشراقی انجام می‌گیرد.

عقل دو عقل است اول مکسبی

که در آموزی چو در مکتب صبی

از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر

ارمغانی و زعلوم خوب بکر

مثنوی - دفتر ششم - ص ۳۵۲ - س ۲۱

۶ - واقعیت یا جهان خارج از نظر مولوی دائماً در حال گسترش می‌باشد.

صد هزاران ضد ضد را می‌کشد
باز از هستی روان سوی عدم
از عدمها سوی هستی هر زمان
باز از هستی روان سوی عدم
باز نشان حکم تو بیرون می‌کشد
هست یا رب کاروان در کاروان
می‌روند این کاروان‌ها دم به دم

مثنوی - دفتر اول - ص ۳۹ - س ۱۵

ماحصل آنچه در باب میانی معرفتی عقل ایپستمولوژیک مولوی گفتیم اینکه عقل مورد نظر مولوی از آنجا که آبخور معرفتی مولوی قرآن می‌باشد، عبارتند از:

الف - برعکس دیدگاه ارسطو - که عقل را از زاویه آنتولوژی مورد مطالعه قرار می‌دهد -، مولوی در همه جا حتی آنجا که به نفی عقل فلسفی هم می‌پردازد تکیه بر عقل ایپستمولوژیک می‌کند نه عقل آنتولوژیک ارسطویی.

فلسفی گوید ز معقولات دون
فلسفی منکر شود در فکر و ظن
عقل از دهلیز می‌ماند برون
گو برو سر را بران دیوار زن
هر که را در دل شک و بی جانی است
در جهان او فلسفی پنهانی است
می‌نماید اعتقاد او گاه گاه
آن رگ فلسف کند رویش سیاه

مثنوی - دفتر اول - ص ۶۵ - س ۱۶ به بعد

ب - برعکس ارسطو - که به انواع عقل آنتولوژیک در کادر عقل عملی و نظری معتقد می‌باشد -، مولوی به جای انواع عقل آنتولوژیک به انواع عقل ایپستمولوژیک معتقد است که این انواع توسط جایگزین کردن عقلانیت به جای عقل و در نظر گرفتن موضوع عقلانیت مشخص می‌شود. به همین ترتیب انواع عقلانیت از نظر مولوی عبارت است از:

۱ - عقلانیت حسی و تجربی و جزئی.

۲ - عقلانیت عرفانی و شهودی و اشراقی و کلی.

۳ - عقلانیت فلسفی و ذهنی.

۴ - عقلانیت دینی اشاعره که مولوی به آن اعتقاد داشت.

۵ - عقلانیت اخلاقی یا باطنی ضد نفسانی یا نفس کش.

ج - مولوی به عقل انسان در محدوده قوه عاقله همه انسان‌ها نگاه نمی‌کند بلکه بالعکس از نظر مولوی عقل همان عقلانیت می‌باشد که عمل قوه عاقله است. به عبارت دیگر از نظر مولوی عقل یا عقلانیت

عقل تو افزون شود از دیگران
لوح حافظ تو بنوی در دور و گشت
عقل دیگر بخشش یزدان بود
چون زسینه آب دانش جوش کرد
ور ره نبعش بود بسته چه غم
عقل خصیلی مثال جوی‌ها
راه آیش بسته شد بند بینوا
از درون خویشتن جو چشمه را
لیک تو باشی زحفظ آن گران
لوح محفوظ است کاو زین در گذشت
چشمه آن در میان جان بود
نی شود گنده نه دیرینه نه زرد
کاو همی جوشد زخانه دم به دم
کان رود در خانه‌ها از کوی‌ها
تشنه ماند و زار با صد ابتلا
تا رهی از منت هر ناسزا

مثنوی - دفتر چهارم

خاصه چشم دل که آن هفتاد توست
تا رهد زین عقل پر حرص و طلب
غیر از این معقول‌ها. معقول‌ها
هست آن سوی خرد صد مرحله
بحث عقل و حس اثر دان یا سبب
بحث عقلی گر در و مرجان بود
بحث جان اندر مقام دیگر است
پیش چشم حس که خوشه چین اوست
صد هزاران عقل بیند بوالعجب
یابی اندر عشق پر فر و بها
عقل را باوه مکن این جاهله
بحث جانی بوالعجب یا بوالعجب
آن دگر باشد که بحث جان بود
گوهر جان را قوام دیگر است

مثنوی - دفتر چهارم - ص ۲۲۱ - س ۱۹

۵- واقعیت یا جهان خارج: نه تنها آنچنانکه ارسطو می‌گفت دارای حرکت ساده مکانیکی تزیق شده از بیرون توسط محرک اولیه نیست بلکه بالعکس دارای وجودی پیچیده و تو در تو می‌باشد که شدنی دیالکتیکی دارد.

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما
عمر همچون جوی نو نو می‌رسد
آن زتیزی مستمر شکل آمده است
بی خبر از نو شدن اندر بقا
مستمری می‌نماید در جسد
چون شرر کش تیز جنبانی به دست

مثنوی - دفتر اول - ص ۲۵ - س ۲۹

این جهان جنگ است چون کل بگری
آن یکی ذره همی پرد به چپ
ذره‌ای بالا و آن دیگر نگون
جنگ فعلی هست از جنگ جهان
ذره‌ای کاو محو شد در آفتاب
چون ذره محو شد نفس و نفس
رفت از وی جنبش طبع و سکون
ذره ذره همچو دین با کافری
وان دگر سوی بیمین اندر طلب
جنگ فعلیشان بین اندر رکون
زین تخالف آن تخالف را بدان
جنگ او بیرون شد از وصف حساب
جنگش اکنون جنگ خورشید است و بس
از چه؟ از انا الیه راجعون

که همان محتوای قوه عاقله می‌باشد توان اندیشیدن در انسان‌ها است و از آنجائیکه از نظر مولوی انسان و انسانیت چیزی نیست جز همان توان اندیشیدن.

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی خود استخوان و ریشه‌ای
گر گل است اندیشه تو گلشنی و بود خاری تو هیمة گلخنی

مثنوی - دفتر دوم - ص ۸۳ - س ۳۲

آدمی مخفیست در زیر زبان
چونک بادی پرده را در هم کشید
کاندر آن خانه گهر با گندمست
یا در او گنجست و ماری بر کران
بی تأمل او سخن گفتی چنان
گفتی اندر باطنش دریاستی

این زبان پرده است بر درگاه جان
سر صحن خانه شد بر ما پدید
گنج زر یا جمله مار و کژ دمست
زانک نبود گنج زر بی پاسبان
کز پس پانصد تأمل دیگران
جمله دریا گوهر گویاستی

مثنوی - دفتر دوم - بیت ۸۵۱ به بعد

اول فکر آخر آمد در عمل
از یک اندیشه که آید در درون
فکر آن باشد که بگشاید رهی
به نیت عالم چنان دان از ازل
صد جهان گردد به یک دم سرنگون
راه آن باشد که پیش آید شوی

مثنوی - دفتر دوم - ص ۹۴ و ۹۵ و ۱۲۸

بنابراین مولوی عقل و عقلانیت و قدرت اندیشیدن انسان را جوهر انسان تعریف می‌کند و به آن احترام می‌گذرد.

گفت پیغمبر که احمق هرک هست
هرک او عاقل بود او جان ماست
عقل دشنام دهد من راضیم
نبود دشنام او بی فائده
احمق آر حلوا نهد اندر لبم
مائده عقلست نی نان و شوی

او عدو ما و غول رهنست
روح او و ریح او ریحان ماست
زانک فیضی دارد از فیاضیم
نبود مهمانیش بی مائده
من از آن حلوی او اندر تبم
نور عقلست ای پسر جان را غدی

مثنوی - دفتر چهارم - بیت ۱۹۶۵ به بعد

این زبان چون سنگ و فم آتش وش است
وان چه بجهد از زبان چون آتش است
ظالم آن قومی که چشمان دوختند
وز سخن‌ها عالمی را سوختند
عالمی را یک سخن ویران کند

روبهان مرده را شیران کند
مثنوی - دفتر اول - ص ۳۴ - س ۱۴

بنابراین از نظر مولوی عقل در زبان انسان تجلی پیدا می‌کند. به عبارت دیگر از منظر مولوی زبان چیزی نیست جز تجلی عقل هر انسان یعنی عقلانیت و اندیشه هر انسان در زبان او تجلی می‌کند.

ادامه دارد

د - آنچنانکه از نگاه قرآن تجلی عقل انسان در دو عرصه زبان و قلم می‌باشد و به همین دلیل در سرآغاز بعثت پیامبر اسلام دو عرصه قلم و بیان یا زبان به عنوان تجلی گاه عقل انسانی مطرح می‌کند.

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - آنگاه بیاموخت قلم را به انسان» (سوره علق - آیه ۴).

«عَلَّمَ الْقُرْآنَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ - عَلَّمَهُ الْبَيَانَ - خدای رحمان همان خدایی است که بیاموخت انسان را قرآن و خلق کرد انسان را و بیاموخت انسان را زبان» (سوره الرحمن - آیات ۲ تا ۴).

مولوی با تاسی از قرآن زبان انسان را نخستین تجلی عقل انسان می‌داند چراکه از نظر مولوی عقل یک موجود پرده نشین است و تا زمانیکه به عرصه زبان و قلم ورود پیدا نکند، نمی‌تواند هویت خود را به نمایش بگذارد.

چگونه می توانیم «جهان» و «جامعه» را «تغییر» دهیم؟

تغییر «گفتمان فردگرایانه» به «گفتمان جامعه‌گرایانه»

۳

در رویکرد امام علی

ه - اعتقاد به پارادوکس بین روح و بدن.

اما در خصوص مشخصات انسان مدل سوم یا «انسان تغییرگرای» قرآن و پیامبر اسلام:

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست
خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم
روم بگلشن رضوان که مرغان چمنم

الف - اعتقاد به توحید، دنیا و آخرت، فرد و جامعه، درون و برون انسان، روح و بدن، طبیعت و ماوراءالطبیعت.

کلیات حافظ - یحیی قریب - ص ۳۰۵ - سطر ۱

ب - اعتقاد به اصالت داشتن جهان موجود یا جهان خارج از ذهن انسان.

و - پارادوکس بین طبیعت و ماوراءالطبیعت.

ج - اعتقاد به عمل انسان در عرصه تغییر خود، جهان، جامعه و تاریخ به عنوان تنها معیار ارزش آفرین انسان در قیامت و آخرت.

عین آتش در اثیر آمد یقین
لاجرم پرتو نباید ز اضطراب
قامت تو برقرار آمد به ساز
مرغ بر بالا پران و سایه‌اش
ابلهی صیادان سایه نشود
بی‌خبر کان عکس آن مرغ هواست
پرتو و سایه وی است اندر زمین
سوی معدن باز می‌گردد شتاب
سایه‌ات کوته دمی یکدم دراز
می‌دود بر خاک و پران مرغ وش
می‌دود چندان که بی‌ماه شود
بی‌خبر که اصل آن سایه کجاست

د - اعتقاد به مسئولیت اجتماعی جهت جامعه‌سازی و تغییر در کنار مسئولیت فردی.

ه - اعتقاد به پیوند دیالکتیکی بین دنیا و آخرت، روح و بدن، طبیعت و ماوراءالطبیعت، ایده و ماده.

مولوی - مثنوی - دفتر دوم - ص ۲۰۵ - سطر ۷ و دفتر اول - ص ۱۱ - سطر ۱۰

و - اعتقاد به مسئولیت اجتماعی به عنوان پراکسیس انسان‌ساز.

اما در خصوص مشخصات «انسان تفسیرگرای» ارسطویی:

ز - اعتقاد به اصالت جامعه در کنار اصالت فرد.

الف - در تعریف «انسان»، انسان به عالم ذهنی او تعریف می‌شود.

ح - اعتقاد به پیوند دیالکتیکی خدا به عنوان وجود بی‌نهایت با هستی به عنوان وجود بانهایت، اعم از انسان و جامعه و طبیعت.

ب - اعتقاد به دو گانگی روح و بدن و اصالت دادن به روح انسان آن هم در چارچوب متافیزیک و عالم مُثُل.

ط - اعتقاد به تقدم مسئولیت‌های اجتماعی بر مسئولیت‌های فردی انسان.

ج - اعتقاد به بقاء روح متافیزیک انسان به عنوان نماد تمامی ارزش‌های انسانی.

باری، به این ترتیب بود که در قرن هفتم با تولد «انسان تغییرگرای» محصول فرایند ۱۳ ساله حیات نبوی پیامبر اسلام، سه مدل مختلف انسان که شامل «انسان درون‌گرا» و «انسان

د - بی‌تفاوتی نسبت به مسئولیت اجتماعی انسان و خلاصه کردن انسان در فرد و آن هم در روح متافیزیک او.

ه - اعتقاد به ذهن آینه‌ای و تبیین شناخت در انسان به صورت انعکاس یکطرفه از عین به ذهن و پاسیف دانستن رابطه ذهن انسان در عرصه کسب معرفت.

و - اعتقاد به پارادوکس عین و ذهن، ایده و ماده، و طبیعت و ماوراءالطبیعت و روح و بدن.

ز - اعتقاد به اصالت عالم مُثُل و سایه دانستن این جهان.

تفسیرگرا» و «انسان تغییرگرا» در عرصه تاریخ بشری به نبرد با یکدیگر پرداختند. آنچنانکه حواریون هر کدام از این مدل‌ها در نبرد با مدل‌های دیگر تلاش می‌کردند تا در سایه الگوی انسانی خود به تسخیر بشریت بپردازند؛ و بدین ترتیب بود که آنچنانکه ماکس وبر می‌گوید: «نماد مدل انسان تغییرگرای پیامبر اسلام، مجاهد شمشیر بر دوشی شد که پیوسته آماده انجام مسئولیت و مبارزه اجتماعی و جامعه‌سازی و تغییر بود»، بر عکس نماد مدل مسیحیت تحریف شده که فرد رهبان غارنشین فردگرایی بود که با گریز از جامعه و مسئولیت اجتماعی و حتی مسئولیت فردی، می‌کوشید به سعادت دست پیدا کند.

توسط همین انسان‌های «تغییرگرای» دست‌پروده دوران ۱۳ ساله مکی بود که پیامبر اسلام توانست علاوه بر اینکه در دوران ده ساله مدنی از دل جامعه قبیله‌ای بادیه‌نشینان عربستان، «مدینه النبی» خود را بر پا سازد، به این موفقیت بزرگ نیز دست پیدا کرد که بشریت و جهان آن روز را وارد فرایند نوین از حیات تاریخی خود بکند؛ اما آنچه که در کالبد شکافی و آسیب‌شناسی «انسان تغییرگرای» پیامبر اسلام نباید از نظر دور بداریم اینکه، با وفات پیامبر اسلام بزرگترین فاجعه‌ای که در مدینه النبی پیامبر اسلام اتفاق افتاد، موضوع جایگزینی «انسان درون‌گرا» و «انسان تفسیرگرای» وارداتی به جای «انسان تغییرگرای» دست‌پروده پیامبر اسلام بود.

فتوحات نظامی در دوران پسوافات پیامبر اسلام اگر چه توانست اسلام به عنوان یک عقیده از حصار و زندان بادیه‌نشینان عربستان نجات بدهد و اسلام به عنوان یک عقیده در کنار دیگر رویکردهای جهانی آن روز تاریخ بشریت قرار دهد و در نتیجه جنگ فرهنگ‌ها و عقاید و رویکردها با اسلام برون آمده از حصار قبیله‌ای و نژادی، بستر ساز ظهور تمدن اسلامی و فربهی فرهنگی اسلام تاریخی بشود که البته همه این دستاوردها «سنتز» همان تولد «انسان تغییرگرای» دوران مکی پیامبر اسلام بود، با همه این احوال، هر چند فتوحات نظامی مسلمانان در فرایند پسوافات پیامبر اسلام مولود همان «انسان تغییرگرای» یا به قول ماکس وبر «انسان مجاهد شمشیر بر دوش جهت جامعه‌سازی و تغییر جهان بشریت بود» و آنچنانکه آن سرباز مسلمان به رستم فرخزاد سپهسالار ارتش ایران گفت (سنتز جهانی «انسان تغییرگرای» پیامبر اسلام را در سه شعار خلاصه کرد که عبارت بودند از: ۱ - **ابتعثنا لنخرج من شاء من عبادة العباد إلى عبادة الله**، ۲ - **ومن جور الأديان إلى عدل الإسلام**، ۳ - **من ذلل الأرض إلى اعز السماء**).

بدین جهت در مرحله پسوافات پیامبر اسلام در عرصه فتوحات نظامی بزرگترین فاجعه‌ای که در پروسس مدینه النبی پیامبر اسلام اتفاق افتاد «تک بعدی شدن مدل انسان سه بعدی تغییرگرای دست‌پروده پیامبر اسلام بود»، چرا که «انسان تغییرگرا» یا «کادرهای همه جانبه» دست‌پروده پیامبر اسلام در فرایند ۱۳ ساله مکی، دوران حیات ۲۳ ساله نبوی پیامبر اسلام، انسان‌هایی بودند که دارای سه مؤلفه مشخص شخصیتی بودند:

اولین مشخصه شخصیتی کادرهای همه جانبه پیامبر اسلام «ایمان و اعتقاد وجودی و اگزستانسی به الله و آخرت و نبوت پیامبر اسلام» بود.

دومین مشخصه شخصیتی کادرهای همه جانبه پیامبر اسلام «دارا بودن مغزها و عقل‌هایی بود که توان اندیشیدن و تفکر در خود، جهان، جامعه و تاریخ» داشتند.

سومین مشخصه شخصیتی کادرهای همه جانبه پیامبر اسلام این بود که «آنها انسان‌هایی بودند که هم پتانسیل مدیریت نظامی داشتند و هم پتانسیل مدیریت سیاسی و اجتماعی و تشکیلاتی و توان سازماندهی و سازمان‌گری و مدیریت جوامع انسانی در عرصه تغییر و رشد و تعالی و تکامل داشتند» که نمونه عالی این انسان سه بعدی و کادر همه جانبه دست‌پروده پیامبر اسلام، خود امام علی می‌باشد، که چه در مرحله پیشوافات پیامبر اسلام و چه در مرحله پسوافات پیامبر اسلام، هم قدرت مدیریت نظامی‌گری و سازماندهی و تشکیلاتی داشت و هم توان مدیریت اجتماعی و اداری و سیاسی جوامع مسلمان داشت و هم قدرت اندیشیدن و تفکر در عرصه وجود، جامعه، تاریخ و انسان داشت و هم ایمان وجودی و اگزستانسی به «الله» خدای تجربه کرده پیامبر اسلام و آخرت و نبوت پیامبر اسلام داشت؛ اما در مرحله پسوافات پیامبر اسلام در بستر فتوحات نظامی، آن «انسان تغییرگرای» سه بعدی مؤمن و متفکر و پراتیسین و مدیر و مدبر دست‌پروده پیامبر اسلام تجزیه شد و به قول مارکوزه «بدل به یک انسان تک بعدی نظامی‌گرا شد».

در نتیجه همین استحاله انسان سه مؤلفه‌ای (مؤمن و متفکر و پراتیسین و مدیر و مدبر) به انسان تک بعدی نظامی‌گرا بود که شرایط جهت تک بعدی شدن اجتماع مسلمین یا مدینه النبی پیامبر اسلام (که بر سه پایه آگاهی و عدالت و انسان) استوار بود، فراهم گردید. البته اوج این فاجعه زمانی روی داد که با تک بعدی شدن انسان سه بعدی و تک مؤلفه‌ای شدن جامعه سه پایه‌ای مدینه النبی پیامبر اسلام، شرایط برای ورود فرهنگ‌های یونانی و تصوف هند شرقی و رهبانیت مسیحیت تحریف شده و فقه ارتدوکسی

و آخرت ایمان می‌ورزید و با مغز خویش در طبیعت و جامعه و تاریخ و خویشتن خود تفکر می‌کرد و با پراتیک خویش به مدیریت نظامی و سیاسی و اجتماعی جوامع مسلمین می‌پرداخت و همان جامعه مدینه النبی پیامبر اسلام که بر سه پایه «آگاهی و قسط و انسان» استوار بود، تکه تکه شد. از اینجا بود که «انسان تغییر گرای» سه بعدی مدینه النبی (سه پایه‌ای) پیامبر اسلام، در فرایند پساوفات پیامبر اسلام پروسس اسلام تاریخی، بدل به سه انسان و سه جامعه تک مؤلفه‌ای شد. این سه انسان عبارت بودند از:

۱ - مدل اول خالد بن ولید و سعد بن ابی وقاص که تنها بازوی نظامی داشتند و تنها می‌توانستند مدیریت نظامی جهت جنگ و کشتار و خون و خونریزی و فتح و فتوحات بکنند و بی‌رحمانه و مغول‌وار در ظلل شمشیر به فتح سرزمین‌های جدید پردازند.

۲ - مدل دوم خوارج بودند که راه سعادت انسان را در تهجد و عبادت و درون‌گرایی و رهبانیت فردی می‌دانستند و در شرایطی که به قول ابن عباس پیشانی و زانوهای آنها به علت کثرت عبادت و تهجد و سجده مانند زانوهای شتر پینه بسته بود، علی را تکفیر می‌کردند و حواریون امام علی را حتی در شکم‌های مادرشان بیرون می‌کشیدند و ذبح می‌نمودند.

۳ - مدل سوم امثال عمرو عاص و دهاء ثلاثه عرب بودند که قدرت اندیشیدن سیاسی و مدیریت فکری در عرصه دیپلماسی و حکومت‌مداری داشتند؛ اما همه این پتانسیل را یکجا در خدمت قاسطین و کاخ سبز معاویه قرار داده بودند.

ادامه دارد

و دگماتیسم یهودیت و تورات تحریف شده به سرزمین پهناور فرهنگی اسلام فراهم گردید؛ و همراه با فتوحات و ورود غنائم بادآورده جنگی به مدینه النبی پیامبر اسلام بود که فرهنگ‌های فلسفی یونانی و فقه دگماتیسم تورات تحریف شده و تصوف فردگرا و جامعه‌گریز و اختیارستیز هند شرقی و زهد دنیاگریز رهبانیت مسیحیت تحریف شده، وارد دیسکورس و فرهنگ نبوی پیامبر اسلام و قرآن گردید.

لذا از اینجا بود که سه مدل «انسان تفسیر گرای» ارسطویی و «انسان درون‌گرای» افلاطونی و نئوافلاطونی و تصوف هند شرقی و رهبانیت مسیحیت تحریف شده و «انسان تغییر گرای» دست‌پرورده فرایند ۱۳ ساله مکی پیامبر اسلام که در مرحله پیشاوفات پیامبر اسلام و در دوران حیات ۲۳ ساله نبوی پیامبر اسلام، در سه اقلیم جغرافیائی جدا از هم در جهان قرار داشتند و هر سه اقلیم بیگانه از یکدیگر بودند، در فرایند پساوفات پیامبر اسلام پروسس اسلام تاریخی وارد مدینه النبی پیامبر اسلام شدند؛ و این رویکردهای بیگانه مانند یک سرطان بد خیم به جان فرهنگ و مدینه النبی پیامبر اسلام و در نهایت اسلام تاریخی افتادند و شروع به متاستاز کردند و از عرصه‌های نظری، وارد عرصه‌های عملی شدند و همه ارکان‌های نظری و عملی جامعه مسلمین و اسلام تاریخی را در فرایند پساوفات پیامبر اسلام پروسس اسلام تاریخی، آلوده و سرطانی کردند.

صد البته، هر کدام از این رویکردهای سرطانی وارداتی در میان امت مسلمان و جامعه مسلمین حواریون خاص خود پیدا کرد و بدین ترتیب بود که «بزرگترین قتل این ماجرا انسان سه بعدی تغییر گرا و جامعه سه پایه‌ای مدینه النبی پیامبر اسلام بود». همان «انسان تغییر گرائی» که با قلب خویش به توحید و نبوت

وب سایت:

www.pm-iran.org
www.nashr-mostazafin.com

Info@nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸
۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳





سوره «حمد» تبیین جایگاه

«الله»

در منظومه نظری و عملی پیامبر اسلام

الفجر - ای پیامبر ما آن حقیقت بزرگ را در شب قدر بر تو نازل کردیم - تو چه می‌دانی که شب قدر چیست؟ - شب قدر مرحله‌ای از حیات است که ارزش آن بیش از هزار ماه می‌باشد - چراکه در آن مرحله است که به اذن خداوند حیات روحی بر مخاطب نازل می‌شود - و با نزول این حیات است که آن شب همراه با سلام صبح می‌گردد.»

باری، بالاخره پراکسیس باطنی ۱۵ ساله حیات پیامبر اسلام یا همان دوران لیله القدر حیات پیامبر اسلام به بار نشست و در مراحل نهایی این پراکسیس باطنی ۱۵ ساله فاز حرائی پیامبر اسلام بود که او توانست «تمام هستی و وجود را، در دریای وجود محیط شده «الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» تجربه نماید؛ و از آنجا بود که با دستیابی پیامبر اسلام به تجربه «الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» دوران نبوی او آغاز گردید؛ و آنچنانکه عبدالقدوس گنگھی می‌گوید، از بعد از این تجربه فربه بود که پیامبر معراج را رها کرد و اسرای حیات نبوی خود را که در گرو مسئولیت انسان‌سازی و جامعه‌سازی و تاریخ‌سازی او بود، شروع کرد.

«محمد به معراج رفت و بازگشت. یکی از شیوخ بزرگ طریقت، عبدالقدوس گنگھی را کلامی است بدین مضمون: سوگند به خدا که اگر من به آن نقطه رسیده بودم، هرگز به زمین باز نمی‌گشتم. شاید در سراسر ادبیات صوفیانه نتوان چند کلمه معدود پیدا کرد که در یک جمله اختلاف روان‌شناختی میان دو نوع خودآگاهی پیغمبرانه و خودآگاهی صوفیانه را بتواند به این خوبی آشکار سازد. چراکه مرد

آنچه در این رابطه باید به آن عنایت و توجه بشود، اینکه جایگاه آغازین عمل واجب در نماز تکبیره الاحرام می‌باشد؛ که نماز با آن آغاز می‌شود؛ و تکبیره الاحرام چیزی نیست جز کلام «الله اکبر» گفتن توسط نمازگزار که بیان آن در آغاز نماز بدون امکان جایگزین با اذکار دیگر می‌باشد؛ به عبارت دیگر طبق سنت و دستور پیامبر اسلام، در تمامی نمازهای یومیه مسلمانان باید همراه با بلند کردن دستان تا بناگوش، با صدای بلند حداقل پنج بار در شبانه روز اعلام کنند «الله اکبر». لذا در این رابطه است که می‌توان به صورت قطعی داوری کرد که «تمام رمز و سرّ و جوهر نماز در همین شعار الله اکبر آغازین نماز نهفته است». آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم آبشخور تمام وحی نبوی و رسالت نبوی پیامبر اسلام هم در همین «تجربه الله» یا «خدای جهان» پیامبر اسلام نهفته است.

بنابراین تا زمانی که ما نتوانیم به جایگاه «الله» در دستگاه نظری و عملی پیامبر اسلام واقف بشویم، هرگز نخواهیم توانست به رمز و جوهر سوره حمد و نماز و حج و دیگر پراکسیس فردی و جمعی که پیامبر اسلام جهت پروژه فردسازی و جامعه‌سازی خود به کار گرفته است پی ببریم. باری، در این رابطه است که می‌توانیم در خصوص جایگاه سوره حمد پس از ذکر «الله اکبر» آغازین نماز، داوری کنیم و بگوئیم، به این خاطر است که پیامبر اسلام توسط این «حرکت و ذکر نمادین» تلاش داشته است تا پروسس سه مرحله‌ای: پیشانی‌بوی یا فاز حرائی، فاز ۱۳ سال مکی، فاز جامعه‌سازانه ۱۰ سال مدنی خودش را توسط «سوره حمد» تبیین نماید.

آنچنانکه قبلاً مطرح کردیم، خود پیامبر اسلام در عرصه پروسس «خودسازی معراجی و اسرائی» خویش از فرایند ۱۵ ساله حرائی آغاز کرد؛ و در عرصه «پراکسیس باطنی» ۱۵ ساله فاز حرائی بود که او به بزرگترین تجربه حیات خود دست پیدا کرد؛ و آن تجربه همانی است که در آیه ۳۵ سوره نور با بیان «الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و در آیه ۱۱ سوره شوری با بیان «... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...» از آن یاد کرده است؛ و لیله القدری که در سوره پنج آیه‌ای «قدر» قرآن به تبیین آن پرداخته است، اشاره به همین «دوران سخت، تجربه الله» پیامبر اسلام می‌باشد که قطعاً در اواخر دوران حیات ۱۵ ساله فاز حرائی یا پراکسیس باطنی، برای پیامبر اسلام حاصل شده است.

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ - وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ - لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ - تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ - سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ

صوفی نمی‌خواهد که پس از آرامش و اطمینانی که با تجربه اخذی پیدا می‌کند، به زندگی این جهان باز گردد. البته در آن هنگامی هم که بنا بر ضرورت باز می‌گردد. بازگشت او برای تمام بشریت سود چندانی ندارد. ولی برعکس بازگشت پیامبر برای تمام بشریت جنبه خلاقیت و ثمربخشی دارد. پیامبر به سوی مردم باز می‌گردد و در جریان زمان وارد می‌شود به این قصد که جریان تاریخ را تحت ضبط در آورد و از این راه، جهان تازه‌ای از کمال مطلوب‌ها خلق کند. لذا برای عارف و صوفی آرامش حاصل از تجربه اخذی مرحله نهائی است. اما برای پیامبر بیدار شدن نیروهای روان‌شناختی او است که عاملی می‌گردد تا جهان را تکان دهد. در پیامبر آرزوی اینکه ببیند تجربه دینی‌اش به صورت یک نیروی جهانی در آمده است به حد اعلی وجود دارد. لذا به این ترتیب است که بازگشت پیامبر از معراج به سوی بشریت نوعی از آزمون عملی ارزش تجربه دینی او به شمار می‌رود. پیامبر در حیات خلاق خود، هم در باره خود داوری می‌کند و هم در باره جهان و واقعیت‌های عینی که می‌کوشد تا به خود در آن جنبه عینیت بدهد. با نفوذ کردن در آنچه نفوذناپذیر است. پیامبر به وسیله آن خود را برای خود باز می‌یابد و در برابر تاریخ نقاب از چهره خویش برمی‌دارد. بنا براین راه دیگر برای داوری کردن در ارزش تجربه دینی یک پیامبر، آزمون آن پیامبر در انواع انسانیتی است که ایجاد کرده است و نیز توجه به آن جهان فرهنگ و تمدنی است که از رسالت آن پیامبر برخاسته است. پیامبری را می‌توان همچون نوعی از خودآگاهی باطنی تعریف کرد که در آن تجربه اخذی، تمایل به آن دارد که از حدود خود لبریز شود و در پی یافتن فرصت‌هایی است که نیروهای حیات اجتماعی را از نو بازسازی کند یا شکل تازه‌ای به آنها بدهد. در شخصیت پیامبر، مرکز محدود حیات در عمق نامحدود خود فرو می‌رود. تنها به این قصد که، بار دیگر با نیروی بازتولید شده ظاهر شود و توسط این نیرو، کهنه‌ها را براندازد و خط سیر جدید حیات را آشکار سازد. این اتصال و پیوند پیامبر با هسته وجود، به هیچ وجه تنها مخصوص آدمی نیست. شکل به‌کارگیری کلمه وحی در قرآن نشان می‌دهد که این کلمه در قرآن معرف خاصیتی از حیات در کل وجود است که خصوصیت و شکل وحی برحسب مراحل مختلف تکامل حیات متفاوت می‌باشد. گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند، جانوری که برای انطباق با محیط تازه حیات دارای عضو تازه‌ای می‌شود و انسانی که از اعماق درون خود، روشنی تازه‌ای دریافت می‌کند، همه نماینده حالات مختلف پروسه وحی در عرصه وجود هستند که بنا بر ضرورت‌های ظرف خود پذیرای وحی و یا بنا بر ضرورت‌های نوعی که این ظرف به آن تعلق دارد. اشکال گوناگونی پیدا می‌کند همچنین این وحی در دوران کودکی بشریت، شکلی را آشکار می‌سازد که من آن را خودآگاهی پیامبرانه می‌نامم و به وسیله آن وحی پیامبرانه در اندیشه فردی و انتخاب راه حیات، انسان‌ها از طریق پیروی از دستورها و داوری‌ها و انتخاب‌ها و راه‌ها

از پیامبر صرفه‌جویی می‌کنند. ولی با تولد عقل و ملکه نقادی در انسان، حیات به خاطر نفع خود، آن اشکال از خودآگاهی که در مرحله قدیم‌تر تکامل بشری به آن صورت جریان داشت، متوقف می‌سازد. انسان نخستین در آغاز در چارچوب غریزه حرکت می‌کرد. اما عقل استدلال‌کننده که تنها همان سبب تسلط وی بر محیط است، خود عامل تکامل و پیشرفت در پروسه حیات شد. بنابراین چون عقل استدلال‌کننده در انسان تولد یافت بایستی که آن را با جلوگیری از اشکال دیگر معرفت تقویت بکنیم. شک نیست که جهان قدیم، در زمانی که انسان در مقایسه با حال حاضر حالت بدوی داشت و کمابیش تحت فرمان تلقین بود، چند دستگاه بزرگ فلسفی ایجاد کرده بود. ولی نباید فراموش کنیم که این دستگاه‌سازی در جهان قدیم کار اندیشه مجرد بوده است که نمی‌توانسته است از طبقه‌بندی معتقدات دینی مبهم و سنت‌ها آن سوتر رود و هیچ نقطه اتکایی در باره اوضاع عینی حیات برای ما فراهم نمی‌آورد. پس چون به مسئله از این لحاظ نظر شود، باید گفت که چنان می‌نماید که پیامبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است. تا آنجا که به منبع وحی وی مربوط می‌شود، او به جهان قدیم تعلق دارد و از مرحله‌ای که با تولد عقل استدلال‌گر دیگر فقط پای روح وحی در کار می‌باشد، متعلق به جهان جدید است؛ زیرا پروسه حیات در وی منابع دیگری از معرفت اکتشاف می‌کند که شایسته خط سیر جدید آن است ظهور و ولادت اسلام همراه گردید با ظهور و ولادت عقل برهانی استقرایی و به همین دلیل نبوت و رسالت با ظهور اسلام و ظهور عقل برهانی استقرایی ضرورت پایان یافتن خود نبوت و رسالت را کشف کرد و با اعلام آن کمال خود را به نمایش گذاشت که خود این امر معرف دریافت هوشمندانه این امر است که حیات نمی‌تواند پیوسته در مرحله کودکی توسط هدایت از خارج باقی بماند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۳ - س ۱).

ثالثاً آنچه‌آنکه قبلاً هم مطرح کردیم، گرچه خو پیامبر اسلام در بستر پراکسیس باطنی ۱۵ ساله فاز حرائی توانست به کشف «الله»، «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» دست پیدا کند و گرچه از بعد از این کشف فریه بود که «محمد، پیامبر شد» و توانست «تجربه باطنی» خودش را به «تجربه دینی» و «تجربه نبوی» جهت نجات بشریت و انسان‌سازی و جامعه‌سازی استحاله نماید، با همه این احوال، کار بزرگتر از آن کشف عظیم و آن تجربه انسان‌ساز و تاریخ‌ساز، «الله» خدای جهان که پیامبر اسلام انجام داد، این بود که از بعد از «استحاله معراج خود به اسری»، او تلاش کرد تا در راستای انسان‌سازی و جامعه‌سازی، این «تجربه باطنی» و فردی خودش را به‌صورت اجتماعی درآورد.»

سوره حمد و طرح این سوره در نمازهای یومیه و تکرار حداقل ده بار در شبانه روز توسط مسلمانان، معرف تلاش پیامبر اسلام



در این رابطه می‌باشد، چراکه جوهر آیات شش گانه سوره حمد به دو قسمت تقسیم می‌شود سه آیه اول این سوره یعنی: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، فقط پیامبر به توصیف آن «الله» ای می‌پردازد که در «تکبیره الاحرام و در آغاز نماز با کلام الله اکبر از او یاد می‌شود» و اما در سه آیه آخر سوره حمد یعنی آیات: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ - اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ - صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»، پیامبر اسلام از مرحله «الله» و توصیف آن «الله» وارد فونکسیون فردی و اجتماعی ایمان به آن «الله» آن در عرصه انسان‌سازی و اجتماع‌سازی می‌شود. تا بدین ترتیب در عرصه سه آیه آخر سوره حمد، توسط فونکسیون ایمان به «الله» در انسان و اجتماع، آنها از فرایند «الله» وارد فرایند «توحید» بشوند و این حقیقت را به صورت شبانه روز، پیامبر اسلام به مسلمین آموزش می‌دهد؛ به عبارت دیگر به ما می‌آموزد که «اگر کشف و شناخت الله نتواند وارد فرایند انسانی و اجتماعی توحید بشود، بی‌شک کشف الله فقط جنبه صوفیانه خواهد داشت»؛ و آنچنانکه عبدالقدوس گنگهی (طبق نقل قول علامه محمد اقبال لاهوری) می‌گوید، «آن کشف الله صوفیانه، فقط به درد معراج فردی می‌خورد، یا به درد خوش بودن صوفیانه می‌خورد.»

کشف «الله» در رویکرد پیامبر اسلام زمانی می‌تواند ارزش‌آفرین بشود که بی‌درنگ پس از کشف «الله» وارد پروسس «توحید» گردد؛ و با پروسس «توحید» است که کشف «الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می‌تواند دارای سنتز انسانی و اجتماعی و تاریخی بشود. بی‌شک بدون پروسس «توحید» و تنها به صورت صوفیانه و عارفانه به کشف «الله» در مرحله معراج فردی بسنده کردن، خود نمایانگر آن است که کشف «الله» نتوانسته است دارای سنتز انسانی و اجتماعی برای مؤمنین به «الله» بشود. لذا در این رابطه است که پیامبر اسلام توسط سه آیه آخر سوره حمد مسلمانان را به این امر آگاه می‌دهد که باید پس از شناخت «الله» ایمان به این «الله» در زندگی فردی و اجتماعی دارای فونکسیون و سنتز باشد؛ و به همین دلیل است که در سه آیه آخر سوره حمد، «قرآن به صورت جمعی و اجتماعی صحبت می‌کند، نه به صورت فردی.»

رابعاً بزرگترین کار و عمل پیامبر اسلام (چه در عرصه پروسس نبوی تدوین قرآن و چه در عرصه پراکسیس ۲۳ ساله انسان‌سازانه و جامعه‌سازانه‌اش و چه توسط پروژه‌های ماندگار عبادی‌اش از پروژه حج تا پروژه تغییر قبله و پروژه نماز و غیره) «گفتمان‌سازی» از «توحید» بوده است.

یادمان باشد که چه در قرن هفتم میلادی که پیامبر مبعوث گردید و چه در زمان‌های ماقبل آن، «بشریت خداپرست بوده است و به

خداوند ایمان و اعتقاد داشته‌اند» و پیامبر اسلام در این رابطه ره‌آورد جدیدی برای بشریت به همراه نیاورده است. ره‌آورد جدیدی که پیامبر اسلام برای بشریت به همراه آورد، «توحید» بود. همان توحیدی که پیامبر اسلام از کشف «الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» خود دریافت کرده بود.

بدین خاطر آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم، پیامبر اسلام همراه با کشف «الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، بی‌درنگ دریافت که برعکس خدانشناسی قرن هفتم میلادی بشر و قرن‌های ماقبل آن، او باید «در درون این خداوند به تماشای جهان بنشیند» و از لحظه «تماشای وجود در خداوند بود که پیامبر اسلام از الله به توحید در جهان و وجود دست پیدا کرد»؛ و از آنجا بود که پیامبر اسلام دریافت که «رسالتش در گرو گفتمان مسلط کردن توحید می‌باشد». لذا به این ترتیب بود که تمامی تلاشی که پیامبر اسلام در طول ۲۳ حیات نبوی خود چه در فرایند مکی و چه در فرایند مدنی انجام داد، بر این امر قرار داشت تا «توحید را در جهان و اجتماع و تاریخ به عنوان گفتمان مسلط برای بشریت در آورد.»

در نتیجه اگر رسالت پیامبر اسلام را در «گفتمان‌سازی از توحید» برای بشریت تعریف نماییم، داوری غیر واقع‌گرایانه‌ای نکرده‌ایم، چراکه، اگر رویکرد توحیدی پیامبر اسلام بدل به گفتمان مسلط در عرصه جامعه و جهان و تاریخ بشر نمی‌شد، رویکرد توحید پیامبر اسلام در حد یک نظریه مجرد باقی می‌ماند و در عرصه زمان و بستر تاریخ اسلام بی‌شک این توحید نظری مجرد دچار تحریف می‌گردید. آنچنانکه دیدیم، در رابطه با پیامبران اسلاف پیامبر اسلام، رویکرد توحید آنها به خاطر اینکه در حد نظری مجرد باقی ماند و نتوانست بدل به گفتمان جهانی و تاریخی بشود، دچار تحریف شد. در نتیجه در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «پیامبر اسلام در امر گفتمان‌سازی از توحید موفق گردید»؛ و در مقایسه با پیامبران اسلاف خود که در این امر شکست خوردند و نتوانستند نظریه توحیدی خود را بدل به گفتمان بکنند، پیامبر اسلام در این امر موفق شد؛ و علت اینکه توحید پس از ۱۴ قرن بعد از بعثت و وفات پیامبر اسلام هنوز به عنوان گفتمان مسلط در جهان و تاریخ و بشریت می‌باشد، به این خاطر است که پیامبر اسلام از قرن هفتم میلادی با به چالش کشیدن آفات توحیدی، بشریت را در این رابطه واکسینه کرد.

ادامه دارد

